

اُقتارات و اگٹاہ پبلوی

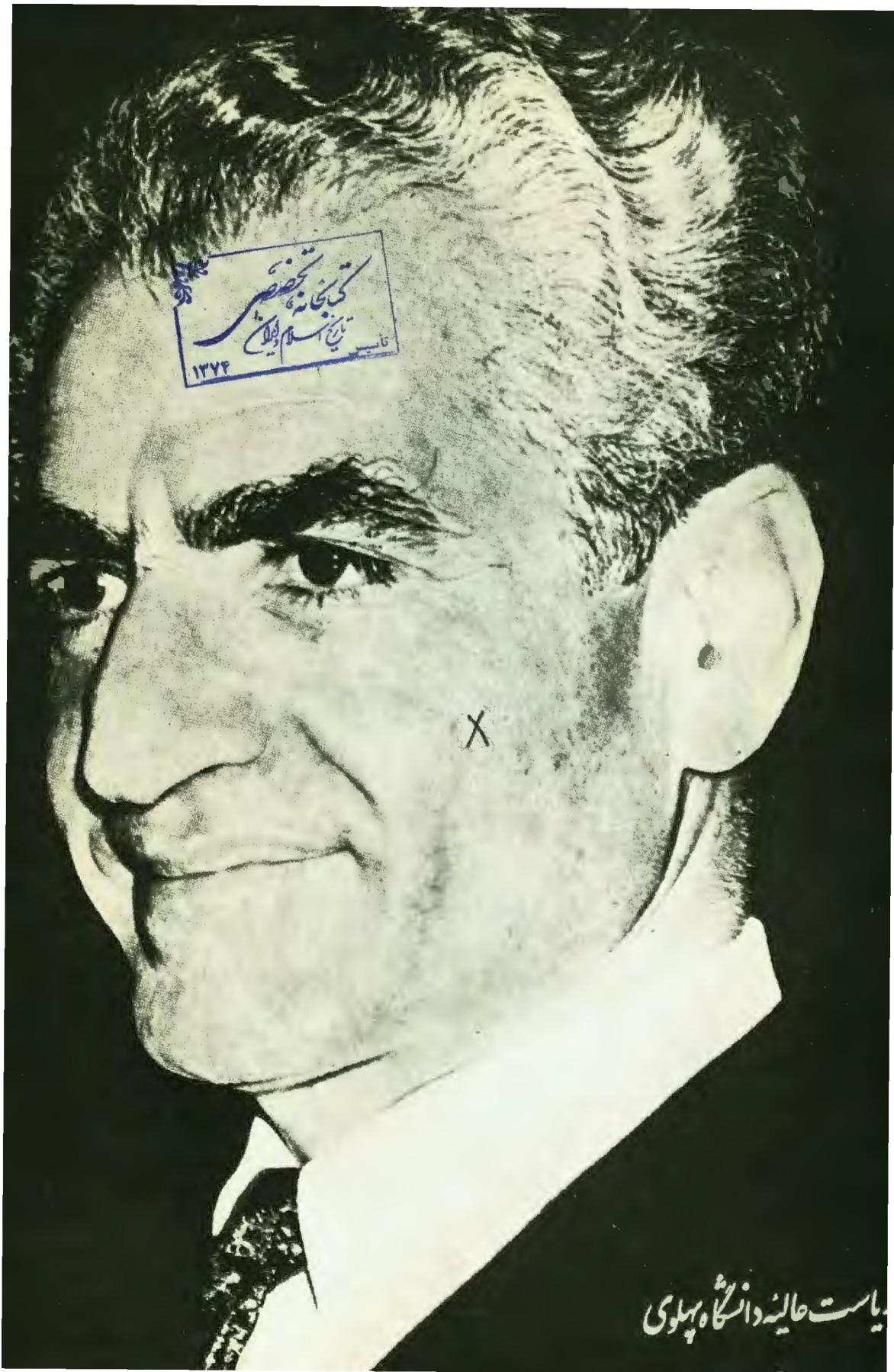
۴۹

# کیک شاہزادہ ہجامتی

ع، شاپور شہبازی

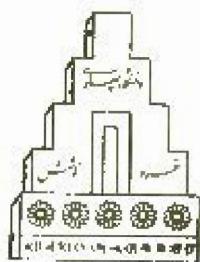
কুমাৰপুর





یاست خالیه دانشگاه پهلوی





امصارات اگاہ پلوی

۴۹

# کیک شاہزادہ بھائی

ع. شاپور شہزادی





چهارمین کتاب از سلسله انتشارات دانشگاه پهلوی  
بمناسبت جشنواری دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران

از این کتاب ۱۰۰۰ نسخه در امردادماه ۱۳۵۰  
در چاپ مردمبارز تهران چاپ شد

## فهرست مطالب

ص	
هشت و نه	پیشگفتار
۵	فهرست نقشه‌ها
۱- ۱۰	فصل یکم - فراز و نشیب شاهنشاهی هخامنشی
	بنیاد شاهنشاهی هخامنشی ۳-۱ ، داریوش و پارسیان ۴-۳ ، شاهنشاهی
	جهانی ایرانیان ۵-۴ ، ایرانیان و یونانیان ۷-۵ ، جانشینان داریوش
	۷-۸ ، برادرکشی در خاندان هخامنشی ۱۰-۸
۱۱- ۲۶	فصل دوم - شاهزاده کورش و روزگار او
	داریوش دوم و خانواده اش ۱۳-۱۱ ، پروردش بزرگزادگان ۱۴-۱۳
	تریتی کورش ۱۵-۱۴ ، شورش‌های شهر باستان ۱۹-۱۶ ، نخستین پیمان
	میلیتوس ۲۱-۲۰ ، سیاست نوین ۲۳-۲۱ ، دومین پیمان میلیتوس
	۲۴-۲۳ سیاست چیسه‌فر نه ۲۶-۲۸
۲۷- ۴۱	فصل سوم - ایران و جنگ‌های پلو پنزوس
	سپهبدان ایرانی و یونانیان ۲۷-۸ ، سومین پیمان میلیتوس ۲۹-۲۸
	تردستیهای سیاسی چیسه‌فر نه ۳۱-۲۹ ، اوضاع ایران ۳۳-۳۱ ، جنگ

پنج

و سیاست ۳۵ - ۳۳ ، پیر وزیرهای آنکی بیادیس ۳۸ - ۳۶ ، کارهای فرنه -  
بازو ۴۰ - ۳۸ ، برگزیدن کورش به سپهسالاری ۴۱ - ۴۰ ،

#### فصل چهارم - سپهسالاری کورش ۴۲ - ۵۶

پسران داریوش دوم ۴۴ - ۴۲ ، ولیعهدی ارشک ۴۴ ، اندیشه‌های کورش  
۴۵ ، سپهسالاری کورش ۴۷ - ۴۶ ، فرمانروائی کورش ۴۸ - ۴۷ کورش  
ولیزاندر ۵۱ - ۴۸ ، آغاز پیروزی لاسدموینان ۵۲ - ۵۱ ، کورش و  
کالیک را تیداس ۵۳ - ۵۲ اندیشه و رفتار کورش ۵۴ - ۵۳ ، بازگشت  
کورش به شوش ۵۶ - ۵۴

#### فصل پنجم - سرپیچ تاریخ ۵۷ - ۶۹

جهانجوئی کورش ۵۸ - ۵۷ ، سرداران ایران و کورش ۵۹ - ۵۸ ،  
کتزیاس کنیدوسی ۶۰ - ۵۹ ، رفتن کورش به شوش ۶۱ - ۶۰ ، تاجگذاری  
ارشک بنام اردشیر دوم ۶۳ - ۶۱ ، کنکاش کورش ۶۴ - ۶۳ ، بازگشت  
کورش به ساردیس ۶۴ - ۶۵ ، نبرد ایگس پتامی ۶۵ - ۶۴ ، گشودن  
دوستان کورش آئن را ۶۸ - ۶۶ ، پراکنده می‌زدaran جنگی  
۶۸ - ۶۹

#### فصل ششم - فرمانروائی کورش شیردل ۷۰ - ۸۸

سیاست کورش ۷۲ - ۷۰ ، وفادوستی کورش ۷۴ - ۷۲ ، دادگری کورش  
۷۶ - ۷۴ ، دوست پرستی کورش ۷۷ - ۷۶ ، کارآمدی کورش ۷۷ - ۷۹  
لیزاندر در آئن ۸۰ - ۷۹ ، کوشش‌های کورش ۸۲ - ۸۱ ، کورش و  
جنگاوران ۸۴ - ۸۲ ، دوستان کورش ۸۸ - ۸۴ .

#### فصل هفتم - بسیج سپاه ۸۹ - ۱۰۳

کارسازیهای کورش ۹۲ - ۸۹ ، گرد آوردن رزم آوران ۹۲ - ۹۵ سرنوشت  
آنکی بیادیس ۹۵ - ۹۷ ، گز نهن ۹۸ - ۹۷ ، سازمان سپاه یونانی

۹۸ - ۹۹ ، کارسازی اردشیر ۱۰۰ - ۹۹ ، دشواریهای کورش ۱۰۰ - ۱۰۲

کارآئی کورش ۱۰۳ - ۱۰۲ ،

۱۰۴ - ۱۲۴

### فصل هشتم - لشکرکشی کورش

از ساردیس تا کیلیکیه ۱۰۷ - ۱۰۴ ، کورش و شاهبانوی کیلیکیه

۱۰۷ - ۱۰۹ ، کورش در قارسوس ۱۱۱ - ۱۰۹ ، تنگه‌های دشوار گذر

۱۱۱ - ۱۱۳ ، گذشتن از فرات ۱۱۴ - ۱۱۳ ، در نوردیدن بین‌النهرین

۱۱۵ - ۱۱۶ ، کورش و انجمن مهان ۱۱۸ - ۱۱۶ ، اردشیر و کارسازی

جنگ ۱۱۹ - ۱۱۸ ، سپاهیان اردشیر ۱۲۰ - ۱۱۹ ، سپاه کورش

۱۲۳ - ۱۲۰ ، شماره سپاهیان دوهماورد ۱۲۴ - ۱۲۳

۱۲۵ - ۱۴۳

### فصل نهم - نبرد کوناکسا (هفتم سپتامبر ۴۰۱ ق.م.)

«آماده باش» سپاه کورش ۱۲۸ - ۱۲۵ ، آوردگاه کوناکسا ۱۳۰ - ۱۲۹

آرایش سپاه کورش ۱۳۲ - ۱۳۰ ، آرایش سپاه اردشیر ۱۳۳ - ۱۳۲

نقشه نبرد ۱۳۵ - ۱۳۳ ، آغاز نبرد ۱۳۶ - ۱۳۵ ، حمله هوپلیت‌ها

۱۳۷ - ۱۳۶ ، جولان سواران ۱۳۸ - ۱۳۸ ، کارآئی چیسه فرنجه ۱۳۸

بیم شکست ۱۳۹ - ۱۳۸ ، دلاوری کورش ۱۴۱ - ۱۳۹ ، کشته شدن کورش

۱۴۲ - ۱۴۱ ، پیروزی چیسه فرنجه ۱۴۳ - ۱۴۲ .

۱۴۴ - ۱۴۶

### افزوده : سخنان کتزیاس درباره نبرد کوناکسا

۱۴۷ - ۱۵۳

پایان سخن

۱۵۵ - ۱۶۱

فهرست مأخذ

۱۶۲ - ۱۶۸

فهرست عمومی اعلام

## پیشگفتار

انگیزه نوشتن این کتاب مهربی پایان نویسنده اش به فلسفه شاهنشاهی ایرانی و شناساییدن یکی از پهلوانان دوره شاهنشاهی هاشامنشی، که خواست عهدکورش و داریوش بزرگ را تجدید کند، بوده است؛ و هر دوی این علل خود از حقیقت جوئی و میهن پرستی سرچشمه گرفته.

اگرچه این کتاب زندگی نامه یکی از نامبرداران تاریخ ما، یعنی کورش جوان می باشد، میتوان آنرا تاریخی از ایران در سده پنجم پیش از میلاد شمرد، زیرا از رویدادهای آنروزگار، واژزو بندهای سیاسی مردان آن زمان، و نیز از عللی که به لشکر کشی و کشته شدن کورش جوان پایان گرفت سخن می راند. در نوشتن این کتاب، بمانند کارهای دیگرم، هدف روشن ساختن بخشی از تاریخ ایران و بامودن کوششهای پهلوانان این آب و خاک مقدس در نگهداری میراث نیاکان، و نیز توصیف اندیشه ها و کارهای یکی از ناما وران تخشای و جهانجوی ایرانی بوده است. ولی در این زندگی نامه، یکه تازو میدان دار رویدادها جوانی بوده است که اگر بتاج و تخت ایران شهر دست می یافت، از بزرگترین فرمانروایان تاریخ میشد، ولی چون در آوردگاه کوناکسا نگونسار گشت و بر خاک خفت، مایه درد ناکترین گزنده اوبی نوائیهای روزگار هاشامنشی گشت. همچنانکه در جائی دیگر، کورش بزرگ (ص ۸۹) یاد داشت (۴۷) اشاره

کرده‌ام، کورش جوان را در ایران بناروا «کورش صغیر» می‌خوانند، و این ترجمه نابر از نده ایست از Cyrus The younger آنگلیسی و Kyros der Altere آلمانی که در حقیقت معنی «کورش بعدی» می‌دهد، در برابر کورش yungere بزرگ که گاهی به انگلیسی Cyrus The Elder و با آلمانی Kyros der Altere یعنی «کورش پیشین» می‌خوانند. کارها و اندیشه‌ها و شیوه رفتار و زندگی این شاهزاده نشان می‌دهد که تنها لقبی چون «شیردل» و «جهانجوی» و یا «نبرده» بر از نده وی می‌باشد و بس، و من در آغاز سر آن داشتم که نام زندگینامه اش را «کورش شیردل» بگذارم، ولی چون چنین نامی را تعصب آمیز یافتم، خودداری کردم، واژ استاد بیهقی پندشنودم که «اوندر این کتاب که می‌کنم، سخنی فر انم که آن به تعصبی و تربدی کشد».

ما آخذ و منابع هر مطلبی را بدقت نشان داده‌ام، نامها را تا ممکن بود، به صورت اصلی آورده‌ام و در پاره‌ای از موارد اختلافاتی پیش آمده (مثل آریه و آریو، افروس و افسوس، چیسه‌فر نه و چیس فرنه) که گناهش را بگردن می‌گیرم. نقشه‌ها را تا می‌شند با توجه بنکات فنی رسم کرده‌ام، و اهم غلطها را در غلط‌نامه بازنموده‌ام. آرزو مندم در این کتاب راه تعصب و هواداری از کسی نپیموده باشم، اگر چنان کرده‌ام، اشتباه و گناه کرده‌ام و امید بخشایش دارم.

شیراز - مرداد ۱۳۵۰

## فهرست نقشه‌ها

- ۱ - نقشہ لشکر کشی کورش
- ۲ - آرایش جنگی در کوناکسا
- ۳ - نبرد کوناکسا - مرحلہ یکم  
        » دوم      »      »      » - ۴
- » سوم      »      »      » - ۵
- » چہارم      »      »      » - ۶
- » پنجم      »      »      » - ۷
- » ششم      »      »      » - ۸

## بنیاد شاهنشاهی هخامنشی

در سده ششم پیش از میلاد، جنگاوران ایرانی، مرزهای شاهنشاهی هخامنشی را به رود دانوب Danube در اروپا و رود سند Indus در آسیا رسانیدند.

شاهنشاهی هخامنشی، دولت آزاده سواران بود، کورش بزرگ آن را بنیاد ریخت و داریوش سازمان دهنده، استوار و پی دارش کرد و کوشید که اندیشه بلندو جهانگیر و آرامش دهنده «نظم» را بمیدان کار و کردار آورد، وجهایان را نمونه ای بخشید که بازمانده های آن هنوز پا بر جاست. بهمان گونه که یونگه Yunge گفته است: مأموریت تاریخی هند و اروپائیان ایرانی پدید آوردن آرامش و نظم، و نگهداری روح و خصوصیات آزادگی و آزاده سواری بود. داریوش، که بنام شاهنشاه اقوام ایرانی بر سرزمین پهناور ایرانشهر فرمان میراند، میدانست که از هم گسیختگی سازمانهای دولتی، و فرهنگ و اثاث خود کامانه و بدومسئولیت بزرگزادگان، همان اندازه برای کشور و مردمش زیانبخش و ویران کننده است که خود کامگی در پادشاهی و دوری جستن از مردمان هم خون و هم میهن و بیگانه شدن باویژگیها و امکانات زیر دستان. دولت سپاهی او، یک شاهنشاهی نیرومند و «منظمه جهانی» بود با سازمانهای مرتب و استوار. آنچه که ویران کننده این سازمانها بشمار میرفت اینها بود:

دوره‌ئی، بی‌وفایی، بی‌نظمی و خودکامگی، بیروی از دروغ، ولخر جی و فراموش کردن زندگی سخت پهلوانی و پیوندهای قبیله‌ای و میهنه‌ی<sup>۱</sup>. داریوش برای نبرد با این دشمنان، سرزمین فراغ ایرانشهر را به استانهای بخش کرد، و هر یک را به استانداری (خشنرپاوان Xshathrapêvân<sup>۲</sup>) سپرد که پاینده آن ناحیه باشد. لیکن برای آنکه نیرومندی و استقلال استانداران مایه از هم گسیختن نظام دولت جهانی او نشود، برای هر ولایتی یک فرمانده نظامی نیز میفرستاد که هم کارهای سپاهیان آن خطه را سروسامان میداد، و هم استاندار را میپائید و از خودسری و زورگوئی و یا از کش رفتن از خراج دولتی بازش می‌داشت<sup>۳</sup>. در زبان پارسی باستان واژه‌ای که برای رساندن معنی توده مردم یا قبیله، بکار میرفت «کاره Kâra» بود، و آنگر و هی که مردم را پشتیبانی و نگهداری می‌کردند، یعنی جنگیان و کارآمدان جامعه، هم گاره خوانده میشدند، و هنوز هنگامی که گوئیم فلاپی «کس و کار» ش زیاد است، میخواهیم بر سانیم که پشتیبانان خانوادگی او نیرومند و سرشناس و فراوانند. احتمالاً آن سپهبداری که بر لشکر یان یک استان گماشته میشد، کاران یا کارن Kârân/Kâran لقب میگرفت، و این همانست که به یونانی کارانوس Karanus – یعنی فرماندهی که

۱ - پ. ی. یونگه داریوش یکم پادشاه پارسها، ترجمه دکتر د. منشیزاده، تهران ۱۳۳۵، ص ۴۹ و پس از آن.

۲ - به زبان پارسی باستان خش پاوان Xshassapavan، و به مادی خشنرپاوان، از همین زبان مادیست که یونانی رسیده است و ساتراپ Satrap گشته:

Herodotus, III, 98,

Ch. Bartholomae, Altiranisches Wörterbuch, Marburg  
(1895), S. 546;

R. G. Kent, Old Persian. 2nd ed., New Haven (1953), P. 181.

3 - Xenophon, Cyropaedia, VIII, 6: 3; Herodotus, IV, 143,  
162; V, 24, 109, 116, 123; VI, 43;

شاپور شهبازی، جهانداری داریوش بزرگ، شیراز (۱۳۵۰)، ۱۱۲ بیمد.

اختیارات تامداشته باشد – گشته است<sup>۴</sup>، و شاید همان کارن است که نام یکی از خاندانها بزرگ ایرانی در دوره اشکانی و ساسانی حتی تا دیری پس از آن بود، و در نوشته های اسلامی بصورت قارن آمده.<sup>۵</sup>

داریوش برای استوار کردن نظام دولتی و آگاهی از رویدادهای پنهانی ولایتها، بجز استانداران و کارنها، هزارگاهی بازرسانی بنام «چشم» و «گوش» شاه، به استانها بیفرستاد، تا کارهای فرمانده پادگان و والی هر خطه‌ای را بررسند و به شاه بزرگ گزارش دهند.<sup>۶</sup> از اینها گذشته، چون بیشتر نواحی، گنجوری هم داشت که با ج آن سرزمین را برای گنجهای دولتی گرد می‌آورد، کارن یا خشنر پاوان نمیتوانست با تاراج باج دولتی، نیرومند و خودسر شود، و کوس استقلال کوبد.<sup>۷</sup>

داریوش و پارسیان در کشاکش روزگار سخت جهانگیری و پی‌ریزی، پارسیان بیش از همه برای شاهنشاهی هخامنشی کوشیدند، ووفاداری و پافشاری نشان دادند، و بیش از همه معنی و آرمان دولت جهانی کوشیدند و داریوش را دریافتند؛ از این روی سزاوار بود که بفرمانروائی بر سند، و خداوندان ایرانشهر، و خویشاوندان نژادی و دوستان شاهنشاه بشمار آیند. چنان هم شد. همه جا آزادگان جنگی پارس، بر دیگران فرمانروائی یافتند، و در پیشبرد نظم ایرانی، داریوش را

4 - Xenophon, *Hellenica*, I, 4: ; Herodotus, I, 153; V, 25.

5 - یونگه، همان مأخذ، همانجا، میدانست که کارنوس یونانیان، از کارههای ایرانی است،

لیکن احتمال پیوند میان آن نام خانوادگی کارن را دکتر بیوار پیشنهاد کرده است :

A. D. H. Bivar, 'A 'Satrap' of Cyrus the Younger, ' in  
Numismatic Chronicle, 1961, P. 123.

6 - R. N. Frye, *The Heritage of Persia*, London (1962), P. 102;  
Cf. Herodotus, III, 34 77.

7 - یونگه، همان مأخذ، ص ۹۵.

یاریها نمودند.<sup>۸</sup> داریوش میدانست که حکومت ایرانیان را «کاره» یا کار آمدان و تیغ زنان پارسی بنیاد ریخته اند، از این روی درنوشته های خود از آنان سپاس می گزارد، و به آیندگانش می سپارد که این نگهبانان دولت هخامنشی را پاس دارند، و بازمائدگانش را سفارش می کند و زنhar میدهد: « تو! ای کسی که میخواهی پس از این شاه بشی، از دروغ بیرهیز! » و یکجا میگوید<sup>۹</sup>: « اگر چنین می اندیشی: « سرزمین من باید درست بماند »، ... اگر تو چنین بیاندیشی: « مباد آنکه از دیگری بترسم »، این کاره (سپاه، قبیله) پارسی رانگهدار، اگر کاره پارسی نگهداری شود، دیر بازی از برکت نخواهد کاست، اهورمزدا افزونی بر این خاندان خواهد بخشید».

شاهنشاهی همچنانکه شدر Schaeder یاد آور شده است: « در گفته جهانی معروف هر دوت (پارسها پسران خود را سه چیز ایرانیان می آموزنند: سواری، تیر اندازی، راستگوئی).

هم میراث اجدادی و هم ثمرة تجربیات جدید پارسها گرد آمد. موافقیت-های نظامی پارسها در آسیای قdamی ازاین حیث با فاتحین قبل و بعد فرقی ندارد، و بهمین جهت بسیار عجیب است، که با چه اطمینان و آرامش بزرگی نقشه های خود را طرح کرده، بموقع اجراء آغاز شده و از دقیقه اولی که فاتح میشوند، از فتح خود استفاده میکنند. پارسها هر گز مانند وحشیانی که خیره ثروت و قدرت تازه بدست افتاده ای باشند، تا آنچه تیغ آنها بریده و منهدم نکرده، بلع کنند، وارد سرزمینهای متمدن قدیم نشدنند، بلکه آزاد مردانی بودند بتمام معنی، که در آسیای غربی نظام حاضر و آماده ای در بر ابر خودمی بابند و تحقق آنرا بعدها می پذیرند. کورش و داریوش مردان خود را با اصول سر بازی بسیار سختی تربیت میکرden.<sup>۱۰</sup>

یونکده همان مأخذ، ص ۵۳ و پس از آن، ۹۷؛ Herodotus, III,

۹ - سنگنوشته داریوش بزرگ (بشماده) در تخت جمشید، متن در:

Kent, op. cit., P. 136.

۱۰ - ه. ه. شدر، جهانداری پارسها، ترجمه دکتر د. منشیزاده، تهران

۱۴۳۵، ص ۱۴.

آن همانند سامیان نبودند که سیاست خودرا با جانور خوئی و کشتارهای بزرگ و سوزاندن شهرها پیش می‌بردند، بلکه میکوشیدند که هرچه زودتر آرامش جای جنگ و نابسامانی را بگیرد، تا پدیدآوردن «نظم» صحیح امکان پذیر شود. زیرا درسایه نظم است که میتوان هر چهرا که برای تعالی فرهنگ جهانی سودمند است، اصالت و تحقق بخشیدو آفرید.<sup>۱۱</sup> یونگه این نکتدر روش‌کرده است که کورش و داریوش درپایه ریزی سازمانهای منظم دولتی، دریافته بودند که گروه اندک پارسیان در سر قاس سرانشی بزرگ پراکنده‌اند، و بیم آنست که خون و ویژگیهای روحی خودرا، در توده بومیان زیر دست گم کنند. از این روی باهشیاری بی‌مانند و درخور ستایشی، از مرز «پارسی» و «ایرانی» و حتی «آریائی» گام‌فراش نهادند، و هر که را از میان هند و اروپاییان سرزمین خود، «شایسته، وفادار، و دادگر» دیدند، برکشیدند و فرمانروائی دادند. از این رویست که مادها، پارثیان، سکاهای و یونانیان تهمزاده و وفادار، در دستگاه دولت نظم آفرین پارسی، بکار گماشته می‌شدند، و همه باهم در بر افزایش «شاهین درفش» شاهنشاهی می‌کوشیدند.<sup>۱۲</sup>

ایرانیان و گسترش مرزهای شاهنشاهی خاصمنشی، ایرانیان را به کناره‌های  
یونانیان دریای مدیترانه و خاک هلاس Hellas (یونان Greece) باز ساختند.

کشایید، و با مردم هلنی Hellens (یونانی) روبرو ساخت<sup>۱۳</sup> یونانیان خویشاوندان نزدیک ایرانیان بودند،<sup>۱۴</sup> و از جنگاوری، هنرمندی و آزادگی برخورداری بسیار

۱۱- شدر، همان مأخذ، ص ۱۵.

۱۲- یونگه، همان مأخذ، ص ۱۴۰ تا ۱۵۶، درباره درفش شاهنشاهی، باز سخن خواهیم راند.

13 – Herodotus, I, 76, 140 ff ; III, 129 ff ; V, 1 ff .

۱۴- دانشمندان یونان باستان هم این را میدانستند، بنابر عقیده عامه، ایرانیان از تهمة پرسئوس' Perseus پسر زئوس بودند (Herodotus, VII, 61)، ایسکیلوس سخنور، ایران و یونان را «دو خواهر همخون» خوانده است که درست مأذنده هم بودند ولیکن کشمکشی داشتند: Aeschylus, Persae, 180 – 190 . ن. ک. به: شهبازی، کورش بزرگ، ص ۹۶ ، یادداشت ۲۲ و ص ۱۵۸ .

داشتند . لیکن درشیوه حکومت میان این دو گروه ، دگر گونی اقتاده . یونانیان همواره با یکدیگر ناسازگار و درستیز بودند ، موقعیت سیاسی و اقتصادی و ادارشان میکرد که شیوه‌های دولتی متفاوتی در پیش گیرند . از روزگاران کهن ، تهمزادگان و مهان یونانی ، با پشتیبانی مردم به فرمانروائی میرسیدند ، و بهسود مردم نیز کار میکردند . در آتن Athens ، که بزرگترین شهر یونان بود ، این بزرگزادگان اندک اندک از راه دیرینه خدمت به همگان ، جداگشتندو به پرکردن کیسه‌خود پرداختند . مردم نیز از آنان روی بر تاختند و برای خود ، از میان کلانترانشان ، نمایندگانی برگزیدند تا اجرا کننده قانون باشند ؛ بازماندگان نیوزادگان یونانی که یاوری مردم را ازدست داده بودند ، «شاه بزرگ» را ستون و پناهگاه خود خواندند و به سوی «ایران خواهی» گرویدند و بادر بار ایران پیوند و بستگی یافتد . در اسپارت Sparta که دومین شهر یونان بود - بزرگزادگان مردم دوست ، شیوه کهن و ستوده «نیرومندی و فرمانروائی برای خدمتگزاری و مردمداری» را پیروی میکردند ، و با روش دمو کراسی آتن سازگاری نداشتند .

درست است که ایرانیان در زیر درفش شاهنشاهی خود برای «نظم» و «آرامش» و «حکومت نیرومند مرکزی» شمشیر میزدند ، و یونانیان برای ناتوان کردن اشراف ، و سپردن فرمانروائی بدست نمایندگان عامه ، لیکن هر کس ایرانیان «نظم پرست» و یونانیان «آزاد یخواه» را دشمن هم بشمارد ، راه ساده ولی نادرستی پیموده است . «آزادی» و «نظم» هر دو باهم در کشمکش همیشه‌گی و برومندند . هر دو ، هم آزادی و هم نظم ، پاسبانان و فدادار و کارآمد می‌خواهند و گرنۀ «آزادی» خرد خرد جای خود را به افسار گسیخته‌گی و پایمال کردن قانون می‌دهند و نظم به خود کامگی وزور گوئی و بیگانگی فرادستان از زیر دستان می‌انجامد .<sup>۱۵</sup>

۱۵ - شدر ، همان مأخذ ، ص ۱۹ و پس از آن ، یونگ ، همان کتاب ، ص ۵۹ .

ایرانیان و یونانیان سرانجام باهم بزدو خورد پرداختند. پارسیان کمانگیر و سپک اسلحه، که به جنگ سواره ویا در دشتهای فراخ خویگر بودند، در برابر پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر (هوپلیت Hoplites) و آزموده یونانی، که نیزه‌های بلند، سپرهای بزرگ، زره و خودهای آهنین و برنجین و استوار داشتند، تاب نیاوردند، و درسه جنگ شکست خوردند.<sup>۱۶</sup>

**جانشینان داریوش** پس از داریوش، جانشینانش کار آمدی و شایستگی اورا نداشتند. کم کم خاوه نشینی وزرپرستی و زور گوئی مایهٔ فراموشی زندگی پهلوانانه و ساده‌سپاهی شد. خشن پاوانها، کارن‌ها (سپهبدان) را از میدان بدر کردند و با پر کردن کیسه خود و بزرگتر کردن حوزهٔ فرمانروائیان، حکومت مرکزی را سست پایه کردند، و پایهٔ نظم و داد داریوشی را بلزم افکندند. در میدان جنگ نیز زر پارسی چنگ چنگ به کیسه سرداران دشمن ریخته میشد، تا آنان را بارشوه، و نه باتیغ سربازان ایرانی، از مرزهای ایرانشهر دور نگهداشند.<sup>۱۷</sup>

از سوی دیگر، یونانیان نیز خیره از سرفرازی و پیروزی، و آزمندپر کردن کیسه‌خود از دارائی دیگران، به جان یکدیگر افتادند، و در پاره پاره کردن هم‌دیگر و پایمال آزادی همسایگان، از هماوردان دیرین خود، ایرانیان، در خواست یاری و پشتیبانی می‌کردند.<sup>۱۸</sup>

در آغاز پادشاهی اردشیر یکم پسر خشیارشا، جنگی دراز میان مصریان، که بر ایرانیان شوریده بودند، و آتنیان، که مصریان را یاری می‌دادند، از یکسوی

16 – C. Hignett, *Xerxes' Invasion of Greece*, Oxford (1962), 40 ff.

17 – Sir W. W. Tarn, ‘Persia from Xerxes to Alexander,’ CAH, VI, 1 ff.

18 – Thucydites, I 19 f; J. B. Bury, *A History of Greece*, revised edition by R. Mriggs, London (1963), pp. 390 ff.

و ایرانیان از سوی دیگر در گرفت که به پیروزی بغا بخشش Baga Buxsha (بغ بخش، خدابخش، به یونانی مگایزوس Megabazus) <sup>۱۹</sup> انجام یافت.<sup>۲۰</sup> با اینهمه یونانیان و بویژه آتنیان، همواره در دریا انگل و برهم زننده نقشه‌ها و کارهای ایرانیان میشدند، تا اینکه در سال ۴۴۸ پ.م. نماینده‌ای کالیاس Callias نام، از آن به شوش آمد، و با ایران پیمان دوستی بست. این سازش که برای آبروی ایران بسیار زیانبار بود، بیشتر یونانیان آسیا را باج پرداز آتن کرد، و بدتر از آن، ایرانیان دیگر نمی‌توانستند سپاهی از رود هالوس Halys (قزل ایر ماق امروزی) فراتر بفرستند، و ناوگان ایرانی در دریای مدیترانه از آبخوست کلی-دونیان Chelidonian، و دهانه دریای سیاه فراتر نمیتوانست رفت.<sup>۲۱</sup>

این مایه پیروزی، آتنیان را آزمند پیشرفت‌های بیشتر کرد. ولی از آنجاکه سیاست گسترش جویانه واستعماری آنان و بلند پروازیهای خطرناکشان، شهرهای پلوپنزوس Peloponnesus (ناحیه جنوبی یونان، که پایتختش اسپارت بود) را به هراس افکنده بود، اسپارت را باهم یکدل و یگانه کرد و با آتن به جنگ برخاست و حتی از دولت ایران نیز درخواست کمک کرد (۴۲۱ پ.م.). ایرانیان هم در این زد و خوردها – که بجنگهای پلوپنزوس نامبردار گشت – دشمنان آتن را همراهی دادند و از این راه بگرفتن کینه‌های کهن آغاز کردند.<sup>۲۲</sup>

19 – Bartholomae, OP. Cit., S. 921; Kent, OP. Cit., P. 199.

20 – Thucydites, I, 103 – 110; Diodorus Siculus, XI, 71-77.

21 – Thucydites, III, 10; 4; Diodorus, XII, 31-73; Bury,

OP. Cit., PP. 572 ff.

22 – Thucydites, I, 80 ff; Diodorus Siculus, OP. Cit.,

Bury; OP. Cit.; PP. 391 ff.

برادر کشی در خاندان اردشیر در ۴۲۴ پ. م. در گرم جنگهای پلوپنزوس هخامنشی پس از چهل و دو سال پادشاهی در گذشت.<sup>۲۳</sup> و پسرش خشیارشای دوم به تخت نشست<sup>۲۴</sup>. چندی نرفت که این تاجدار نو را یکی از برادرش سغدیان (به یونانی Sogdianus<sup>۲۵</sup>) نام گرفت و بکشت و خود پادشاه شد.<sup>۲۶</sup> خشیارشای دوم دو برادر دیگر نیز داشت که یکی را و(ه) اوکه<sup>a</sup> h<sup>a</sup> uk<sup>a</sup> (به یونانی اخوس Ochns<sup>۲۷</sup>) نام بود و دیگری را ارشیده (آرشید، ارشید، به یونانی ارسیتس Arsites<sup>۲۸</sup>) اوکه در روز گارپدر خشن پاوانی (استانداری) گرگان را داشت، واردشیر خواهر ناتنی خود، پوشیانی Porushiyâti (پرشاد، به یونانی پروسانیس Parysatis<sup>۲۹</sup>) را به زنی بوداده بود. در آنهنگام و (ه) اوکه و

23 - Ctesias, Persica, XVII, Epit. 74,

برای تاریخ دقیق مرگ اردشیرن. ک. به : R. A. Parker and W. Dubberstein, Babylonian Chronology, 2nd ed, Chicago (1956), P. 15 f .  
24 - Ctesias, Persica, Frag. 44; Diodorus, XII, 64 .  
۲۵ - پیداست که این نام با واژه «سند» پیوندی دارد، ولی معنی آن تاکنون برهمن روشن نشده است .

26 - Ctesias, Persica, XVIII, Epit. 75 f; Diodorus, XIII, 71

۱۷ - ریخت و معنی این نام بدرستی روشن نشده است، اینقدر میدانیم که پاره نخستین آن ازو بمعنی «به، نیک»، می‌آید، ن. ک. به:

Bartholomae, OP. Cit., S. 1394.

۲۸ - معنی ام ارشید را - که هنوز میان ما پارسیان رواج دارد - نمیدانیم . شاید با واژه ارشن یا ارش، که معنی «مرد، پهلوان، گرد، میدهد، پیوندی داشته باشد .  
۲۹ - این نام از دو پاره درست شده است : پرو (صفت بمعنی، پر، زیاد)، و شیاطی (شادی)، و «بسیار شادمان، خیسته» معنی میدهد .

30 - Ctesias' Persica, 44; Plutarchus, Artaxerxes, 1.

پروشیاتی دوفرزند داشتند:<sup>۳۱</sup> پسری بنام ارشک Arshak<sup>۳۲</sup> و دختری بنام هومیاسترا<sup>۳۳</sup> Humayastra (به یونانی آمیستریس Amisteris یعنی همدست، هم پیمان). سعدیان میدانست که بابودن و (ه) اوکه درسر زمین مرد خیز گرگان، به آرامش فرمائروائی نتواند کرد: از اینروی وی را بدربار خوانده و سوگندها خورد که هرگاه به اطاعت پیش آید، وی را خواهد آزرد. لیکن و(ه) اوکه - که سرانجام برادر بزرگش را از یاد نبرده بود - در گمان شده و با سپاهی گران به پایتخت روی آورد. درباریان نیرومند و گرافر از نیزبدو پیوستند، و سعدیان بی جنگ گرفتار آمد و کشته شد. آنگاه و (ه) اوکه بر تخت نشست و خود را داریوش (دوم) خواند.<sup>۳۴</sup> (فیروزی ۴۲۳ پ ۰۴۰)<sup>۳۵</sup>.

31 - G. Rawlinson, Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, London (1679), Vol. III, P. 478, Plutarchus, loc. cit.

۳۲ - معنی این نام از رشید ارشن آمده است:

Bartholomae, op cit., S. 203.

۳۳ - عباس مهرین، ایران نامه، ج ۲ بهره یکم، تهران ۱۳۲۱، ص ۵۰۹.

34 - Ctesias, Persica, Frags 29, 43 - 48;  
Diodorus Siculus, XII, 74.

35 - Parker and Dubberstein, op. Cit., P. 16.

## فصل دوم

### شاهزاده کورش و روزگار او

داریوش دوم و پرشیاتی دختر خشیارشا و همسر داریوش دوم، که از خانواده‌اش نامبرداران تاریخ ایران بشمار می‌رود، منشی بلندپرواز ولی ستیزه‌گر و کینه‌توز داشت، و تندخوی و سنگدل بود<sup>۱</sup> از سر گذشت و کردارش پیداست که همه چیز را برای نیرومندی خاندان خود می‌خواست، و چون داریوش دوم را مرد کارنی دید، در امور دولتی دست میانداخت و با تندی و سختی فرمانروائی می‌کرد، و هر چه را که سد راه کامیابی اش می‌شد، درهم می‌شکست و تابود می‌کرد، با این‌همه نباید از یاد برده‌که شاهبانوئی بود تیز هوش، کاردان و درستخنی‌ها پایدار. از همان آغاز کار نفوذش در داریوش نیک آشکار بود، و شوهر رادر کارهای پادشاهی یاری و راهنمایی میداد، چه همسرش مردی ناکار دیده و کاهل وسست پیمان بود نه جنگاوری دشمن شکن و پادشاهی نیرومند. سراسر روزگار فرمانروائی داریوش دوم به کنکاش و خرابکاری گذشت. هر ازگاهی مرزهای ایرانشهر را شورش‌های سرکشان و دست‌اندازی دشمنان به آتش می‌کشید، و پیمان شکنی‌ها و خونریزی‌های سالاران و کنکاشهای خواجه‌گان مشکوی شاهی، نام و آبروی خاندان هخامنشی را خوار می‌کرد<sup>۲</sup>. هیل Hill با توجه به مدارک باستانی بنحوی پذیرفتی نشان داده است که اندکی

1 – Plutarchus, Artaxerxes, 49; Ctesias, Persica, 59

2 - G. Rawlinson, Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, vol. III, London (1879), P. 483 f.

پس از دستیابی داریوش بر تخت شاهی، کورش، دومین پسرش، از مادر زاده شده.<sup>۳</sup>  
 به یاد آزاده‌ترین مرد ایرانی و سازنده ایرانشهر هخامنشی، براین شاهزاده نام کورش  
 نهادند، براین امید که چون هم نام آزادخوی و نژاده اش مردی شود سفر از و پهلوان منش  
 و نامی یابد به نیکی جاودان و دلی چون دلشیر بی‌باک. در باره معنی نام کورش<sup>۴</sup>  
 گفتگوهای فراوان کرده‌اند، و من در جائی دیگر به تفصیل در این باره سخن  
 رانده‌ام.<sup>۵</sup> گویا پیش‌نیان می‌خواسته‌اند این نام را با واژه خُور یا خُور (=هور، خورشید)  
 یکی دانند. کتزیاس گفته بود که ایرانیان واژه کورش را بمعنی خورشید  
 میدانستند<sup>۶</sup>، لیکن این گزارش نادرست است، و حتی در ایرانی بودن واژه کورش  
 نیز گمان رفته است<sup>۷</sup>.

باری پروشیاتی ده فرزند دیگر نیز بجهان آورد که همه در خردی  
 بمردند<sup>۸</sup>، بجز دو پسر به نامهای هوخشتر (دارای پادشاهی نیک)؟ به یونانی

3 - F. G. Hill, Catalogue of The Greek Coins of Persia..., in  
 The British Museum, London (1922), P. CXXV – Vi

۴ - کورش را یونانیان کرس Kuros نوشتند (Herodotus, I, 46 etc.) و  
 یهودیان کورش. رومیان که حرف «ك» یونانی را بصورت «C» می‌نوشتند و «U» را بد «y».  
 نام آن شاهنشاه Cyrus نوشتند، واژ همین‌جا واژه سیروس در زبانهای اروپائی (و حتی  
 فارسی امروز) راه یافت.

۵ - شاپور شهبازی، کورش بزرگ، چاپ دانشگاه پهلوی، شیراز (۱۳۴۹)،  
 ص ۴۱ تا ۴۵.

6 Cited by Plutarchus, Artaxerxes, 1.

۷ - شهبازی، همان مأخذ، ص ۴۵.

8 - Ctesias, Persica, Frags, 29, 49; Plutarchus, Op. Cit.

اخزا تریس Oxathres<sup>۱۰</sup> ) و او خشن Uxshan ( به یونانی اکسانس Oxanes ) هنوز چندی از آغاز فرمانروائی داریوش دوم نگذشته بود که برادر جوانش، ارشیته، سرکشی آغازید ، و بیاری هوا داران سفديان و کسانیکه در کشن خشیار شای دوم دست داشتند ، سپاهی گران از ایرانیان و چنگاوران مزدور یونانی گردآورد. یکی از ایاران او، ارتوفیه(?) به یونانی ارتوفیوس Artyphius ، پسر بغا بخش سردار نامی ایران و گشاینده مصر ، بود . این سردار شورشی دوبار سپاهیان داریوش را در هم شکست ، ولیکن وی با کیسه های پراز زر، مزدوران یونانی ارشیته را فریفت ، و آنان ناسی پاسانه خداوند خود را تنها گزارند . شاهزاده سرکش و سپهبدش در خواست بخشش آبرو مندانه کردند ، لیکن چون به پای خود به دام آمدند ، کشته شدند .

پرورش سواران و پیادگانی که در واژه های پایتخت های بزرگ جهان را  
بزرگزادگان یکی پس از دیگری برای کورش بزرگ و داریوش بی همتا  
گشودند ، از پرورش و آموزش سپاهی و پهلوانانه ای که شایسته سرفرازان آزاده  
باشد ، بر خورداری داشتند . ایرانیان از خردسالی تن و جان خود را برای خدمت به  
میهن و به مردمی که در زیر درفش شاهنشاهی میزیستند ، آماده میکردند پیش از  
هر چیزی راستی و درستی می آموختند . آنان که از دروغ بیرون نبودند ، در کارهای دلیر  
و مردانه اند و در راه زیست سرافراز از چیزی باک و هراس ندارند و از کسی نمیترسند.  
این را همه رهبران ایرانی دریافت کردند ، زرتشت ، پیامبر نامبردار ، راستی را  
پدر و مایه همه چیز های خوب خوانده است ، و داریوش بزرگ دروغ را دشمن مردم  
و آبادانی دانسته . کودکان را یادمی دادند که پیمان شکستن از بزرگترین ننگها و  
زشتی ها است . پاک مردان باید پیمان خود را نگهدارند حتی اگر آن پیمان با

۹ - شاید هم او خشیدر = هوشیدر ؟

10 - Plutarchus, Artaxerxes, 1.

11 - Ctesias, Persica, XVIII, EPit. 78 - 82; Diodorus, XII, 64.

دشمنی ویرانگر و یا دروغ پرستی گمراه بسته شده باشد، زیرا که پیمان، پیمان است و شکستن آن مایه ننگ و بی برکتی میشود. نگهداشت دل و فرمان پدرو مادر، فرمانبرداری از رهبران، دهش وفاداری و آزاد منشی، پاکدامنی و مهمان نوازی، و هر آنچه که مایه شکوه و برتری و نیست سرفراز میشود، همراه بکودکان می آموختند. بدانان میگفتند که قانون و نظم در خورستایشند، و وظیفه ناشناس، دزدی فرومایه بیش نیست، میهن پرستی و بزرگداشت پیوندهای خونی سرآمد همه نیکها و فرزانگیهاست. نگهبانی از تن و جان، ویرهیز از خود پرستی و شکم بازگی و شرابخواری فراوان نیز بدانان یاد داده میشد، و هر نوبات ایرانی میدانست که در کوچه و خیابان نبایست گاو وارنشخوار کند و آب دهان افکند، سواری و تیراندازی و شمشیرزنی و نیزه وری هم در کاربود تادستها و پایهایشان ورزیده شود. نجعیز جانوران در نده به فرزی و چابکی بر نایان کمک میکرد و شناگری و بازیهای پهلوانی و کارهای سخت کشاورزی و چوپانی، و ورزش‌های گوناگون، اندامشان را زیبا و دلپسند میکرد. ایرانیان به زیبائیها و بهره وری از خوشیهای این جهان اهمیت فراوان میدادند، و میدانستند که خوارشمردن شیرینیهای زندگی و چنگ در دامن اندیشه‌های درویشی زدن، مایه زبونی میشود. آنان از دوره گردی و دریوزگی بیزار بودند، و از همین روی بود که چهار گوشه جهان را به چنگ آوردند، و نظم آفرینان روزگار خود گشتند کورش با برادرش ارشک و بزرگزادگان دیگر در چنان تربیت کورش آموختند <sup>۱۳</sup> آموزشگاههای به فرا گرفتن وظیفه ها پرداخت <sup>۱۴</sup> و نشان داد که جوانی است تیز هوش، پاکدامن و جوانمرد <sup>۱۵</sup> و یک

در باره آموختش و پرورش پارسیان ن ک. به: Herodotus, I, 136, 153;

Xenophon Anabasis, I, 9: 3; Cyropaedia, I, 2, 8 ff.

Strabo, Geography. 15, 3: 17 f.

13 - Xenophon, Anabasis, I, 9: 2.

14 - Ibid., I, 9: 3 f.

جوان آزاده شیردل و نیرومند از آب درآمد، و در همه فرزانگیها و هنرها سرآمد تهمزادگان شد، و این را همه نیک دریافتند. آموزگاران وی و همه مردم دانستند که سر بر اهی آزاد منشانه کورش و هنرهای نیکوی وی از همه همگناش بیشتر است زیرا که او از ریش سپیدان و آنانکه بسال ازوی مهتر بودند، فرمان میبرد و بدآنان فروتنی مینمود. در اسب سواری و اسب دوستی و پرورش و رام کردن ستوران و نیز در نجعیر گیری و تیراندازی و هر کار پهلوانی دیگر، و همچنین در باد گرفتن دانشها و وانماندن در سختی‌ها، سرآمد همسالانش بود.

کورش از نوباوگی، بیش از همه کس دلسته نجعیر درندگان و شیفتہ کارهای خطرناک بود، روزی در نجعیر گاه به تنها و بی‌باکانه با خرسی کوهپیکر درآ ویخت جانور خشنناک بر آن نوجوان تاختن برد و از اسبش بزیر کشید و بچنگال زخمی کرد چنانکه نشان زخمهای در کورش بماند، لیکن شاهزاده تلاش کر دوسر انجام بدست خود خرس را بکشت، و مردی را که برای یاری او شتافته بود، پاداشی شاهانه داد چنانکه میان همگناش سرفرازی یافت.<sup>۱۵</sup>

بدینگونه کورش نشان میداد که شایسته‌نام بزرگی که بر او نهاده بود نمیباشد، و ایرانیان آنچه را که فرمانروای شایسته‌ای لازم دارد، یعنی وفاداری، دلیری، میهن‌پرستی، دشمنی با دروغ، شناختن قدر خدماتها، و هنر سازمان دادن، فرزانگی نظم بخشیدن، همه و همه را در کورش مییافتند، و شیفتہ او میشدند<sup>۱۶</sup> اما برادرانش خوشگذران و تن آسای بودند، و شگفت نیست که مادرش اورا از همه فرزندانش بیشتر میخواست.<sup>۱۷</sup>

15 - Ibid, I, 9 : 6.

16 - Plutarchus, Artaxerxes, 1; Xenophon, Anabasis, 1, 9, 1, 7f.

17 - Plutarchus, Artaxerxes, 6; Xenophon, Anabasis, 1, 9: 4.

روش هخامنشیان آن بود که برای بزرگداشت  
 خون و تبار خود، و برای پاس خاندانهای نامی  
 پارسی، از میان تهمزادگان این قوم همسر  
<sup>۱۸</sup> می‌گزیدند، و شاهبانوان هخامنشی همواره از دودمانهای بلند پایه و اصیل بودند  
 خاندان ویدرنه Vidarna (بیونانی ایدرنیس Idarnes) <sup>۱۹</sup> از نامی ترین دودمانهای  
 پارسی در روزگار داریوش دوم، <sup>۲۰</sup> بود و ویدرنه خود فرمانداری گرگان را داشت.  
 پس از اویکی از پسرانش بنام چیشر تخمه (چهر تهم، دلیر نژاد، تهم تبار)؛ <sup>۲۱</sup> که  
 از جنگاوران بنام روزگار بود – جانشین او گشت، <sup>۲۲</sup> زیرا در آنهنگدام «نظم داریوشی»  
 سستی گرفته بود و خشنریاوانی (شهر بافی، استانداری) از پدر به پسر بهارث میرسید،  
 و یک پسر دیگر ویدرنه، بنام چیسه فرنه (= چهر فرنه)، به بیونانی تیسافر نیس  
<sup>۲۳</sup> Tissaphernes (مقام سپهبدی در لشکر شاهنشاهی رایافت). چیشر تخمه با همیاستره  
 (آمیستریس) دختر داریوش دوم زناشوئی کرد، و یکی از خواهران خود، استاتیرا  
<sup>۲۴</sup> Stateira نام را به زنی به ارشک، پسر مهتر شاهنشاه، داد.  
 بهنگام خردسالی کورش، پیشامدهای فراوان رخ داد. پس از سازش کالیاس

18— شبازی، کورش بزرگ، من ۳۳۷ Herodotus, III, 88; 84, VII, 2;

19— معنی این نام چندان روشن نیست، شاید ازدواج — (معنی جدا و ریشه در dar) معنی داشتن، آمده باشد، و معنی «پشتیبان» و یا چیزی مانند آن دهد، ن. ک. به:

R. G. Kent, Old Persian, 2nd ed., New Haven (1953), 208

20 - F. Justi, Altiranisches Namenbuch, Marburg (1895), S. 351.

21 — Plutarchus, Artaxesxes. 2; Cresias, Persica, XVIII, Epit. 85.

22 شاید به فارسی باستان چیسه تخمه، بیونانی تری تئخمس Teriteuchmes

23 — Gtesies, Loc. Cit.

24 — Thucydites, VIII, 5.

معنی این نام چهر فر، فرخ نژاد و یا فرخزاد می‌شود.

25 — Plutarchus, Loc. Cit.

(۳۴۹ پ.م.) ، میان ایران و یونان زد خوردی در نگرفت، زیرا که یونانیان سرگرم جنگهای خانگی و خانمان بر اندازی که در تاریخ بنام جنگهای پلوپنزوس <sup>۲۶</sup> Peloponnesus خوانده شده است ، بودند. <sup>۲۷</sup> در آن زمان فرمانروای هلسپونت Hellespont و فریگیه Phaygia ، فرناك Farnak به یونانی (فرناکیس Pharnaces) پسر فرنه بازو <sup>۲۸</sup> Farna Bazu (به یونانی فرنه بازوس Pharnabazus) سردار بزرگ ایرانی بود.

کوشش فرزانک ماید آن شد که مردم کاریه <sup>۲۹</sup> و لیکیه Lycia <sup>۳۰</sup> از پرداخت خراج به آتن خودداری کنند ، وازنو فرمانبردار ایران گردند. <sup>۳۱</sup> در دهمین سال فرمانروائی داریوش دوم ، یعنی بسال ۴۱۳ پ.م. ، پیشون (پیشون ، به یونانی پیسوئنیس Pisuthenes) استاندار لودیه <sup>۳۲</sup> Lydia سر کشی

۲۶ - پلوپنزوس ناحیه جنویی یونان بود و شهر بزرگ آن اسپارت یک «شهر دولت» نامی بشمار میرفت .

۲۷ - جنگهای پلوپنزوس از ۴۳۱ پ.م. تا ۴۰۴ ادامه داشت ، ن.ک. به : Thucydites, I, 23 ff ; Xenophon, Hellenica, I - II; Diodorus, XII, 30 - 31, 107 ; J. B. Bury, A History of Greece to the death of Alexander the Great, (Revised by R. Mriggs), London (1963), 390ff .

۲۸ - Thucydites, II, 57: 1 ; Diodorus Siculus, XII, 73.

۲۹ - سرزمینی در جنوب باختری آسیای کوچک که به پارسی باستان کرکه Karka خوانده میشد .

۳۰ - ناحیه‌ای در جنوب خاوری کاریه ، پایتختش گزانتوس Xanthus نام داشت

۳۱ - پس از آن ، این سامانها را استانداران ایرانی اداره می‌کردند .

۳۲ - سرزمینی در شمال کاریه ولی کیه ، پایتخت آن ساردیس Sardis بود . خود آن شهر را ایرانیان اسپرد Sparda می‌خوانند ، و بر استان لودیه نیز همان نام نهادند. ن.ک. ، به : شهبازی ، همان مأخذ ، ص ۱۵۲ .

آغازید.<sup>۳۲</sup> وی که از بیست سال پیش از آن، حکومت آن سر زمین زرخیز را در چنگ کداشت، پسر ویشتاپه Vishaspa (گشتاپ، به یونانی هیستاپس Hystaspes)<sup>۳۳</sup> و از بستگان شاهنشاه بود،<sup>۳۴</sup> و توانگری و نام بلندش مایه آن شد که مزدوران جنگی آتنی به باری او بستابند، ولیکون Lycon سردار جنگجوی آتنی هم بدپیوندد. داریوش دوم چیسه فرنه، سپهبد نامور پارسی را برای سرکوبی سرکشان گسیل کرد. این چیسه فرنه از کارآمدترین و هوشیارترین جنگاوران و سیاستمداران روزگار بشمار میرود، از خاندانی بزرگ بود، و رأیی بلند داشت و در رزم و بزم، در کنکاش و زدو بندهای سیاسی چیره دست و چالاک بود، واژه‌های روی یونانیان اورا از هر اس-انگیز ترین و قوایانترین دشمنان خود شمرده اند. چیسه فرنه با شتاب فراوان به شورشیان روی آورد و آتنیان مزدور را باز رفریفت، چنانکه در روز جنگ لیکون، پشوتن را نهاد و خوار بگذارد و به چیسه فرنه پیوست. پشوتن بداخلتر ناگزیر دست از سرکشی کشید و تن به بندگی در دادبدهن پیمان که جانش را نستاند، و به زنگار داریوش دوم، بدپایتخت آمد. لیکن آمدن همان بود و سر بدئیست شدن همان، چه داریوش پای بر سر پیمان هشت، و اورا بدنام شورشی و نافرمان به چنگ کدژ خیم سپرد. وی آنگاه فرمانروائی لودیده و سپهبداری لشکریان ایرانی در آسیای کوچک را به چیسده فرنه داد، ولیکون را نیز پاداش فراوان بخشید (۴۱۳ پ.م.).<sup>۳۵</sup>

با اینهمه آشوب سرکشان پایان نیافته بود. پسر پشوتن کده‌هُم ورگه Varga Hauma

### 33 - Ctesias , Persica , Frags . 31 , 83 .

۳۶ - این مرد بیگمان باتار یخ خاندان کیانی آشنا بوده است، و چون خودش - مانند پشتیبان زرتشت - ویشتاپه نام داشته است، پرسش را - مانند پوره‌مان پادشاه کیانی - پشوتن خواهند.

35 - G. Rawlinson, Op. Cit., P . 478,n.3.

36 - Ctesias, Persica, XVIII, Epit. 83.

= هوم پرسست ، بـ<sup>۴</sup> یونانی آمورگیوس Amyrgios ( )<sup>۳۷</sup> نام داشت ، گروهی از جنگاوران آتنی را بمزدوری گرفت و با سپاهیان داریوش بزد خورد پرداخت.<sup>۳۸</sup> این خیره سری آتنیان ، شاهنشاه را برآن داشت که ایشان را گوشمالی دهد . بنابراین به چیسه فرنه بفرمود تا بد خواهان آتن را پشتیبانی کند ،<sup>۳۹</sup> و چون در همین اوان فرنالک نیز درگذشت ، یکی از پسران اورا کدفعنه بازو نام داشت ، بجای او نشاند و سفارش کرد که مرز خود را در بر این یونانیان سخت بپاید . فرنده بازو بی درنگ رهسپار فریگیه شد و با هئوم ورگ جنگید و اورا شکست داد و گرفتار ساخت.<sup>۴۰</sup>

آنگاه بایونانیان پلوپنزوس – که بر هبری اسپارتہ با آتن در جنگ بودند – گفتگوی همکاری و پیمان دوستی بستن پیش کشید.<sup>۴۱</sup> در این هیان آتن بهترین ناوها و رزم آوران خود را در بین هر اس انگیز خوینی که با پلوپنزوسیان در کناره آبخوست سیسیلی Cicili کرد ، از دستداد و راه برای پیشرفت دشمنانش هموار تر شد .<sup>۴۲</sup> شهرهای یونانی آسیای کوچک که دیرگاهی به فرمانبرداری از آتن و باج پردازی به یونانیان تن در داده بودند ، از تو باین انزمهن پیوستند ، و چیسه فرنده فرنده بازو باجهای پس افتداد را از یونانیان آسیا بازستاییدند.<sup>۴۳</sup>

۳۷ - درباره این نام و معنی آن. ن . ک . به : شاپور شهبازی ، همان مأخذ ، ص ۲۶۳ . یادداشت ۹ .

38 - Thucydites, VIII, 5:5, 28: 3.

39 - Ibid , VIII, 5:29 ; G.Grote, History of Greece to the death of Alexander the Great, London (1863), Vol. V, P. 321 ff

40- Thucydites, VIII, 28:3, 54:3.

41- Ibid., VIII, 18.

42- Ibid., VII, 34.87 ; Grote, Op. Cit., PP . 261-309.

43- Ibid.

نخستین پیمان

میلیتیوس

کارها بر اینگونه پیش میرفت که شهر میلیتیوس Miletus

(درایونیه) و اریتریه Eritria <sup>۴۴</sup> و چند آبخوست

یونانی مانند لسبوس Lesbos و خیوس Chios (هردو در دریای مدیترانه، نزدیک

کناره غربی آسیای کوچک) <sup>۴۵</sup> بر آتنیان شوریدند و از پلوینزویان و ایرانیان باری

جستند <sup>۴۶</sup>. سیاست چیسه فرنه و فرنه بازو همواره یکنواخت و هماهنگ نبود،

لیکن در آنهنگام هر دو خواهان دوستی با اسپارتہ و زمین زدن آتنی ها بودند <sup>۴۷</sup>.

از این رو چیسه فرنه نمایندگان لسبوس و خیوس واریت ریه را به مرادی تئی چند

از مردان خود به اسپارتہ فرستاد، و پلوینزویان را نوید داد که اگر بانوگان خود

برای جنگ با نیروی دریائی آتن، به کناره آسیای کوچک آیند، مزد مردان

جنگی و جنگ افزارشان را وی خواهد پرداخت، و امید داد که این لشکر مایه

آن خواهد شد که زیر دستان آتن در شهرها و سامانهای دیگر نیز بجنگش در آیند

و بشورش برخیزند <sup>۴۸</sup>. از سوی دیگر فرنه بازو هم دوتن از یارانش را - که هردو

یونانی بودند - به اسپارتہ گسیل کرده بود تا اسپارتیان را به مدتی و همکاری

بخواهند <sup>۴۹</sup>. این گفتگوها بدپیمانی انجامید که در سال ۴۱۳ پ. م. در شهر میلیتیوس

میان چیسه فرنه - به نمایندگی ایران - و کالسیدئوس Chalcideus به نمایندگی

اسپارتہ، بسته شد، و آنرا «نخستین پیمان میلیتیوس» خوانند. متن پیمان بدینگونه

۴۴- شهری دریو بیا Eubja، یونان مرکزی، که از بد خواهان ایران بود:

Oxford Classical Dictionary, P. 337.

45- Ibid., P. 496

(خیوس) P.571 : (لسبوس)

46 Thucydites, VIII, 9 ff.

47- Ibid., VIII, 5,6.

48- Ibid., VIII, 29.

49- Ibid., VIII, 6.

بود :

- ۱ - هر سرزمینی که شاهنشاه، یا پدرش ویانیاکاش، در پارینه بجنگ داشته‌اند، از آن‌شاه بزرگ خواهدبود.
  - ۲ - شاهنشاه و مردم لاسدمون<sup>۰</sup> Lacedaemonians وهم پیمانهایشان پیامردی و همکاری یکدیگر آتن را از باج‌گرفتن از سرزمینهایی که بفرمانبرداری آن‌دولت ناچار شده بودند، بازخواهند داشت.
  - ۳ - هم پیمانان با آتن خواهند جنگید، و هیچ‌کدام جداگانه سخن‌از‌سازش پیش نخواهد آورد.
  - ۴ - آنانکه بر شاه بزرگ سرکشند و نافرمان شوند، دشمنان مردم لاسدمون وهم پیمانهایشان بشمار خواهند رفت، و کسانیکه بر لاسدمون و یارانشان بشورند، از بدخواهان و دشمنان شاه‌بزرگ انگارده خواهند شد.<sup>۱</sup>
- این پیمان مایه آن شده است که چیزه فرنه را سیاست نوین از کاردان‌ترین و هوشمندترین مردان تاریخ ایران دانند، و بر استی جای آنهم هست. تا آن‌زمان یونانیان، فرمانروائی ایران بر یونانیان آسیا را نمیتوانستند پذیرفت، ولی از آن‌پس نه تنها همه یونانیان آسیا زیر فرمان شاه بزرگ می‌آمدند، بلکه جنگ خانگی در میان یونانیان اروپا، آنان - و بویژه آتنیان - را از دستبرد زدن به کناره‌های باخته ایران ( مدیترانه شرقی ) بازمیداشت، و شاه‌بزرگ میتوانست هر دشمنی را - چه در ایران و چه در خارج از مرزهای ایران - بنام شورشی بخواند و داغ «نافرمانی» برا او زند و بادست لاسد مونیان درهم شکند. راه آمد و شد میان ایران و یونان هم فراخی گرفت.<sup>۲</sup>.

۵ - لاسدمون نام‌اصلی اسپارته بود :

Oxford Classical Dictionary, P. 854.

51- Thucydites, VIII, 18.

52- Grote, Op. Cit., P.331 ; G. Rawlinson, Op. Cit., P. 479.

زدپارسی کم کم جانشین جنگاوران ایرانی گشت . و از سوی دیگر ، رزم آوران مزدور یونان هم راه تازه ای برای نان در آوردند و توشه اندوختن یافتند ، و آن فروختن شمشیر و بازوی خود به سروری شکوهمند و توانگر ، چون «شاه بزرگ» بود . از آن پس سربازان یونانی دوش بدوش ایرانیان ، به شاهنشاه خدمت میکردند ، و در خورکار و هنرشنان ، پاداش می یافتند .<sup>۵۳</sup>

با این همه ، این سازش خطرهای هم برای هر دو سوی دربرداشت . ایران می توانست در برانداختن دشمنان خود از لاسدمونیان لشکر بخواهد ولی با آنکه پیمان کرده بود که دشمن لاسدمون را دشمن خود خواهد شمرد ، درباره سرکوب کردن چنان بدخواهی چیزی بمیان نیاورده بود . از آن گذشته ، بیم آن میرفت که «شاه بزرگ» پس از درهم شکستن آتن ، بر اسپارت و یارانش نیز بتازد ، و آنان - را که بر اثر جنگ دراز ، مانده و فرسوده شده بودند - خرد کند . از سوی دیگر اسپارتیان بر گزند نگرفته بودند که بر یونانیان آسیادست بر دنزنند ، و میتوانستند به بهانه آزاد کردن آنان از دست آتنی ها ، خود بر آسیای کوچک چنگک اندازند . این بود که هم چیسه فرنه و هم اسپارتیان در یافتند که باید سر فرصت در این پیمان نامه دست برند .

چیسه فرنه اندکی پس از امضای پیمانی که یاد کردیم ، برشهر میلیتوس دست انداخت ، و بی درنگک دژی استوار در آنجا بساخت و یک پادگان ایرانی را به نگهبانی آن گماشت .<sup>۵۴</sup> هم در آن هنگام ، بزرگزاده ای آتنی ، بنام آلکی بیادیس - که از آتن بیرون شکرده بودند - به زنگار چیسه فرنه آمد .<sup>۵۵</sup> Alcibiades

53 - Rawlinson, Op. Cit., P. 480.

54 - Thucydites, Op. Cit.

55 - برای سرگذشت این هوشمند فریبکار ن . ک. به :

Plutarchus, Alcibiades, 1 ff ; Grote, Op. Cit : Vol. VI, 20ff.

سپهبد ایرانی اورا نیک پیذیرفت و بنواخت و «رأی زن» و «اندرزبد» خویشش کرد.<sup>۵۶</sup>

دو میان پیمان چندی پس از آن، لاسد مونیان درخشکی و دریا آتینیان

میلیتیوس را دو سه بار در هم کو فتند، و کارشان سخت بالا گرفت.

آنگاه غرور بوسوسة ایشان پرداخت و آذبجانشان افتاد، و برآن شدند تا بر

شهرهای که پیش از آن به آتن با جمیپرداختند، و اکنون می‌باشد بدست ایرانیان

سپرده شوند، دست اندازند. چیزه فرنه در برابر این آزمندی چون سدی استوار

باشد، و با دادن مزد یکماده پیشکی به ناویان پلوپنزوسی، ناوگان لاسدمن

را زین سایه و نفوذ خود گرفت، و پیشنهاد کرد که در نخستین پیمان میلیتیوس،

دستی برده شود.<sup>۵۷</sup> لاسدمنیان نیز پذیرفتند، و بدینگوئه دومین پیمان میلیتیوس،

در همان سال ۴۱۳ پ.م. با مضاء رسید، و متن آن بدینسان بود: «پیمان دوستی

و یگانگی میان مردم لاسد من و یارانشان از یک سوی، و داریوش شاه و پسرش

(ارشک) و چیزه فرنه از سوی دیگر، بنابر شرطهای زیر خواهد بود:»

۱ - لاسدمنیان بر هیچ شهری که از آن شاه بزرگ است، و یا متعلق به پدر و نیاکانش بوده، نخواهد تاخت، و دستبرد نخواهد زد، و هرگز از فرمانبرداران شاه بزرگ، خراج نخواهد خواست.

۲ - داریوش شاه وزیر دستانش به لاسدمنیان و یارانشان گزندی نخواهد رسانید و بر سر زمین آنان تاختن نخواهد آورد.

۳ - اگر لاسدمنیان و همدستانشان از شاه بزرگ چیزی بخواهند، و یا شاه بزرگ بدافان نیازمند باشد، باید باهم به گفتگو بشینند، و بر سر خواستهای خود سازش کنند.

۴ - هم پیمانان (یعنی ایرانیان و لاسدمنیان و یارانشان) به مرأهم جنگ

56- Thucydites, VIII, 45, 46; Cornelius Nepos, Alcibiades, 5.

57- Thucydites, VIII, 29.

با آتن را ادامه خواهند داد.

۵ - هیچکدام از پیمان بستگان ، جداگانه با آتن دم از دوستی نخواهندزد.  
۶ - شاه بزرگ بهر جنگاوری که برای رزم ، و یا پاسبانی شهرها (ی یونانی آسیای کوچک) روانه کند ، و همچنین بهر رزمجوئی از لاسدمون ، که به یاری خواهد ، مزد خواهد پرداخت ، وازوی فگهداری خواهد کرد .

۷ - اگر یکی از شهرهای پیمان کننده ، باشah بزرگ بجنگ برخیزد ، بر دیگرهم پیمانان است که یاری شاه بزرگ شتابند و بر حمله آورند ، بتازند .

۸ - اگر یکی از شهرهای پیمان کرده ، بالاسد موپیان و یارانشان رزم آورد ، شاه بزرگ درسر کوبی او از هیچ کوششی درین نخواهد کرد .<sup>۰۸</sup>

دوین پیمان میلیتوس لاسدموپیان را ازبار دشوار کمک به سیاست چیسه فرن<sup>۰۹</sup> شاه بزرگ درسر کوبی «شورشیان» آسوده کرد ، لیکن امید دست یابی آنان بر آسیای کوچک را نیز کشت . جنگ خانگی میان یونانیان نیز تا هر جائی و هر زمانی که ایران میخواست ، ادامه می یافت . این بود که چیسه فرن<sup>۰</sup> زبردست و هوشمند ، دل آسوده از آینده ، بکنجی نشست ، و شور و دلبستگی پیشین برای کمک بدشمنان آتن را ، ازیاد برد . پلوپنزوپیان کشتهای جنگی خود را به وی سپرده بودند تاچون ناوگان شاه بزرگ از فنیقیه برسد ، یکباره بر آتن بتازند . لیکن دیری گذشت و نشانی از کشتهای ایرانی پیدا نشد . چیسه فرن<sup>۰</sup>ه مزد ناویان پلوپنزوپی را هم کاهش داد ، و پس از چندی پای را از این هم فراتر هشت و گاه بگاه از پرداخت مزد خودداری کرد . آنچه سپهبد ایرانی میاندیشید ، و اندگز آتنی اش - الکی بیادیس - همشب و روز آنرا بگوشش فرو میخواند ، این بود که پیمان ایران بالاسدموپیان ، پلوپنزوپیان و بویژه اسپارتیان را بسیار ،

58- Ibid., VIII, 37.

59- Ibid ., VIII, 43 ff.

و بیش از آنچه شاید و باید ، نیرومند کرده است ، و همان خطری که دیروز ازوی آتن برای مرزهای ایران وجود داشت ، فردا از طرف اسپارته پیدا خواهد شد . الکی بیادیس بگوش فرمانده ایرانی فرومی خواند که به سود شاه بزرگ نیست که اسپارته را چنان یاری کند تا بزرگترین دولت یونان شود ، و یگانه کننده و یکپارچه سازنده پلوپنزوس گردد ، چه هر چه باشد دشمن ایرانست و فردا که بارش را با گردونه ایرانی بخانه رسانید ، خواهد آشوفت ، و درخانه ایرانی رانیز از پاشنه در خواهد آورد . باید درست نگهداشت ، مبادا کمک به اسپاریان مایه نابودی آتن . و در نتیجه جهان پهلوان شدن اسپارته گردد ، زیرا که اسپارتئه نیرومند بهمان اندازه برای مرزهای ایرانشهر خطرناک خواهد بود که آتن جنگی .

ناگفته نماند که دل آلکی بیادیس افسوس نساز تنها برای خودش می‌سوخت و وی اگر سخن از نگهداری آتن می‌گفت ، نه از روی میهن پرستی بود ، بلکه امیدداشت آتنیان ارزش کمکی را که وی باشان می‌کرد ، دریابند ، و وی را باز خوانند و دوباره مقام سپهبدی دهند . از این روی هی به چیسه فرنه اندرز میداد که نه ناوگان ایرانی را فرا خواند ، و نه ناویان پلوپنزوسی را مزد دهد ، تا کارها همچنان سامان نایافته و بی‌سرانجام بماند ، و آتن و اسپارته بر هم دیگر خیره خیره بنگرند <sup>۶</sup> . امیدهای الکی بیادیس چنان پادر هوای بود . دیری نرفت که آتنی‌ها از بودن آلکی بیادیس در سرای چیسه فرنه دلگرم و امیدوار شدند و شادمان گشتند ، و پنداشتند که بادست وی می‌توانند با شاه بزرگ پیمان دوستی بنند . بنابراین نمایندگانی نزد سپهبد ایرانی فرستادند و آرزوی خود را با او در میان گذاشتند . لیکن آلکی بیادیس - که اکنون بخاطر سود پرستی خویش و از روی چابلوسی ، کاسه داغتر از آش شده بود - بدانان گفت برای آنکه شاه بزرگ باشما دوستی گزیند ، نه تنها باید فرمانروائی او را بر همه یونانیان آسیا پذیرید ، بلکه باید آبخوستهای تزدیک به آسیای کوچک - مانند

---

60 - Ibid. , VIII , 46-52 , Nepos , Alcibiades , 5.

لسبوس، خیوس و ساموس را نیز به ایران واگذارید آنکه بیادیس این را برای چاپلوسی از شاه بزرگ میگفت و برای آنکه به آتنی هابنماید که تنها خود او میتواند آنان را از خطرها برخاند، و امید داشت که هم میهناش در فرآخواندن او و بازگرداندن مقامش شتاب کنند. لیکن آتنی ها دستش را خواندند، و شرطهای سنگینش را پذیرفتند<sup>۶۱</sup>.

هنگامیکه اسپارتیان از گفتگوهای پشت پرده چیسه فرنه و نمایندگان آتن بوبردند، خود را باختند، و ترسیدند که ایرانیان ناگهان با آتنی هابسازند، و بدینگونه چنان کلاه گشادی بر سر لاسدمونیان، بگذارند که پیش چشمshan را سر برگیرد. پس از کاهلی و دورنگی سپهبد ایرانی شکوه و ناله آغاز کردند، چه کشتهای لاسد موافق دوماه در کنار آبخوست رودس Rhodes بیکار مانده بودند، و ناوگان ایرانی بنابرگفته چیسه فرنه هنوز «در راه» بود<sup>۶۲</sup>!

---

61- Thucydites, VIII, 47-63.

62—Ibid., VIII, 44—51.

## فصل سوم

### ایران و جنگهای پلوپنزوس

سپهبدان ایرانی چندی پس از آن سپهبد چیسه فرنه اندیشید مبادا تند رفته باشد، و در نتیجه یا آتنی‌ها خیره و دلاور گشته، بر ناوگان لاسدمون بتازند و آن را درهم شکنند، و یا پلوپنزوسیان ازوی رنجیده‌تر گردند، ونا امید شوندو به مرزهای ایران دست بردازند<sup>۱</sup>. در همین دولیها ویا سیاستمداریها بود که آتنی‌ها در خواست آلکی بیادیس را برای بازگشتنش به آتن پذیرفتند، و چون از تیزهوشی و ترددستی آن روباه کهنه کار آگاه بودند، او را فراخواندند تا بلکه بتوانند بر اهتمامی وی بدر بار شاه بزرگ را یابند و با ایران هم پیمان شوند آنان نیز، مانند اسپارتیان، میدانستند که هر کس ناوگان شاهو گنج وی را پشتیبان داشته باشد، جنگک پلوپنزوس را خواهد برد<sup>۲</sup>.

کاهلی چیسه فرنه در پرداخت مزد ناویان لاسدمونی و فراخواندن ناوگان ایرانی از فنیقیه از سوئی، و دلتنه‌گی اسپارتیان از آن سپهبدناهیان دار و ترسان از

1- G.Grote, History of Greece to the death of Alexander the Great, London, Vol. V (186), P. 373.

2- Thucydites, VIII, 81 f.

گرائیدن وی بطرف آتن، ازسوی دیگر، مایه آن شد که لاسدمونیان خُرْدَخُرْدَ<sup>۱</sup>  
ازچیسهفر نه رویگردان شوند و پشتیبانی دیگر جستجوکنند. بخت با آنان یاربود،  
چه فرنده بازو، سپهبدار آزاده ایرانی و فرماندار فریگیه و هلسپونت آنان را دلگرمی  
داد و زربخشید تا ناوگانشان را نیرومند کنند، و بویژه درخواست که لاسدمونیان  
۲۷ ناوه سه رده‌ای (تری‌ریم Trireme) را آماده کارزار کنند و بکماک وی بفرستند،  
و بگردن گرفت که مزد ناویان و کرایه‌کشتهای را پردازد.<sup>۲</sup>

سومین پیمان از آنجاییکه جنگهای پلوپنزوس یکچند سالی بود که  
میلیتوس بزدو خوردهای پراکنده کوتاه‌بی اهمیت عدل‌گشته بود، و چیسه  
فر نه هم‌مزد ناویان لاسدمونی را نمیداد، و پای فرنده بازو نیز در میان کشیده شده بود،  
چنان مینمود که سازش‌های میلیتوس را برآب شسته باشند. پس هردو سوی گفتگو  
از پیمانی نوین بمیان آوردند، و در بهار ۱۱۴ پ.م.<sup>۳</sup> سومین پیمان میلیتوس  
بدینگونه بامضاء رسید:

« در سیزدهمین سال از پادشاهی داریوش (دوم) و بهنگامی که آلکسی بیداس  
Alxippidas در لاسدمون افر ephor<sup>۴</sup> بود، در دشت مئاندر Meander میان  
لاسدمونیان و همدستانشان از یکسوی و چیسه‌فر نه، هیرامنیس Hieramenes (دبیر  
چیسه‌فر نه)<sup>۵</sup> و پسران فرنگ (فرنده بازو و یکی از برادرانش بنام بعوه Bagavah

۳— Ibid., VIII, 6.1, 8.1.

۴— در اسپارت دو پادشاه به مراد هم فرمانروائی میکردند، و هرسال پنج تن از  
کلانتران بزرگ به « سپرستی » امور دولتی گماشته میشدند. افر کسی بود که برای  
یکسال به مقام « بازرسی » منصوب میگشت و میباشد در کارهای شاهان نظارت کند:

Oxford Classical Dictionary, P., 318.

۵— دبیر در حقیقت بازرسی بود که بر کارهای یک فرماندار نظارت میکرد و دربار  
را از جریان امور آگاه میساخت.

نیک خدا (؟) به یونانی مگایوس Megaeus <sup>۶</sup> به نمایندگی از طرف شاه بزرگ، از سوی دیگر، این پیمان یگانگی بسته شد:

۱ - سرزمینهایی که شاه بزرگ در آسیابه زیر فرمان دارد، از آن وی خواهد ماند، و وی در خطه زیر نگین خود، هرچه دلپذیرش آید، خواهد کرد.

۲ - ذه لاسدمونیان به مرزهای شاه دستبرد خواهند زد، و ندشah به برو بوم آنان و یارانشان. اگر یکی از لاسدمونیان و یا هم پیمانها یشان به ناحیه‌ای از آن شاه بزرگ تاختن برند، دیگر لاسدمونیان و همدستانشان او را باز خواهند داشت، و اگر از سرزمین شاه، کسی به آهنگ زیان رسائیدن به لاسدمونیان و یا هم پیمانها یشان کمر بندد، شاه او را سرکوب خواهد کرد.

۳ - بر چیسده فرنه است که تا هنگام آمدن کشتهای جنگی شاه بزرگ (از فنیقیه به ایونیه) هزینه‌نگهداری ناوگان لاسدمونی را چنانکه پیمان کرده است. پردازد پس از رسیدن ناوگان شاهی، لاسدمونیان هزینه نیروی دریائیشان را خود خواهند پرداخت، ولی اگر خواستند که آن هزینه را باز هم چیسده فرنه پردازد، وی خواهد پذیرفت بشرط آنکه لاسدمونیان در پایان جنگ آنچه را که وی پرداخته، باز دهند.

۴ - پس از رسیدن ناوگان شاهی، هر زمان که چیسده فرنه یا لاسدمونیان صلاح دانستند، دوناوگان ایرانی و لاسدمونی با هم به رزم آتنی ها خواهند شتافت، و هیچکس از سازش و آشتی جداگانه با آتن، سخنی بیان نخواهد آورد<sup>۷</sup>.

پس از امضای این پیمان یکچند اوضاع لاسدمونیان بهتر تر دستیهای سیاسی شد، و چیسه فرنه بدانان روی خوش نشان داد و مزد ناویان ایشان را پرداخت. لیکن پس از رسیدن ۱۴۷ ناو چیسده فرنه

6-Plutarchus, Alcibiades, 39.

7 - Thucydites, VIII, 57-8.

سدرده‌ای (تری‌ریم) فنیقی، پشتش به نیروی دریائی شاهی گرم شد و چهره درهم کشید، و مزد ناویان هم پیمان را کم کرد و گاهی اصلاً نداد.<sup>۸</sup> از سوی دیگر دوستی وی با آلکی‌بیادیس – که اکنون به آتن رفته و بفرماندهی سپاه آنجا رسیده بود لاسدموئیان را ناخشنود و رنجیده کرد. همدستان اسپارتنه بدوفشار آوردند که کار دوستی و یا دشمنی با چیسه‌فرنه را یکسره کند، چه فرن‌هه بازو هم در آن میان آنان را پیام‌فرستاده بود که هرجنگ‌جوئی را که بسوی وی رود، مزد نیکو خواهدداد. براستی هم وی از چیسه‌فرنه آزاد منشانه‌تر و یاکرنگتر بود ولی در سیاستمداری هرگز به پای آن سپهبد کارکشته هوشمند نمیرسید.<sup>۹</sup>

کم‌کم اوضاع روبه تیرگی رفت. سپاهیان میلیتوس یکروز ناگهانی به دژی که چیسه‌فرنه ساخته بود، تاختن برداشت و آن را از پادگان ایرانیش بستند. در همان هنگام نیز، پاره‌ای از یونانیان از فرمانروائی ایرانیانی که با زر و سیم میان آنان دشمنی می‌انداختند تا برایشان حکومت کنند، بیزار و خشمگین گشتند و در پی‌ستیزه با چیسه‌فرنه در آمدند.<sup>۱۰</sup> سپهبد ایرانی هم ناوگان شاهی را در کنار اسپندوس Aspendus بیکار نگهداشته بود و از جای نمی‌جنبد، و چون لاسدموئیان سرزنشش می‌کرددند، می‌گفت: که «در شان شاه بزرگ نیست که ۱۴۷ ناوه سدرده‌ای (تری‌ریم) به دشمن بتازد، از پایتخت فرمان رسیده که کشته‌ها را به ۳۰۰ فروند باید رسانید، و من چشم‌براهم که امروز و فردا، بازمانده ناوگان فنیقی هم بما بپیوندد.» اما در دل به ریش اسپارتیان می‌خندید، زیرا میدانست کشتی دیگری در کار نیست.<sup>۱۱</sup>

8 – Ibid ; VIII , 85 .

9 – Ibid . , VIII , 90–100.

10 – Ibid . , VIII , 87 ff .

11 – Ibid . , VIII , 84 .

آلکی بیادیس هم به آتن رفته بود و همه را می‌فریفت که من با چیسه‌فر نه دوستم و از او خواهم خواست که ناوگانش را یا بکمک آتن بفرستد و یا دست کم به اسپارتا اینش ندهد و پای خود را از جنگهای یونانی کنار بکشد. البته وی دروغ می‌گفت، و بیهوده می‌باید که دوستی وی، مایه درنگ و کاهلی سردار ایران، و خرابی کار لاسدمونیان و در تیجه سبب گشادکار آتنی‌ها خواهد شد، ولی نهانی میدانست که چیسه‌فر نه ناوگانش را در اختیار اسپارتا نخواهد گذاشت و آنان را یکه‌بزن یونانزه مین خواهد ساخت.<sup>۱۲</sup> براستی هم سپهبد ایرانی در پیوستن ناوگان شاهی به نیروی دریائی «هم‌پیمانان» درنگ بس درازی نشان داد، بلکه، چنان‌که گفتیم، دوباره از مزد ناویان یونانی هم بکاست. این بود که مینداروس فرمانده لاسدمونی، با ۷۳ ناو خودبدهسوی هلسپونت بادبان بر کشید، تا به فرنه بازو که هنوز نوید کمکش میداد – به پیوند.<sup>۱۳</sup>

او ضاع ایران

با همه پیروزیهای که ایران براین سیاست «جدائی‌بیاندار و حکومت کن» در پیرون از مرزهایش بدست می‌آورد، سازمان‌های منظم داریوش بزرگ و زندگی‌ساده و پهلوانی هخامنشیان نخستین، داشت بیادفراموشی سپرده می‌شد. داریوش دوم تربیت و خون‌بابلی داشت و با وظیفه‌های پادشاهی و نگهداشت روح پهلوانی و آزاده سواری آریائی بیگانه‌می نمود، و هر دم که برایش در درسی پدیدمی آمد اگر با تیغ مزدوران از میانش نمی‌توانست برداشت، با نیرنگ و رشوه بر آن پیروز می‌شد.<sup>۱۴</sup> در ماد آتش شورشی برخاست که نمیدانیم چه کسانی و به چه جهاتی آن را افروختند، ولی دربار بزودی سپاهی فرستاد و

12 - Ibid . , VIII .

13 - Ibid , VIII , 99 f .

14 - G . Rawlinson , Five Great Monarchies of the Ancient eastern World : London (1879) , Vol . III , P . 483f.

آشوب را فرو نشانید .<sup>۱۰</sup>

یکی از خواجگان با نفوذ مشکوی شاهی هم جان بسرش زد ، و برآن شد که هم «مرد» شود و هم «فرمانرو». پس در اندیشه آنکه مردی تنها به ریشداشتن و همسر گزیدن است ، زنی بگرفت و وادارش کرد تا انبوهی ریش و سبیل برایش بسازد. وی چنان کرد. آنگاه خواجه بخت برگشته آغاز کنکاش برای بالارفتن از پلکان فرمانروائی را کرد لیکن «زن» او را باش کرد ، و خواجه بداختر را گرفتند و بفرمان پروشیاتی نابود کردند .<sup>۱۱</sup>

از اینها خوین قرس را بجام چیز تئخمه (تری تئخمه) پسر و یدرنده و شوهر شاهدخت آمیستریس بود که خشنر پاوانی گرگان را داشت . او بنابر داستانی که کتزیاس دروغگو در تاریخ خود بازگفته است ، برخواهرش رئوخشنده Rauxshana (روشن) به یونانی رکسانه Roxana (دلباخت) ، و چون از گسستن پیمان زناشوئی خود با شاهدخت ایرانشهر بیمناک بود ، گروهی را بفرمود تا زنش را نهانی بکشند . یکی از بندگان تری تئخمه اورا لو داد ، و داریوش دوم سپاهی برسر داماد ناخشنود خود فرستاد . آن دلاور نامی مردانه در ایستاد و پهلوانانه جنگید (کتزیاس گوید وی ۳۷ تن را بدست خود بکشت) ، ولی بفرجام او را گرفتند و کشتند ، و دو برادر او و خواهر و مادرش نیز در گناه او سوختند . چیسهفرنه بخاطر خدماتهای بزرگش جان بدر برد ، یکی از برادران اورا نیز بخشیدند ، وارشک اشکریزان به پای پدر و مادر افتاد تا توانست جان همسرش استاتیرا خواهر تری تئخمه و چیسدهرنه – را نجات دهد . پسر تری تئخمه آشکارا دست به شورش برداشت ، لیکن پروشیاتی به زهردادن و نابود کردنش کامیاب شد .<sup>۱۲</sup>

15 - Xenophon , Hellenica , I, 2:19 .

16 - Ctesias, Persica , XVIII , Epit . 84 .

باید همه سخنان کتزیاس را بادوبلی و احتیاط تلقی کنیم.

17 - Ibid ., XVIII , 85-87 , Plutarchus, Artaxerxes, 2.

شاهزاده کورش در میان این زدو بندهای سیاسی و آشوبهای خانوادگی بزرگ میشد، ولی آنچه را که یک فرمانروای شایسته باید بداند، کم کم می‌آموخت. این جوان، زورمند و زیبا و فروتن بود، و در دل همه جای داشت و سرفراز و ستوده بود. چون در آموزشگاه بیشتر از همه آمادگی فراگرفتن را داشت،<sup>۱۸</sup> در دانش خداشناسی (الهیات) فلسفه و فن حکومت از همگناش پیشی گرفت<sup>۱۹</sup>; در دشت و هامون، و جنگ و نجعیر هم از هیچ آفسریدهای باک نداشت و از هیچ جنبندهای نمی‌پرسید.<sup>۲۰</sup>

**جنگ و سیاست**  
 هنگامی که کورش بدوازده سالگی میرسید، در مرزهای باختری ایرانشهر زد خورد، و بست و بندهای سیاسی میان ایرانیان و یونانیان هنوز ادامه داشت. پیش از این آوردمیم که مینداروس، دریاسالار لاسدمونی، با ناوگان خود راهی هلسپونت شد تا به فرننه بازو به پیوندد. لیکن تراسیلوس *Thrasyllus*، دریا سالار آتن در کناره نمیروزی خیوس Chios، سر راه بر او بست. مینداروس شبانه بدشواری گریخت<sup>۲۱</sup>، و در نزدیکی آبیدوس Abydos چند ناو دیگر بدپیوست، چنانکه شماره کشته‌ها یش به ۸۶ فروند رسید. با این همه، فرمانده آتنی که با ۷۶ ناو سه رده‌ای (تری‌ریم) سر در دنبالش گذاشته بود، در روپروی آبیدوس، در کناره جائی که کینوسیما *Kynossema* خوانده میشد، بوی رسید، و چون عقابی بر سرش فرود آمد. پس از نبردی خونین، آتنی‌ها پیروز شدند، و چندی‌نی کشته‌ای لاسدمونی سوخته گشت و یا بچنگ دشمن افتاد. بازمانده کشته‌ها به هلسپونت فریگیه و به پناه فرننه بازو رفتند<sup>۲۲</sup>.

18 – Xenophon, *Anabasis*, I, 9 : 1 f.

19 – Plutarchus, *Ibid.*, 6.

20 – Xenophon, *Ibid.*, I, 9:6 f.

21 – Thucydites, VII, 101 .

22 – *Ibid* , VIII, 105–106; Diodorus Siculus, XIII, 36,40.

این پیروزی بزرگ آتنی‌ها، امید هماوردانشان را بر باد داد. دیدند که چیسه‌فرنه کاری برایشان نمی‌کند. سیاست او آن بود که نه پولی به لاسدمونیان بدهد که خود به نیرومندتر کردن ناوگانشان کامیاب شوند، و نه کشتیهای جنگی شاه بزرگ را بیاری آنان بفرستد تا در جنگ پیروز گردند. وی تنها می‌خواست که آتن و اسپارت را بجان هم اندازد، و آنها را بدست یکدیگر خرد کند، و پس از آنکه هردو را ناتوان کرد، طوق اطاعت ایران را بگردنشان بیفکند. با این همه حتی چیسه‌فرنه از این شکست لاسدمونیان بیمناک شد، زیرا که آتنیان اینک یکه‌تاز دریاها و خداوند جزیره‌هاشده بودند، و یعنی آن میرفت که بر ناوگان ایرانی و یا لاسدمونی بتازند. بنابراین چیسه‌فرنه ناوگانش را به لنگرگانهای امن فنیقیه‌فرستاد ولی کوشید تا دل لاسدمونیان را بدست آورد، و بدین سبب وانمود کرد که بر استی در پی یاری ایشان و سرکوبی آتن بر آمده است. وی در تابستان ۴۱۱ پ.م. از اسپندوس به ایونیه رفت تا از آنجا به هلسپونت شود، و پلوپنزویان را همراهی کند، و در ایونیه قربانی مفصل و باشکوهی برای ارتمیس افروسی Artemis of Ephesus بجای آورد تا دل یونانیان را گرم کرده باشد.

اما لاسدمونیان از وی دلتنهای بودند، و چشم‌شان از کسی که کارش همه پیمان بستن و پیمان شکستن مینمود، آب نیم خورد.<sup>۲۲</sup> از سوی دیگر فرننه بازو سپهبدی ساده‌دل و آزاده بود، و جوانمردی و پردلی را باهم داشت، با آنکه در سیاستمداری هیچ‌گاه به پای چیسه‌فرنه نمیرسید، ولی در وفاداری و میهن‌پرستی و فداکاری کمتر مانند داشت، و در نگهداری پیمان، و انجام نویدهای خود زبانزد جهانیان بود، و چون در راهی و برای کاری گام می‌زد، مردانه و کوشانه و پایدار بود. پلوپنزویان هم می‌دانستند که هرگاه فرننه بازو با ایشان یار شود، در گنجهای

---

23 – Thucydites , VIII , 108 f; Diodorus , XIII , 42.

کهن ایران برویشان بازخواهد شد ، بنابراین همه از چیسهفر نه روی بر تا قتند ، و به فرننه بازو پیوستند. این سپهبد ، هم مزد دوماهه ناویان را یکجاویشکی پرداخت و هم بدانان چوب و افزار داد تا ناوگان خود را باز سازی کنند . چرخ سیاست از کف چیسهفر نه در سارادیس درآمد و به چنگ فرننه بازو در داسکی لین Dascylion در هلسپونت فریگیه افتاد .<sup>۲۰</sup> فرننه بازو برای دادن پول به یونانیان ، بفرمود تا در ضرایب خانه های ایونی برای او سکه های زدن که در پشت آنها پاروزنان ( به نشانه ناوگان شاهی ) و در روی آن نیم تن خودش را نقش نمودند . چهره این دلاور بزرگ ، با هنر مندی بسیار نشان داده است : پیشانی فراخ . بینی عقابی ، لبنان بر جسته و گونه بزرگ ، ریش گرد و موی آرایش یافته و تیارای پارسی این تصویر آن را در شمار یکی از بهترین کارهای هنری جهان کهن در می آورد .<sup>۲۱</sup>

در این هنگام آلکی بیادیس خودخواه و چاپلوس ، که در آتن بود و فرماندهی ۱۳ ناو سرهادی ( تری ریم ) را بدوسپرده بودند ، شنید که چیسهفر نه ناوگان ایرانی را به فنیقیه فرستاده است و خود از اسپندوس برداشته است و به ایونیه رفته . بنابراین آوازه در انداخت که سپهبد ایرانی چنان کاری را بخاطر احترام و به پاس دوستی وی کرده است . آنگاه به اسپندوس و کناره های لو دیه رفت ، و هرجا که پایش رسید ، کوشیدتا راه نفوذ آتن را هموار سازد ، و تخم دشمنی با لاسدموئیان را اینجا و آنجا پیاشد ، و تا اندازه زیادی کامیاب هم شد .<sup>۲۲</sup>

۲۴ - داسکی لین پایتخت استان فریگیه هلسپونت بود . ویرانه کاخ فرننه بازو در آنجا

بدست آمد .

25 - Grote , op.cit , p. 450 .

26 - A.T. olmstead , History of The Persian Empire , Chicago ( 1948 ).  
367

27 - Grote , op.cit. , P.439 f.

پیروزیهای آلکی از سوی دیگر مینداروس ، دریاسالار اسپارتی که به پناه بیادیس فرنه بازو رفته بود، از مهمان نوازی سردار ایرانی برخوردار شد ، و با پول وی ناوگانش را نوسازی کرد ، و چون ۱۳ ناو سده‌های (تری‌ریم) هم از روتس Rhodes بیاری او رسید ، دلاور شد و به سوی آتنی‌ها رفت . فرنه بازو نیز مردان پارسی‌اش را در کناره هلسپونت آماده کارزار کرد . سرانجام میان آتنی‌ها و لاسدمونیان در کناره آبیدوس جنگ در گرفت .<sup>۲۸</sup> آلکی بیادیس از افروخته شدن آتش نبرد آگاهی یافت ، و باشتایی شگفت‌انگیز با ۲۰ ناو سده‌های بکمک آتنی‌ها بادبان گشود ، و هنگام پسین باورده‌گاه رسید . سراسر روز لاسدمونیان با دشمنان جنگنده بودند ، بدون آنکه یکی از دو طرف پیروز شود ، بهنگام فرو نشستن آفتاب آلکی بیادیس با ۲۰ ناویش به آتنی‌ها پیوست<sup>۲۹</sup> و بی‌درنگ بر دشمن تاخت . مینداروس جنگ را باخت . و بکناره پناهنده شد و بخشکی رسید . لیکن آلکی بیادیس و یارانش سردر دنبال پلوپنزویان نهادند و آنان را بچنگ آوردند گروه گروه کشتند . فرنه بازو که در خشکی بر اسب نشسته بود و این رویداد رامی دید تاب نیاورد و با اسب به آب زد و با سوارنش چون شاهین بر آتنی‌ها تاخت ، و تا آنجا پیش رفت که سینه ستورش به آب رسید ، و از آتنی‌ها بسیاری بکشت ، چنانکه آنان در برابر آن پهلوان دلاور ایستادگی نتوانستند کرد ، و به کشیها خود بازگشتند . لاسدمونیان نیک دریافتند که هرگاه فرنه بازو نمی‌بود ، یکتن از آنان زنده بدرنمیرفت . پیروزی آلکی بیادیس بسیار باشکوه و پرنتیجه بود .

۳۰ ناو سده‌های لاسدمونی به دست او افتاد ، و بسیاری هم شکست و بزیر آب رفت .<sup>۳۰</sup> با اینهمه جای بیم و هراسی نبود ، چه لاسدمونیان پشتیبان دلیر و

28 – Thucydites, VIII, 108.

۲۹ – اینکه دیودروس (XIII, 46) و پلوتارخوس (Alcibiades, 27) گویند آلکی بیادیس

تصادفی بمیدان جنگ رسید ، باور کردنی نمی‌نماید :

30 – Thucydites, loc. cit., ; Xenophon , Hellenica,I,1 : 6,7.

آزادهای چون فرننه بازو داشتند که بزودی دامنشان را پراز پول کرد و برایشان ناوگان ساخت.<sup>۳۱</sup>

در آنهنگام آلکیبیادیس در اوج سرفرازی و پیروزی بود. آتن و خراج آنرا در اختیار داشت، و همه جاهم لاف میزد که من دوست شاه بزرگ و چیسهفر نهاد.<sup>۳۲</sup> لیکن چیسهفر نه بر آشفته بود، و نمیتوانست باور کند که آتنی‌ها چنان گستاخ و پردل و کارآمد باشند. شکستهای آیدوس بدونشان داد که دشمن را خوار شمرده است و دوستان را بیکار نگهداشت، پس در رفتن به هلسپونت شتاب کرد، و دوباره با پلوپنزوسیان به سازش و بندوست پرداخت.<sup>۳۳</sup> بخت نیز با او یار شد، زیرا الکیبیادیس - که دوست دیرینش بشمار میرفت - با سری پرباد، و انبانی انباسته از پیشکش‌های گرانبهای دلپسند به دیدارش آمد. چیسهفر نه که میخواست بهرگونه که شده، دوباره دلپلوپنزوسیان را بخودگرم کند چهره درهم کشید، و آلکیبیادیس را گرفته، در زنجیر به سارد فرستاد، و همه جاگفت که از شاهنشاه فرمان رسیده است که آتنی‌ها را سخت گوشمال باید داد، و اسپارتیان را یاری باید کرد.<sup>۳۴</sup>

در همان هنگام سپهپد فرنه بازو و دریاسالار مینداروس ناوگان لاسد مونی را دوباره سرو سامانی دادند، و بهم حاصره سیزیکوس *Syzicus* پرداختند.<sup>۳۵</sup> الکی - بیادیس یکماه بیشتر در زندان نماند، و بازیر کی بی‌مانندی به شکستن بندوگری یختن به آتن کامیاب شد.<sup>۳۶</sup> آنگاه بی‌درنگ ناوگان آتنی را گرد آورد و به سوی سیزیکوس

31 - Grote, op. cit., p. 454 f.

32 - Plutarchus, loc. cit.; Xenophon, ibid., I, 1, 9.

33 - Xenophon, ibid.

34 - Plutarchus, loc. cit.; Xenophon, loc. cit.

35 - Diodorus, XIII, 49; Grote, Op. Cit.

36 - Plutarchus, Op. Cit., 28.

بادبان گشود و آغاز بهار ۴۱۰ پ.م. بدانجا رسید و دید که لاسدمونیان در دریا بیند و پارسیان فرنه بازو درخشکی مانده اند، و نمیگذارند محاصره شهر بشکند. الکی بیادیس از زیبادی هماوردان نهرا سید، و گروه بسیار نیرومندی از پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر (هوپلیت) را به خشکی پیاده کرد و بجنگ پارسیان سبک اسلحه فرستاد، و خود نیز در همان هنگام با لاسدمونیان در دریا در آویخت و با دلاوری و زیر کی شایان ستایشی در هم شان شکست، چنانکه دریا سالار لاسدمونی کشته شد، و بیش از ۸۰ ناو وی بدست دشمن افتاد و یا بزیر آب رفت. سربازان سنگین اسلحه فراغ سپر (هوپلیت) آتنی در خشکی نیز کامیابی یافتند، و فرنه بازو ناچار شد که از محاصره سیزیکوس دست کشد.<sup>۳۷</sup>

**کارهای فرنه بازو**  
شکست هم پیمانان در سیزیکوس از آلکی بیادیس، آتن را ناگهان دارای نیرومند ترین ناوگانها ساخت و خداوند دریای اژه و دهانه های دریای مرمره کرد، و چنان شد که هرگاه میخواستند میتوانستند بر سر دشمنان خود بتازند، و از این جهت کسانیکه فرمانبردار پلوپنزوسیان و یا ایرانیان بودند ولی نهانی دل با آتنی هاداشتند، امیدواری یافتند.<sup>۳۸</sup> حتی مردم تاسوس Tasos خیرگی را بجای رسانیدند که بر پادگان لاسدمونی شهرشان بشوریدند، و آن را بیرون راندند.<sup>۳۹</sup> لاسدمونیان به چیسه فرنه تهمت زدند که این کار، کار او و دوستانش بوده است، لیکن این افترائی ناروا و بی پایه بود.<sup>۴۰</sup> باری آتنی ها چنان یکه تاز و نیرومند شدند که سپاهیان خود را به لودیه فرستادند، و گندمهای آنجا وایونیه را در خرمن، با آتش کشیدند. چیسه

37 – Diodorus, XIII, 50 - 51 ; Xenophon, Hellenica, I, 1: 14 - 20 .

38 - Grote, Op. Cit., P. 458 f.

39 - Xenophon, Ibid., I, 1: 32 ; Thucydites, VIII, 64.

40 – Grote, Op. Cit., P. 463 f.

فرنه باشتاپ پارسیان خود را گرد آورد و آنان را در هم شکست و ناچار به گریز کرد، ولی همین گریزندگان سر راه فرنه بازو کمین کردند و ناگهانی بر همراهان او زدند و آنان را به فرار ناگزیر ساختند.<sup>۴۱</sup>

دستیابی آتنی‌ها بر دریاها و پیر و زیهای پی در پی ایشان، پلوپنزو سیان را به راس افکند، و کم کم زمزمه آشتبای آتن را در میان آنان بلند کرد. فرنه بازو در آغاز ناویان پراکنده را گرد آورد و جامعه و مایه داد، و مزد دوماهه ایشان را یکجا پرداخت و آنان را بخدمت خود پذیرفت. آنگاه از هرسوی بگرد آوردن کشته و کار سازی جنگ آغاز کرد، و از یاری به هر که دشمن آتن بود، دریغ نمود.<sup>۴۲</sup>

با این همه، آتنی‌ها نگذاشتند وی آرام و آسوده به ساختن نیروی دریائی تو انا و برنده‌ای پیدا زد، و ناوگان خود را به مرزا و فرستادندو کالسیدون Chalcedon را محاصره کردند. فرنه بازو تا آنجا که توانست پایداری کرد، ولی چون از یک سوی ناوگان نداشت، و از سوی دیگر آتنی‌ها هی پیام آشتبای نزدش می‌فرستادند، سر انجام پیشنهاد سازش آنان را پذیرفت، و پول هنگفتی بدسردار آتنی، تراسیلوس پرداخت تا شهر کالسیدون را از ویرانی نگاه دارد. چندی نرفت که فرنه بازو شیفتۀ جنگاوران آتنی شد و اندیشید که دوستی با آتن بهتر از خونریزی است. بنابراین با سرداران آتنی دوستی آغاز کرد، و بگردن گرفت که راه امضا یک پیمان آشتبای میان آنان و شاه بزرگ راه‌موار کند، و نمایندگان آنان را به دربار شوش راهنمایی شود. زیرا آتنی‌ها هم دریافته بودند که دشمنی با ایران خطرناک و زیانبار است و دوستی با آن دولت سودمند و پر نتیجه، و بر آن بودند که با فرستادن نمایندگانی به دربار شاه بزرگ، با او پیمان دوستی و همکاری بندند، و هم چنان‌که اسپارتیان

41 - Xenophon, Ibid., I, 1 : 34 ; II, 1 f.

42 - Ibid., I, 1 : 24 – 26 ; Strabo, Geography, XIII,

از کمکهای ایران بر خوددار شده بودند، آنان نیز بهره مند گردند.

پس از چندی میان فرنه بازو و آلکی یادیس دوستی گرم شد، و آن دو پهلوان زمان سوگند همکاری و هم پیمانی خود را در دنیا کدیگر راسخ نمودند. فرنه بازو بهمان گونه که در دوستی پلپنزو سیان استوار بود، در همراهی با آتنی‌ها نیز یکر فک و سخت پیمان و درست کردار ووفادار ماند.<sup>43</sup> نمیدانیم چرا او از اسپارتیان رویگردان گشت، شاید دیگر امیدی به پیروزی ایشان نمیتوانست بست، و شاید هم دلاوری آتنی‌ها و ستایشی که او برای هژبران و زمندگان داشت، اورا بسوی آنان کشانید.<sup>44</sup> بهر حال چندی پس از آن سه تن آرگوسی Argives و سه تن آتنی به نمایندگی از طرف امپراتوری آتن Athenian Empire به سیزیکوس آمدند تا فرنه بازو بنزد شاه گسیلشان دارد.

بر گزیندن کورش لاسدمونیان از این ساختن و پیمان کردنها بوبردند، و بی به سیه سالاری درنگ و پیاپی چند فرستاده به پایتخت ایران شهر روانه کردند تا از شاه بزرگ کمک خواهند واز سیاست سپهبدانش شکوه و شکایت کنند. از میان این فرستادگان، بئی تیوس Boetius لاسدمونی و یارانش، زودتر از همه به شوش رسیدند، و آنچه رفته بود بازگفتند. شاهنشاه از کارها و رویدادها ناخرسند شد و در خشم گشت. سیاست ایران در جنگ پلپنزو سه همواره بر پایه جدائی افکنند میان آتنی‌ها و اسپارتیان بود، و بر این اصل که سپهبدان ایران رها نکنند تا یکی از آن دو هماورد چنان نیز قمته شود که ذینگری را خرد کند و یکه تازه گردد. و اگر هم بنابود روزی یکی از آن دو طرف به پیروزی رسید، ایران خواهان بر د اسپارتیان بود نه آتن - که دشمن دیگر نشن بشمار میرفت. اکنون بر اثر سیاست چیزه فرنه و ندام کاریهای پلپنزو سیان واز همه بالاتر، دلاوری وزیر کی آتنی‌ها، اسپارتیان نه تنها جنگ را نبرده بودند، بلکه دیگر ناوگانی هم نداشتند و در هراس افتاده بودند که مبادا آتنی‌ها بر خانه

43 - Xenophon, ibid, I, 1: 36, 3 : 5 f .

44-Grote, Op.cit., P . 469. 472 .

ایشان لشکر کشند . شیرازه کارها از هم پاشیده بود ، و هر پیشامدی ، روی بهزیان ایران داشت . این بود که شاه بزرگ ، و بویژه پروشیاتی ، از دست چیسده فرنه و سیاست او خسته شدند و به درخواست نمایندگان اسپارس پاسخ پذیرش دادند<sup>۴۵</sup> . لاسدمونیان برای آنکه تلاش‌های دشمنان را بیهوه سازند ، یک گروه نمایندگی به سیزیکوس فرستادند تا از آنجا به سوی شاه بزرگ روند ولی این گروه مأموریت داشتند تا فرستادگان آتنی را که در دربار فرنه بازو بودند ، بپایند و از کارشان آگاه شوند و همراه آنان بشوش روند .

زمستان سال ۴۰۸ پ . م . بسیار سخت شد ، و همه فرستادگان ، چه آتنی و چه پلوپنزویی ، ناچار گشتند در گردیوم Gordiom ( سر زمینی در مرکز آسیای کوچک ) بمانند . هنگامیکه در بهار ۴۰۷ پ . م . دوباره برای افتادند ، دریافتند که دیگر دیر شده ، چه بئی تیوس لاسدمونی زودتر از همه به شوش رسیده و مهر شاه بزرگ را به سود پلوپنزوییان جنبانیده بود ، و بادلی شادمان از در بار او باز میگشت . داریوش دوم نویش داده بود که دست از یاری لاسدمونیان بر خواهد داشت و آتن را نابود خواهد کرد ، و برای چنان کاری پس از نبرده و شایسته اش شاهزاده کورش شیردل را بهمراه نمایندگان لاسدمون گسیل داشته بود .<sup>۴۶</sup>



45 - Xenophon, Hellenica I 4: 7 .

46 - Diodorus Siculus, XIII, 3; Xenophon, ibid., I, 4:7-4 .

## فصل چهارم

### سپهسالاری کورش

پسران داریوش کارها بر آنگونه پیش میرفت . پسران داریوش دوم کم کم در ۵۰ م کارهای سیاسی دخالت می یافتنند . در سومین پیمان میلیتیوس که در ۴۱۲ پ . م . بسته شده ، از ارشک نام رفته است . در آن هنگام که شاهنشاهان هخامنشی زندگی آزاده سواری و پهلوانی را بر خوابگاههای باشکوه و آغوش زیبا - رویان بابلی گرامیتر می شمردند ، قانونی نیکو داشتند که اگر شاهی بکاری بزرگ دست یازد که در آن خطر مرگ باشد ، باید که ولیعهد خود را بر گزینند تا پس از او کشور نیاکان دچار جنگ خانگی نشود<sup>۱</sup> . ولیعهد همواره پسر بزرگ شاه بود مگر آنکه وی از سوی مادر از تخته بزرگان نباشد . داریوش بزرگ پسر مهرتش را ولیعهد نکرد - اگر چه مادر او از نژاده ترین بانوان ایرانزمیں بشمار میرفت - زیرا که خشیارشا نه تنها شایسته ترین فرزند وی بشمار می آمد<sup>۲</sup> ، بلکه در رگ او و مادرش خون کورش بزرگ روان بود ، و می گفتند که وی هنگامی زاده شد که پدرش شاهنشاهی ایرانشهر را داشته است لیکن پسر بزرگ داریوش آنگاه بجهان

1 - Herodotus, I , 208; VII,2 .

2 - R · G. Kent , Old persian , 2nd ed . , New Haven (1953) , P. 163.

آمده که وی سرداری بیش نبوده است<sup>۳</sup>. همین زمزمه‌ها درباره کورش شیر دل نیز آغاز شد<sup>۴</sup>. آشوبهای چندین ساله، مردم را از ناشایستگی و کار نا دیدگی و تن پروری سروزانشان بجان آورده بود. پارسیان می‌اندیشیدند که سیاست جهانی ایران، به فرمانروائی کارдан و دلاور، و تاجداری تیزهوش و دشمن‌شکن و رهبری آزاده و مردم دوست‌نیاز دارد، بهسپهبدی که زیست‌سرفراز آرزویش باشد، و مردانه و زیر آسمان بلند و خورشید فروزان بابدخواهان بجنگد و بتواند بادشواریهار و برو شود. می‌گفتند که این سرزمین خدا خوب کرده و فراخ ایرانشهر، شاهنشاهی می‌خواهد بیداردل و دانا، که دوست وفاداران و آرامش دهنده زیرستان باشد، و دشمنان را با سخت‌کوشی و مردانگی از مرزاها دور دارد. می‌گفتند پهناهی این سرزمین پارسیان، نیازمند فرمانروائی دلاور و سalarی و گشاده دست‌وازهمه برتر «نظم آفرین» و «سازمان دهنده» است که ارج مرد را بشناسد و وفاداران شایسته را سپاس‌گزارد و پاداش نیکو دهد<sup>۵</sup>.

پسران داریوش دوم همه از یک مادر بودند. مهتر آنان ارشک، از هنرهاي پهلواني و جنگي بی بهره نبود، اما درخششی هم نداشت و رقتارش شاهانه و گردناز از انه نمی‌نمود. با آنکه در کارها پایداری و مردانگی نشان میداد، تیزهوشی و وفاداری لازم رانداشت و از ساده‌زیستن و باختی‌ها خوی گرفتن بیزار بود. همه چیز را برای تن پروری خود می‌خواست و خوشگذرانی را فراتر از همه چیز میدانست، و جنگ پس پرده و در تاریکی را که از منش ایرانیان بدور بود، از پدر نیم با بلی خود یاد گرفته بود، و از این روی بالاخلاق پاکیزه و منش بلند پارسی، که می‌گفت

3 - Herodotus, VII, 3 f.

4 - Plutarchus, Artaxerxes , 2 .

5 – Plutarchus , Ibid. 26; Xenophon, Anabasis , I 9 : 2 f .

دشمن را باید بجنگ رویا روی خواست، و سرفراز زندگی کرد، بیگانه بود<sup>۱</sup>.

ولی کورش هم نامسازنده و بنیادگذار شاهنشاهی هخامنشی را داشت و هم خوی و خون او را، و با ارشک بهیچ روی همانندی و همداستانی نداشت. اگر تاج پادشاهی بر تاریک مردانه این جوان شانزده ساله جای میگرفت، پارسیان دوباره از خانه‌ها بیرون می‌آمدند، نیزه و کمان بر میگرفتند و از کوههای پر برف قفقاز و بیابانهای سوزان آفریقا نمی‌هراستند، و پیش میرفتند تا آنجاکه دیگر کشوری نمایند که ایرانشهر را باج پرداز نباشد<sup>۲</sup>.

برخی از ایرانیان چشم امید بر کورش دوخته بودند که در ولیعهدی ارشک شانزده سالگی پهلوانی برومند و سپهبدی دشمن شکن و فرمانفرمایی « نظام آفرین » مینمود. با این همه درخواستهای پوششیاتی برای برگزیدن کورش به ولیعهدی، در داریوش دوم همان اثر را داشت که میخ آهنین در سنگ. سر انجام ارشک که کاهلی وزیستن در کاخهای باشکوه و میخوارگی و زن بارگی از کارهای « بزرگ » وی بشمار می‌آید<sup>۳</sup> به ولیعهدی برگزیده شد، تنها بدین جهت که به سال از کورش مهتر بود. فراموش نباید که ارشک مردی دلاور و سخت کوش بود، لیکن کارهارا همواره به نیرنگ‌سازی از پیش میرد تا بر مدعی و پهلوانی، آنانکه تن پروری پیشه کرده بودند، و بزرگانی که در اندیشه تاراج مردم و پر کردن کیسه خود در زیر سایه فرمانروائی سست پیمان افتاده بودند، از اینکه کورش ولیعهد نشد شادیها کردند و امیدها در دل پرورانیدند.

---

6 – G. Rawlinson , Five Great Monarchies of the Ancient eastern World, 4th ed., London (1879), Vol. III ; pp . 505 - 508 .

7 G . Grote, History of Greece, VoI . VI, London (1860) , p . 226 f; J . Bury, A History of Greece, London (1963 ) , p . 523.

8 - Rewlinson Op. cit.: plutarchus Artaxerxes, 1 ff.

لیکن کوشش شیردل چه اندیشه‌هایی در سرمی پخت؟ مرزهای اندیشه‌های کوشش میهنش دستخوش آشوب بیگانگان شده بود، سپهبدان و فرمانروایان ایرانی هم شاهان بی نام استانهای کشور گشته بودند. بنای داریوش بزرگ ترکهای هراس انگیز برداشته بود، و سفارشهای آن بزرگمرد ایرانی در نگهداشت پایه وارج کاره پارسی، وزندگی آزاده سواری دشمنی با دروغ و کاهلی همراه شده داشت بست فراموشی سپرده میشد. یونانیان هم بجان یکدیگر افتاده بودند، و در پاره‌پاره کردن همدیگر از هیچ جاتور خوئی دریغ نمیکردند. آنان فرزندان هنداروپائیان، و برادران قومی ایرانیان بودند. اکنون دیگر مردان برومند یونانی از شمشیر زدن در راه شاهنشاه ایرانشهر رویگردان نبودند، و میشد آنان را با ایرانیان برسی یک کشتزار نگاه داشت. اگر هم دشمنی میباشد کرد، مردانه میباشد پیش رفت. آتن همواره بدخواه ایران بود، و خانه بداندیشان و یاور نافرمرمانان ایرانشهر بشمار میرفت، و اکنون هم «آزادی» را بهانه پایمال کردن استقلال همسایگان خود کرده بود، و بمرزهای ایرانشهر نیز دستبردمی زد. اسپارتیان آزادمنشی پهلوانی و سپاهی، زندگی سخت و نظم سربازی و نظام پدر سالاری و شاهی رانگاه داشته بودند. چه آسان میشد آنان را به پاداش زندگی مردانه و کوششهای بر و مندان، بدپیروزی و سر فرازی رسانید، و بر بازگرانان آتنی چیره گرداند اسپارتیان بیش از همه درخون و خوی و سنتهای اخلاقی به ایرانیان می‌مانند<sup>۹</sup>، اگر آن و نیزه پارسیان باهم در راه پیشرفت نظم جهانی ایران بکار می‌افتد، جنبندهای رایارای دستبزد زدن به سر زمین ایرانشهر نمی‌ماند.

این اندیشه‌ها کوشش را بر آن داشت تا خستین روزی که دستش بر سد، اسپارتیان را چنان یاری کند که دشمنانشان را درهم بکوبند، و مردان لاسدموئی را گرد خود فرا آورده باشمیر زنان پارسی در یک جای ویک پایگاه بنشاند.

۹ - کوششناهه کز نهن بیش از آنچه یک تاریخ باشد، بازتابی از نظام اسپارتی می‌نماید.

در همان هنگام داریوش دوم که از کارهای فرننه بازو و چیسه سپهسالاری کورش فرننه نگران شده بود کورش را با ۵۰۰ تالان به آسیای کوچک فرستاد تا کارزد خورد و بندو بست بایونایان را یکسره کند، و فرمانداری کاپادوکیه Cappadocia ولودیه و فریگیه بزرگ را بدو سپرد، و سپهسالار همه لشکریان آسیای کوچکش کرد. بزرگترین پادگان و بنگاه این جنگ‌گاوران در دشت کاستلوس Castellus بود. شاهنشاه در فرمان خودنوشت که کورش را کارن (سپهسالار) آسیای کوچک کرده‌ایم و او را فرمانداری قام الاختیار همه سپاهیانی که در دشت کاستلوس گرد آمده‌اند داده‌ایم واينک بدان سامانش می‌فرستیم.<sup>۱۰</sup>

کورش از پدر دستور داشت که کار جنگ‌های پلوپنزوس را یکسره کند، و به اسپارتیان یاری دهد. خودش هم سخت شیفته لاسدمونیان بود، و اگر چه دلاوری و کارданی آتنی‌ها را می‌ستود<sup>۱۱</sup> شکوه و توانائی و توانگری آتن را نمی‌توانست دید.<sup>۱۲</sup> هنگامی که کورش بسوی آسیای کوچک رواندشد، فرستادگان اسپارتیه نیز با او راهی گشتند، و بئی‌تیوس لاسدمونی هم‌جا می‌گفت که شاه بزرگ هر کمکی را که خواستیم، بماد داد، و دیگر امیدی برای آتنی‌ها نمانده است.<sup>۱۳</sup>

باری، بهار ۴۰۷ پ.م. فرا رسید، و نمایندگان آتن خواستند از گردن بدشوش روند، و با شاه بزرگ پیمان آشتی و دوستی بنندند، که پیش‌آهنگان سپاه کوچک کورش

#### 10 – Xenophon , Hellenica, I, 4 : 1 – 4; Anabasis, I, 1:3

در باره واژه کاره ن. ک، به: بالاتر. این نخستین باری بود که کسی سوای شاهنشاه، به چنان پایه و قدرتی میرسید.

۱۲ - گواه این سخن آنست که وی در لشکر خود چندهزار آتنی گردآورده بود، و چند تن از سردارانش (مازنند کزنون و پریکلنس) آتنی بودند.

13- Grote, op.cit. Vol. V, p.471 f.

14. Xenophon, Hellenica, I, 4 : 2-3.

بدانجا رسیدند، و امید آنان را بر باد دادند. کورش از همان آغاز کار برهمه آشکار ساخت که وی فرماندهی قام الاختیار است، و در مرزهای آسیای کوچک کسی را با او بارای ستیزه نتواند بود، و همه جایی پرده گفت که دشمن آتن و دوست لاسمهونیانست، و در راه پیروزی اینان از هیچ چیز دریغ نخواهد داشت.<sup>۱۵</sup> چون بودن نمایندگان آتن در گردن، و شور فراوان آنان در رسیدن به شوش را برای کورش گفتهند، ابرو درهم کشید، و آنان را سخت پائیدن گرفت. آنها از فرنه بازو درخواست کردند بودند که یا ایشان را بنزد شاه بزرگ سیل دارد، و یا تندرست از میان آسیای کوچک گذرانیده، بمیهن خود روانه شان کند. آن سپهبد بزرگ هم سوگند خورد بود که یا آنان را بدر بار بفرستد، و یا بی آنکه موئی از سر شان کم شود، به آتن بازشان گرداند. کورش بی درنک از فرنه بازو درخواست که نمایندگان آتنی را بدست او بسپارد، و یا اینکه به هیچ روی رها نکند تا آزادانه سر خود، بمیهن شان روند. سپهبد ایرانی که به آتنی های پیمان داده بود، آنان را بکورش نسپرد، ولی از ترس آنکه مبادا آن شاهزاده پر خاشجوی آنان را در راه مسافت به میهن شان بگیرد، از فرستادنشان به آتن خودداری کرد، و آنان را نوازش فرمود و نزد خود نگاهداشت. گاهی میگفت فردا شمارا بشوش میفرستم و زمانی پیمان میگردد که تندرست بمیهن گسیلتان میدارم. سرانجام پس از سه سال، از کورش خواهش کرد تا اجازه دهد که فرستادگان آتنی بخانه خود بازگردند، و گفت که چون سوگند یاد کرده است تا چنان کند، روانیست که پیمان خود را بشکند. کورش درخواست آن پهلوان و فادر را پذیرفت، و فرنه بازو آتنی هارا تندرست بسر زمین شان رسانید.<sup>۱۶</sup>

**فرمانروائی کورش** شاهزاده هخامنشی شهر سارديس را به پایتختی بر گزید<sup>۱۷</sup> و چون کوه در برابر نافرمانان و بدخواهان و یا آشوبگران

15— Ibid., CF. Anabasis, I 1 : 3.

16 Xenophon, Hellenica, I , 4 : 3-4.

17— Xenophon, Oeconomicus, I V, 20 f .

بایستاد .<sup>۱۸</sup> فرنه بازو به هلپونت فریکیه برگشت، و چیسهفر نه بکاریه رفت که فرمانداری آنجاباوی بود.<sup>۱۹</sup>

بدینگونه سیاست «جدائی بیانداز و حکومت کن»، که چیسهفر نه آنچنان هوشمندانه بکار بسته بود، پایان گرفت، و روزسیاست مردانه «سردادن یا کلاه ستاندن» فرارسید. چه کورش کینه‌گرانی از آتنی‌ها – که پدرانش را در آغاز سده پنجم شکست داده بودند – درد داشت، و اسپارتیها را می‌ستود. بنابراین می‌خواست بکوشد اسپارتیان را چندان یاری دهد که بدینختی و زیوبنی آتن را بچشم بیند.

آمدن کورش به آسیای کوچک سرنوشت تاریخ جهان را دیگر گون کرد. بابودن فرنه بازو و چیسه فرنه، لاسدمو نیان نمیتوانستند آتن را درهم بشکنند، و خود یکه تاز میدان شوند، چهاین سپهبدان نه پایگاه کورش را داشتند، و نه شور و توانائی و دلاوری اورا. ولی پول کورش، و تشویق‌های او، اسپارتیان را به پیر و زی رسانید و آتنی هارابه بزرگترین شکسته‌ادرچار کرد. کورش اگر چیزی را می‌خواست بمردانگی بچنگش می‌آورد، رو بازوی کرنگ و دلاور بود. وی هیچگاه بیزاریش از آتن پنهان نداشت، و سیاست دورنگی در پیش نگرفت. با آمدنش به سارديس همه کس دانست که روزگردن افزایی و پیروزی آتن سرآمد است، و بربدا کورش خواهد شد. پایان گرفتن سیاست چیسه فرنه، و پولهای بی‌دریغی که کورش برای لاسدمو نیان خرج کرد، و ستایش وی از اسپارتیان، روزگار آتن را تباہ ساخت، و جنگهای پلوپنزوس را بسود لاسدمو نیان با نجام رسانید.<sup>۲۰</sup>

هنگامیکه کورش به سارديس نزدیک می‌شد، لیزاندر دریاسالار Lysander

کورش و لیزاندر

18- Xenophon , Anabasis, I, 9, 2 f.

19- Xenophon, ibid.

20 – Grote, op, cit., P. 470 ff .

برای خوشامد گفتن بدو ، بدانسوی رهسپار شدند<sup>۲۱</sup> . این لیزاندر از خانواده‌ای پاک ولی بی‌نوا بود ، و از این روی ساده و آزادمنش بارآمد ، و دلاوری و جوانمردی را با هم داشت ، و از دروغ و کم‌دلی بیزار بود . اگر چه او را سنگدل میدانستند ، از گزیده ترین و بهترین سرداران سپاه ، و از زبردست ترین دریا سالاران لاسدون بود<sup>۲۲</sup> .

وی در آغاز سال ۴۰۷ بدرياسالاري برگزیده شد ، و ناوگان خردشده‌اسپارتی را دارای ۷۰ ناو سه رده‌ای (تری‌ريم) کرده به افسوس Ephesus که چندان دور از سارديس نبود – آمد ، و شنید که کورش به پایتخت لودیه می‌آيد . پس بدان سامان شتافت ، و با شاهزاده پارسی دیدار کرده ، اوراسخت پسندید . کورش هم که آوازه مردانگيهای دریاسالار لاسدونی را شنوده بود ، شیفتۀ او گشت ، و نوازش بسیارش کرد . لاسدونیان و لیزاندر که شاهزاده را خوشرو یافته‌اند ، رازدل باوی گشودند ، و از سیاست چیسه فرنه شکایت و شکوه کردند ، و بزاری از کورش درخواستند که خود در کار جنگهای پلوپنزوس بنگرد و از کمک به لاسدونیان دریغ روا ندارد . شاهزاده پاسخ داد که پدرش اورا سفارش بسیار کرده است که چنان کند ، و خودش هم دل در این کاربسته است ، و پانصد تالان با خود آورده تا خرج کارسازی جنگ کند ، و اگر این اندازه بسند نبود ، از دارائی خودش خواهد پرداخت ، و آنچه را که پدرش بدو داده ، به رزم‌ندگان خواهد بخشید . آنگاه تخت سیمین زرنشانی را که بر آن نشسته بود ، نشان داد و گفت : «اگر باز هم کم‌آمد ، من این تختی را که بر آن مینشیم ، به سکه تبدیل خواهم کرد ، و میان جنگجویان خواهم پراکند .» دل لاسدونیان از این سخنان لبریز از شادی شد ، زیرا میدانستند آنچه از لبان این

21 – Plutarchus, Lysander, 4 ; Xenophon, Hellenica, III, 2, 11 ;  
Diodorus, XIII, 65.

22 – Plutarchus, Lysander, 2 ff.

شاھزاده جھانجوی آزاده برون می آمد لاف و گزافه نبود.

بزرگمردی کورش و خوشوئیش چنان پلوپنزویان را بشوق و شادی آورد،  
که رهبر آنان، لیزاندر، از او درخواست که مزدناویان لاسدمونی را بیشتر کند، و  
بهر مردی روزانه بجای سه دانگ از یک درم، چهار دانگ بدهد. کورش پاسخ داد  
که دلش میخواهد چنان کند، ولی از پدرش چنان اجازه ای داده نشده است، و در  
پیمانهای پیشین هم سخنی از این مقدار مزد دادن، بمیان نیامده.<sup>۲۳</sup>

کورش آن شب لیزاندر و یارانش را به میهمانی فرآخواند، و پس از آن که خوان  
افکنده شد، جامی از باده گوارا بر گرفت و به شادی لیزاندر بنوشید، و گفت: «ای دوست!  
بگو از من چه خدمتی برای تو ساخته است؟» لیزاندر پاسخ داد: «مزدناویان را روزانه به چهار  
دانگ از یک درم بالا بر». شاهزاده از جوانمردی آن سردار شادمان شد، و این مطلب کدوی  
چیزی برای خودش درخواست نکرد و در اندیشه سر بازاش بود، چنان در دل جوان  
پارسی تاثیر نیکوئی نهاد که تازنده بود، بدستی بالیزاندر می باید و بدون هایت اطمینان را  
داشت، و گرامیتی دوست و سردار خویشش می شمرد. آن شب بیدرنگ درخواست وی را  
پذیرفت، و سردار لاسدمونی را بسیار ستود.<sup>۲۴</sup>

روزی که لیزاندر از سارادیس به افروس بازمیگشت، کورش مزدناویان را پرداخت  
و برای بدست آوردن دل لاسدمونیان، مزدیکماه آینده رانیز پیشکی داد. این گشاده  
دستی کورش نتیجه های بزرگی در برداشت. پلوپنزویان دریافتند که کوششها یشان  
بیهوده نخواهد بود، و هم دل بکورش گرم کردند، و بسیارش ستودند، و نیز لیزاندر را  
آفرین گفتند و دل بد و استوار داشتند.<sup>۲۵</sup>

23 Plutarchus, *ibid.*, 3-4 ; Xenophon, *Hellenica*, I,5:1;  
Diodorus Siculus, Xlll, 70.

24 . Xenophon, *ibid.*, I, 5:6 f ; Plutarchus, *Lysander*, 4.

25 . Xenophon, *ibid*, I,5:10 ; Grote, *Op. cit.*, P. 477.

اما آتنی‌ها سخت به راس افتادند، و بر اهمای الکی بیادیس و توسط چیسهفر نه فرستادگانی بمساریس گسیل داشتند تا کوش را از دوستی بالسپارته بازدارند.

لیکن کوش ایشان را بارنداد، ویشنهراد چیسهفر نه و آلکی بیادیس را - که می‌گفتند سیاست «جدائی بیاندازو حکومت کن» را رها نباید کرد - نپذیرفت.<sup>۲۶</sup>

آغاز پیروزی لیزاندر در افزوس به پا کردن راه پیشرفت جنگاوران پلو -  
لاسدمونیان پنزوس و بمساختن کار جنک و آماده کردن ناوگانش پرداخت،  
و شماره کشتهای را به ۹۰ رسانید. سپس بزرگان و ریش سپیدان شهرهای آسیای کوچک  
را گردآورد و وادارشان کرد تا آنجا که میتوانند با نفوذ آتنی‌ها بجنگند، و پیمان کرد  
که پس از جنگهای پلوپنزوس، آنان را در مقام بلندشان نگهدارد.<sup>۲۷</sup>

از سوی دیگر آتنی‌ها که خدماتی بزرگ آلکی بیادیس را فراموش نمیتوانستند  
کرد، اوراباشکوه و احترام فراوان به شهر آوردن دویکی از سرداران سه‌گانه امپراتوری  
آتن کردند.<sup>۲۸</sup> ولی دیگر بخت با او بیاری نکرد، چه هنگامی که خواست از چیسهفر نه کین  
بیجوید و به مرز کاریه رفت و مردم آنجارا تاراج کرد، ولی هر چه کوشید یونانیان آسیای  
کوچک را بخود بفریبدن نتوانست. یکبارهم برای دلگرم کردن سپاهیانش به کیمه  
که دست نشانده آتن بود، تاختن برد، لیکن از مردم آنجا شکست دید.<sup>۲۹</sup> در همان هنگام  
سردار وی آنتیوخوس Antiochus در افزوس بالیزاندر رو بروشد و شکست سختی

26 - Plutarchus, loc.cit., ; Xenophon, ibid, I, 5:9.

27 - Xenophon, ibid. , I, 5: 10 f.

28- Xenophon, Ibid., I, 4 : 18f. ; Diodorus Siculus, XIII, 69 ;  
plutarchus, Alcibiades, 31 f .

29 - کیمه از شهرهای نامی ایونی Aeolian در آسیای کوچک بود :  
Classical Dictionary, p. 248.

30 - Diodorus, XIII , 73; Cf. C. Nepos, Alcibiades, 7

خورد و پانزده ناو آتنی به چنک لیزاندر افتاد.<sup>۳۱</sup> این بدآوردنها مردم آتن را یکباره از آلکی بیادیس که خوشگذران و نیرنگساز و بدنام بود بیزار کرد، و اورا از کار بر کنار ساختند. آنگاه دهن از ناماوران شهر را به سپاهی بودی بر گزیدند که از میان آنان تراسی بولوس Thrasybulus و کنون Conon از همه بیشتر به آتن خدمت کرده بودند.<sup>۳۲</sup> پس از این پیشامدها آلکی بیادیس به دژی که در خرسونس Chersones ساخته بود رفت و تقدیری در آنجا ماندگار شد.<sup>۳۳</sup>

کنون سردار دیگر آتنی هم با آنکه چندی در بر ابر لاسدمو نیان پایداری کرد، سرانجام نزدیک بندر می‌تی لنه از دشمنان شکست خورد.<sup>۳۴</sup>

**کورش و کالیکراتیداس** با اینهمه پیروزیهای اسپارتیان چندان زیاد نبود. آنان بنابر آئینی کهن، هر یک سال مقام دریاسالاری را به یک سردار ورزیده و اگذار می‌کردند،<sup>۳۵</sup> و در پایان سال ۴۰۷ هم جای لیزاندر را به دریاسالار آزاده و میهن پرست، و یونان دوست اسپارتی، کالیکراتیداس Callicratidas دادند. اما کورش از این کار در خشم شد، و از اینکه دوست وی را از سرداری کنار گذاشته بودند، سخت آزرده گشت و به اسپارتیان پولی نداد. کالیکراتیداس خود به دیدار کورش به ساده‌یس رفت، و چون بکاخ کورش رسید، در بان را گفت بگوئید فلان بردر است و آرزوی دیدار شاهزاده را دارد. سرایدار گفت بار نیست زیرا که وی به باده‌گساری سرگرم است. دریاسالار لاسدمو نیان

31- Xenophon, Hellenica, I,5 : 11-13 ; Plutarchus , Lysander , 5 ; Alcibiades,35.

32 - Xenophon , ibid , I, 5:16 - 17; Plutarchus , Alcibiades, 36.

33 - Plutarchus, Lysander, 5 , 10,36 ; Xenophon, Hellenica, I, 5:16-

34- Xenophon, ibid ., I,6: 15-38.

35- Grote, op.cit., Vol. V.p. 493.

که نمیدانست کورش از دیدن وی رویگردان میباشد، و بزم وی بهانه‌ای بیش نیست پاسخ داد: «بسیار خوب، می‌مانم تا می‌نوشی او بسر رسد». دربانان و نگهبانان بروی خندیدند. آنگاه فرمانی از کورش رسید که «دروز خستگی درکن، و پس از آن نزد ما آآی». آزاده اسپارتی از این بازیها، و اینکه اورا دست‌انداخته بودند، و نیز از بدینی و ناخوشی کورش بسیار رنجید، و ناسزا گویلان بکسی که یونانیان را اینگونه دشمن هم کرده است و نیازمند به یک شاهزاده پارسی ساخته، از دربار بیرون رفت. آنگاه که خشم اندکی فرونشست، سوگند خوردکه چون پایش به اسپارتی رسید، کاری کند که میان آتن و لاسدمون دشمنی پایان گیرد، و یونان یکپارچه گردد و درفش دشمنی با ایران را برافرازد.<sup>۳۶</sup>

اما بخت با او همداستان نشد، چه در راه به کنن - دریاسالار آتنی که ناوگان خود را نوسازی و بسیار نیرومند کرده بود، برخورد، و پس از نبرد سختی که در آرگینوسه Arginosae کرد، شکست خورد و کشته شد.<sup>۳۷</sup> از آنجا که لاسدمونیان به دوستی میان کورش و لیزاندر خوب آگاه بودند، و میدانستند که شاهزاده کس دیگری بجز لیزاندر را در مقام سپهسالاری لاسدمونیان نمیخواهد، لیزاندر را دریاسالار پلوپنیروس کردند. کورش خشنود گشت و در گنج خود را بر روی گشود، و ناویان را مزد هنگفت و مایه وجامه فراوان داد، و چندان نیرومند کرد که گفتی هرگز شکست نخورده بودند.<sup>۳۸</sup>

**اندیشه‌ورفتار** هدفهای کورش و اندیشه‌هایش از آنچه متعلق به یک فرماندار ساده بود، فراتر میرفت. وی دل شاهنشاهان بی‌باق «نظم کورش

36 – Xenophon, Hellenica, I, 6 : 6 ff. 7 : 11 ; Diodorus, XIII , 104 ; Plutarchus , Lysander , 6f.

37 – Xenophon , Hellnica , I,6:15 f; Diodorus, XIII, 99–100.

38 - Xenophon , Hellenica, II , 1:22 f ; Plutarchus, Lysander, 7 f.

آفرین» و «سازنده» را داشت ، و میدانست که پدر بیمارش دیر یازود جان خواهد سپرد ، و بر او است که ایرانشهر را با تیغ از ارشک بازبستاند . از این روی میگوشید تا زیردستانش را به آینده خود امیدوارکند ، و ایشان را به وظیفه‌های خود آشنا سازد . دربار سارديس از دربار شوش چيزی کم نداشت ، و کورش پادشاه بخش خاوری ایرانشهر بشمار ميرفت . چيسهفر نهوفرن بازوبي فرمان و خشنودي وی کاري نميتوانستند کرد ، و سرنوشت یونان در چنگ وی افتاده بود . در کاخ شاهیش ، بزرگان ایرانی و یونانی در کنارهم می‌نشستند ، شام میخوردن ، باده مینوشیدند ، و از آینده سخن می‌رانندند . کورش در يك میهمانی با دختر خوبروی پاکزاده‌ای از شهر فوکيا Phocaea که میلتو Milto نام داشت ، دلباخت ، و او را به مشکوی خود برد و با ۳۹ وی می‌زیست .

درباریان کورش میبايست با وی همچون تاجداری رفتار کند . هر کس در مرز او گناهی میکرد ، خواه ایرانی و خواه یونانی ، چه خویشاوند و چه بیگانه ، گوشمالی میافت ، چنانکه

هئوبهسکه (به یونانی Autobaesaces<sup>۴۰</sup>)

میثراهیه (به یونانی Mithraeus<sup>۴۱</sup>)

عمهزادگان او بودند ، چون در برآبرش دستان خود را در آستین‌های بالا پوشان نپوشانیدند . چنانکه در برآبر شاهان میبايست کرد – بخش او دچار آمدند ، و بدست دژخیم سپرده شدند .<sup>۴۲</sup>

بازگشت کورش دیر چيسهفر نه - که هیرامینس Hieramenes نام داشت –  
به شوش بی درنگ به شوش رفت ، و داستان کشته شدن آن دوشاهزاده

### 39 – Plutarchus, Pericles, 24 .

۴۰ – این نام با واژه سکه (سکائی) پیوند دارد .

۴۱ – بمعنی مهر تبار ؟

### 42 - Xenophon, Hellenica, II , 1 : 8 .

را باز گفت ، و داریوش دوم را آگاه کرد وزنهار داد که چه نشسته‌ای ، کورش آهنگ تاج ستانی دارد<sup>۴۳</sup> . از این روی داریوش که بیمار بود مرگ خود را فرزدیک میدید – هم خواست که یکبار دیگر پسر جهانجویش را بهیند ، و هم بر آن شد که وی را از کارهای خطرناک باز دارد . پس نامه‌ای بدو نوشت که مرگ را پیش چشم می‌بینم ، بر بالینم فراز آی تا دیده در دیده فرزندان ، بر بستر مرگ افتمن .

کورش فرمان پذیرفت و راهی شوش شد . لیکن پیش از رفتن لیزاندر را خواست و او را اندرز داد که مبادا با ناوگان آتن در دریا روبرو شود ، مگر آنکه نیروی دریائی بسیار زورمندتری را دارا باشد ، و بدوسفارش کرد که از پایی نشیند ، واژ هرجائی که بشود ، مرد رزمی فراز آورد ، و ناوگان شاهی (فنیقی) را هم به کمک گیرد ، و چندان بکوشد تا آتن را از پای درآورد . کورش میدانست که کنن و تراسی بولوس ، دریاسالاران آتنی ، در اندیشه نابود کردن کشتهای پلوپنزوسی در ساموس Samos بسیج کارزار می‌بینند ، و از این جهت بود که لیزاندر را چنان هوشیارانه اندرزمی داد . شاهزاده بهنگام بدورد دریاسالار لاسدموئی بدو گفت : «هیچ‌گاه دوستی با تو و پلوپنزوسیان را فراموش نخواهم کرد ، و همواره تاتوش و توان دارم ، از همراهیتان دریغ نمی‌ورزم . اینک این گنج من ، گنج تست ، و سرزمین من از آن تو ، آن‌ها رانیک نگهدار باش قامن بدیدار پدرم روم و باز گردم . آنچه برای نیرومند کردن سپاه ، و سیر ساختن رزماوران نیازافتد برگیر ، و پرواپی مدار ، که گنج من و پول پارسیان پایان نمی‌گیرد » . سپس کلید گنج خود را بدان دوست سپرد ، و فهرستی از باج و خراج سامانهایی که بزیر فرمان داشت ، بدو داد و بدرودش گفت<sup>۴۴</sup> .

کورش خردمندتر از آن بود که بدخواه هوشمند و دلاور و کارآمدی چون

43 – Xenophon, *ibid* , II , 1 : 9 .

44 - Xenophon., *ibid*, II ; 1 : 10 - 15 ; Plutarchus, Lysander, 90

چیسدهفرنه را پشت سر خود، در آسیای کوچک، آزاد بگذارد تارشتههای اوراپنbe  
کند. این بود که اورا با خودبعنوان «دost<sup>۴۰</sup>» بهشوش برد، و بدینسان خطر  
دخالت آن سردار در جنگهای پلوپنزوس و تکرار سیاست پیشین اورا از میان برد.  
بجز چسه فرن<sup>۳۰۰</sup> تن از یونانیان جنگی و مزدور، که همه پیاده سنگین اسلحه  
فراخ سپر (هوپلیت) بودند، و «نگهبانان» شاهزاده بشمار می آمدند، با وی به  
در بار ایران رفتند. فرمانده این «نگهبانان» گزناس آرکادی Xenias of Arcadia  
نام داشت<sup>۴۱</sup>.

---

45- Xenophon, Anabasis, I,1 : 2 .

46 - Xenophon, loc. cit., Cf. I,2 : 1 ff.

## فصل پنجم

### سرپیچ تاریخ

جهانجویی پیش از این آورده‌ام که چون داریوش دوم غروب آفتاب خود کورش را نزدیک دید، دنبال پرسش کورش شیردل فرستاد تا او را هم بمانند فرزدان دیگر بر بالین داشته باشد. این تنها او نبود که میخواست شاهزاده جوان به پایتخت باز آید، دوست و دشمن چنان آرزوئی داشتند. شاهبانو پر و شیاطی، و کسانی که بر هنری‌های جنگی و مردمداری او آگاه بودند، و میدانستند در برابر چنان شاهپور بر و مندی، ارشک مرد خانه نشین خوشگذرانی بیش نمی‌نماید، امیدوار بودند که با آمدن وی به شوش، داریوش دوم اورا به ولیعهدی بر گزیند، و یا خود وی، به تیغ تیز، تاج و تخت را بر باید<sup>۱</sup>. از سوی دیگر ارشک و یاراش هم میخواستند او بدربار آید تا همه کارهایش را بپایند، و از انجام اندیشه‌های بلند شاهانه‌اش بازش دارند، زیرا یونانیان - و بویژه لاسدموییان -، وایرانیان آسیای کوچک، خدمتگزاری در راه وی را سرفرازی میدانستند، و شاهزاده میتوانست به دوستداران و ستاینده‌گان خود، پشت گرم کند، و پس از مردن داریوش دوم، به گردانکشی

---

1 - plutarchus, Artaxerxes, 2, 4, 6.

وتاج جوئی پسردادزد . تا هنگامیکه داریوش زنده بود ، کورش به شورش دست نمی‌یازید ، زیرا پدرش را بسیار دوست میداشت ، و ارج بی‌پایان می‌نهاد . لیکن پس از مرگ وی دیگر جائی برای پرهیز و یا شرم نمی‌ماند ، و تاج ایرانشهر بود و میدان آزمایش ، و کورش بود وارشك ، تا بجنگد و هر آنکه شایسته‌تر بود ، افسر شاهنشاهی را برباید . اگر شاهزاده جوان در آسیای کوچک می‌ماند ، میتوانست آشکارا سر به شورش بردارد ، و به پشتیبانی یارانش ، ارشک را زمیان بردارد .

**سرداران ایران** بزرگترین یاور و راهنمای ارشک ، برادر زن وی چیسهفر نه و کورش بود که از رسیدن کورش به فرمانروائی آسیای کوچک و کوتاه ماندن دست خودش از بازیهای سیاسی خشمگین بود و بر شاهزاده سخت رشک میبرد . سردار پارسی سیاست بی‌پرده کورش وفادوست را در کمک کردنش به لاسدمونیان باندازه‌ای که بتوانند آتن را خردکنند و یکه تازیونان شوند ، برای ایران خطرناک میدانست ، ولی چون نمیتوانست آشکارا بر کورش نافرمان شود ، کینه آن جهانجوی رادر دل میگرفت . از اینها گذشته خواهر او میرفت که شاهبانوی ایران شود ، و اگر کورش به تاج و تخت دست مییافت ، چون پوششیاتی باخاندان چیسهفر نه خوب نبود و دوستان کورش هم از آن سپهبد آزرده بودند ، آینده او و دودمانش تاریک میگشت .

فرنه بازو مردانه و وفادوست بود ، و کورش اورا می‌پسندید ، و نمیخواست بابدخواهی نمودن بوی ، چنان آزاد مرد پهلوانی را دشمن خود کند . گواه این سخن بزرگ داشتی است که یاران کورش - واژ آن میان گز نفن آتنی - درباره آن سپهبد بزرگ نشان داده‌اند<sup>۲</sup> . کورش میتوانست یونانیان را بفرنه بازو بشوراند ، و یا مایه دردرس وی را فراهم آورد ، لیکن چنان نکرد ، و بد گمانی فراوانی که نسبت به چیسهفر نه داشت ، درباره فرننه بازنیشان نمیداد .

با اینهمه فرمانداران بیشتر ایالتها که میدانستند با روی کار آمدن کوش، دستشان از استقلال و خودسری کوتاه خواهد شد، ارشک آرام و نرمخوی رانیکوتر میدانستند، و دریاقته بودند که در روزگار پادشاهی وی، میتوانند هر چهدلپذیرشان افتد، انجامدهند. از میان این فرمانداران ابر کاما (Abra Kama) (به یونانی ابر کماس Afrodites) <sup>۱</sup> فرماندار سوریه و یکی از سپهبدان بنام ارشک، و آرته ورزیه (Artorges) <sup>۲</sup> (به یونانی آرتا گرسیس Artagerses) <sup>۳</sup> (به یونانی آرتا گرسیس Artagerses) <sup>۴</sup> فرمانروای کادوسیان Cadusian را میشناسیم.

بدنیست که در این جاسختن چند در باره کتزیاس کیندوسی  
 کتزیاس Ctesias of Cnidos  
 کیندوسی Cteichus  
 واز خاندانی پزشک پیشه بود، و در نیمه سده پنجم پیش از میلاد در کیندوس،  
 یکی از شهرهای کاریه Caria زاده شد، و مانند پدر و نیای خود پزشکی پیشه کرد.  
 در یکی از زد خوردهای یونانیان با ایرانیان کتزیاس گرفتار آمد، و به دربار  
 داریوش دوم فرستاده شد (پیرامون ۴۱۷ پ.م.) <sup>۵</sup>. چون هخامنشیان مردان  
 دانش و هنر را ارجمند میشمودند، کتزیاس هم از بند رها گشت و پزشک در پارشد،  
 و در زیر سایه پروشیاتی روزگار میگذرانید <sup>۶</sup>. وی از آتنی ها و ایرانیان ناخوش  
 بود، و تنها اسپارتیان را دوست میداشت <sup>۷</sup>، لیکن چنانکه از نوشتتهای خنده آورو

3 – plutarchus, Artaxerxes, 6,

4 - ibid., 17

5 – J. Gilmor, in Persika, P. 1. ; Oxf. Cl. Dic., p. 244

6 - C. Hignett, Xerxes' Invasion Of Greece, Oxford ( 1964 ) ,  
 p. 9 f.

7 – Dioborus, XIV, 46: 6 : Xenophon, Anabasis, I, 8 : 26 – 7 :  
 Plutarchus, Artaxerxes, 1, 10.

8 – Hignett, Op. cit., 9.

پراز دروغش درباره کورش و جنگ کوناکسا بر می‌آید، درستیز میان دو پسر داریوش دوم، از ارشک هاداری می‌کرد. این نویسنده سالهای سال در ایران بود، و با آنکه ادعا کرده است که از گنجینه نوشهای شاهی بهره مند شده است<sup>۹</sup>، حتی زبان فارسی راهم بدرستی یاد نگرفت، و در تاریخ ایران (Persica) (دروغهای نوشه است که از توبه کمتر دروغپردازی بیرون آمده، و بگفتهای وی - بویژه هنگامی که از روزگاران باستانی سخن می‌راند - بهیچ روی اعتمادی نشاید کرد، ولی در باره زمان خودش و رویدادهای که در آن هنگام در ایران رخ داده است، مطالب دست اولی دارد که باید با نهایت احتیاط مورد بررسی و استفاده قرار گیرد<sup>۱۰</sup>.

**رفتن کورش به شوش** کورش با آنکه هنوز ۲۰ ساله نبود، هنر سازمان دادن و کشور داری رانیک میدانست. پس برای بازداشت چیسهفر نه از انجام بازیهای پشت پرده و سیاسی، و برای آنکه او را از سنگ انداختن در راه پیروزی لاسدموئیان مانع شود، و نیز بخاطر آنکه او را بپاید، آن سپهبد را برداشت و به مرأه خود، بعنوان «دوست» از آسیای کوچک به پایتخت آورد. شاهزاده، فرمانداری لودیه را به یکی از خویشان خود بنام ارتمه (به یونانی Artimes سیرد<sup>۱۱</sup>)، و پس از آنکه لیزاندر را برای جنگ با آتنی‌ها اندرزها داد و سفارشها کرد، با پاسبانان خود به سوی شوش روان گشت.

نگهبانان کورش ۳۰۰ تن بودند که از میان وفا دارترین و جنگی‌ترین یونانیان

9 - Diodorus, loc. cit.

10 - ش - شهبازی، کورش بزرگ، چاپ دانشگاه پهلوی، شیراز ۱۳۴۷ ،

ص ۱۳ و ۱۴ .

11 - A.D.H. Bivar, «A, Satrap' of Cyrus the Younger, » in Numismatic Chronicle, London (1961) , 123; cf. Xenophon, Anabasis, VII, 8: 25; Diodorus, Xlv, 19:6, 12.

بر گزیده شده بودند . البته در آن هنگام جنگجویان مزدور یونانی در ایران فراوان بودند<sup>۱۲</sup> ، و جای شگفت نبود که شاهزاده هخامنشی ، پاسبانان خود را از میان آنان برگزیند .

ابروکوماس (ابر کامه) هم ۴۰۰ تن از این مزدوران جنگی را برای نگهبانی خود فراهم آورده بود<sup>۱۳</sup> . مزدوران جنگی کورش ، سپرهای بزرگ داشتند و نیزه های بلند ، وتن و سر خود را با برگهای آهنین و خودهای فراخ می پوشانیدند<sup>۱۴</sup> . هر یک از آنان روزانه یک داری یک مزد می گرفت<sup>۱۵</sup> ، و فرمانده همه گروه ، گزینیاس آركادی بود<sup>۱۶</sup> .

**تاجگذاری ارشک**      باری داریوش دوم از بیماری جان بدرنبرد ، و در ایرپل بنام اردشیر دوم<sup>۱۷</sup> ۴۰۴ پ.م. در میان زن و فرزندانش جهان را بدورد

گفت<sup>۱۸</sup> . آئین شاهنشاهان هخامنشی پس از داریوش بزرگ چنان بود که چون تاجداری از جهان میرفت ، کالبدش را به پارسه شهر ( تخت جمشید پرسپلیس - Persepolis یونانیان ) می برندند ، و در کنار آرامگاه آن جهاندار نامی ، به دخمه ای سنگی که در کوه کنده بودند ، مینهادند . داریوش دوم رانیز در همانجا ، در کوهی که سنگتر اشیهای ساسانی و دخمه های سنگی هخامنشی را در بردارد ، و بنام « نقش

۱۲ - از زمان کمبوجیه مزدوران یونانی به خدمت ایران درآمدند .

13 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 3.

۱۴ - بهترین توصیف پیغمبرگان سنگین اسلحه را در کتاب هیگنت میتوان یافت :

Hignett, *op. cit.*, 46 ff.

15 - Xenophon, *Anabasis*, I, 4: 12 ; 1: 2 .

۱۶ - ن.ک. به بالاتر ، من همین کتاب .

۱۷ - برای تاریخ دقیق در گذشت داریوش دوم ، ن.ک. به :

Parker and W. Dubberstein, *Babylonian Chronology*, 2nd ed., Chicago (1956), p. 16.

18 - Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 4 ; Plutarchus, *Artaxerxes*, 3.

رستم مشهور است، دخمه‌ای ساخته بودند که کالبدش را پناه داد.

پس از آن ارشک، که پسر مهتر داریوش بود، جانشینش گشت، واژشون به پاسارگاد رفت تا در آنجا بنابه آئین کهن پارسی، تاجگذاری کند. پاسارگاد که نترین پایتخت هخامنشی‌ها دارای فردوسها و کاخهای باشکوه بود، و آرامگاه کورش بزرگ را برداشت. هم در آن شهر نیایشگاهی برای آناهیتا<sup>۱۹</sup> برپا کرده بودند که تاجگذاری شاهنشاهان در آن انجام می‌پذیرفت. هر شاه نوی که برای افسر گیری بدان سامان میرفت، می‌بایست جامه خود را بکند، و تن پوشی را که کورش بزرگ پیش از شاهنشاه شدن می‌پوشید – و ایرانیان با تقدس و ارج فراوان نگاهش داشته بودند – بر تن کند، و برای آنکه زندگی پهلوانی و سخت پارسیان که کورش را در جهانگیری پشتیبان بودند، بیاد آورد، می‌بایست چند تا آنجیر خشک بخورد، و جامی از دوغ<sup>۲۰</sup> بنوشد، آنگاه مغان با آئین باشکوهی تاج شاهنشاهی ایرانشهر را بر تارک او می‌نهاشد، و وی را شاه نومیخواهدند، پس از آن وی جامه کورش را در گنج می‌هشت، و به پایتخت خود بازمی‌گشت.<sup>۲۱</sup>

ارشک با استایر اکه‌اینک بانوان ایرانشهر شده بود، و چیسه‌فرنه به پاسارگاد رفت تا در آنجا تاجگذاری کند. کورش و مادرش نیز با وهمراه شدند. شاه نو، پس از بر تخت نشستن خود را بنام نیایش اردشیر (یکم)، اردشیر خواند که در تاریخ ازاو بعنوان اردشیر دوم هخامنشی یاد می‌کنند، و چون در هوشمندی نامی بود، یونیان او را منه من Menemon، یعنی تیزه‌وش نامیده اند، و ما از این پس اورا

۱۹ - پلوتارخوس (Plutarchus, loc. cit.) از «نیایشگاه الهه‌ای جنگجوی که شاید آن‌هه می‌باشد» سخن می‌گوید. آن‌هه، الهه آتنیان و یونانیان، بخ بانوئی پاکیزه‌خوی و زیبا روی و پاکدامن بود و در جنگجویی و بی‌باکی مانند نداشت، و همه این ویژه‌گیها با آناهیتای خودمان سازگاری دارد.

۲۰ - پلوتارخوس «شیر ترش مزه» گفته است.

اردشیر<sup>۲۲</sup> خواهیم خواند.

### کنکاش کورش

گفته اند که چیسه فرنه به اردشیر آگاهی داد که کورش در نیایشگاه پنهان شده است تا اورابهنه‌گام تاج بر سر نهادن تنها گیر آورد و بی جان کند، و مغی را گواه آورد که روزگاری آموزگار و استادش بود. این منع گواهی داد که آن شاهزاده آهنگ کشتن برادر را داشته است. جستینوس<sup>۲۴</sup> Justinus و پلوتارخوس<sup>۲۵</sup> گویند که این سخن درست بود، و کورش می‌خواست کمین کند و برادرش را بکشد. کزنفن که خود در روزگار آن شاهزاده می‌زیست گوید چیسه فرنه بناروا چنان تهمتی بر آن آزاده شیردل بست.<sup>۲۶</sup> و ما سرگردانیم که سخن کدام یک از آن نویسنده‌گان را باور کنیم.

از یک سوی بدشواری باور توان کرد که در تاج‌گذاری اردشیر، کورش میتوانسته است از دیده‌ها پنهان گردد و بکنجی رود و در کمین جان برادر بنشیند. مگر اردشیر تنها به نیایشگاه میرفت که کورش بتواند بر او بتأذد؟ از این گذشته، میدانیم که چیسه فرنه آن شاهزاده دلیر و بلند پرواز را دوست نمیداشت، و بن او رشك میبردواز اندیشه‌های

---

۲۲ - در داستانهای ملی ما اردشیر نام بهمن پسر اسفندیار است که در آزادست یاد را زانگل در لقب داشت.

۲۳ - شنیدم من که بر پای ایستاده رسیدی تا بزا نو دست بهمن (منوچهری) اردشیر (به پارسی باستان ارته خشنه و به مادی ارته خشن، لقبی است که خود آن پادشاه برای خود پذیرفت و در سنگنگشته‌های خویش، آن را یاد کرده است. اپر گمان کرده است که لقب این پادشاه به پارسی باستان ابی یهاتاک Abiataka (یعنی با حافظه) بوده است که به یونانی منه من ترجمه کرده اند (منقول از پیرنیا، اییران باستان، ج ۲، ص ۹۹۱۰).

24- Justinus, V, 11.

25- Plutarchus , loc. cit.

26 - Xenophon , Anabasis, I, 1 : 3 .

شاهانه و پهلوانیش میترسید . بنا بر این آیا گمان نمیتوان برد که وی میخواست تهمت گرانی برکورش بینند تابو سیله آن سرش را بر باد دهد .

ازسوی دیگر این چنین به پیشوای خطر رفتن ازکورش دور نمی بماید . شاید وی میپنداشت که درون نیایشگاه فرصتی خواهد جست و برادر را ازپای افکند ، و آنگاه خود بر تخت نشیند . این شاهزاده گذشته از آنکه میان ایرانیان هواران بسیار داشت ، ۳۰۰ تن پیاده سنگین اسلحه فراخ سپر ( هوپلیت ) یونانی نیز به مراره آورده بود که در هنگام نیاز نیک بکار می آمدند . و همتر از همه ، نباید فراموش کرد که گز نهن دوستدار کورش بود ، و شاید آنچه شنیده است و بازگفته ، از دهان یاران آن شاهزاده بوده است که نمیخواسته اند بدnamی و تبهکاری او را درجهان بپراکنند ، بنابراین گناه را بر گردن چیسه فرنه انداخته اند واورا « افترازن » خوانده اند .

رویه مرفته ، تاریخ نویس در اینجا بادشواری بزرگی رو بروست ، و خود سری روانیست . ولی اگر نیازی به رای ماباشد ، بر آنیم که کورش در پاسارگاد آهنگ جان اردشیر را داشت ، ولیکن زرنگی و تیز هوشی چیسه فرنه آرزوی او را بر باد داد و مشتش را باز کرد .

باری اردشیر بفرمود تا کورش را دستگیر کردد ، و دژخیم را بکشتن وی فرمان داد . پوشیاتی دوان دوان پیش رفت و شاهزاده جوان را در آغوش کشید و سروتنش را با گیسوان بلند خود فرا پوشید ، و چنان دربرش گرفت که اگر دژخیم ضربتی برکورش زدی ، پوشیاتی نیاز از آن خربت تندrstت بدزیرفتی . شاهبانوی پیر شیون کنان گفت که پسرش نمیخواسته است کسی را بکشد ، و بر او تهمت زده اند ، و بناله و مويه از اردشیر درخواست که برادر را کشد و اورا بدnam مسازد . گریه و خواهش مادر چنان بود که اردشیر دست ازکورش بازداشت ، و فرمان داد که بی درنگ ازپیش او دور شود و به لودیه بازگردد . چیسه فرنه نیز به کاریه قرستاده شد تا اورا پاید .

### بازگشت کورش به سارديس

شاهزاده پارسی که از این ناکامی و زشت نامی در خشم بود، و سر آن داشت که در نخستین فرستاد کین خود را از بد خواهانش باز جوید، شتابان راه ساردیس را در پیش گرفت و تابدا نجا نرسید، نیاسود.<sup>۲۷</sup> اکنون دست او برای انجام آرزوها یش باز بود، و دوستان لاسدمو نیش نیز به پیروزی رسیده بودند و آماده همراهی او بودند.

داستان چنین بود که پول کورش ناوگان خردشده پلوبنزوی نبردا یکسپتامی را چنان تو انا وزور مند کرد که لیزاندر توانست کمی پس از رفتن شاهزاده به شوش، بدسوی هلسبونت بادبان بر کشد.

ولمپسکوس Lampsacus را از راه خشکی و دریا محاصره کرده و به زور بگشاید، و گندم و باده فراوانی را که در آنجا انبار کرده بودند، به قرار اج برد و خود در آن نزدیکی لگراندازد.

کن Conon، دریاسالار آثنه، و دوستانش که دارای ۱۸۰ ناوه سه رده ای تری ریم بودند، برای درهم شکستن لیزاندر به سوی هلسبونت رسپار شدند، و در تنگه بی بی و دور افتاده ای بنام ایکسپتامی Aegos Potami (رودخانه بزان) که درست رو بروی لمپسکوس بود - جای گزیدند تا دشمن را به آوردگاه بکشانند. لیزاندر از بی احتیاطی ایشان سود جست و گروهی از مزدوران جنگی اش را به خشکی پیاده کرد و دیگران را در ناوها نشانید و چنان نمود که آهنگ کارزار دارد. آثنه ها با شتاب آماده جنگ شدند، لیکن لیزاندر - که اندرز کورش را در پرهیز از زدو خورد با ناوگان آثنه هنگامی که شماره کشته های لاسدمو نی کمتر است، از یاد نبرده بود - بدشمن روی نیاورد، ولی همه روز را در حالت آماده باش جنگی گذرانید. روز دیگر هم آنکار را از سر گرفت، و باز آثنه ها کار جنگی بساختند، اما لیزاندر پیش نیامد. روزهای سوم و چهارم هم این بازی جنگی تکرار شد، و آثنه ها اطمینان یافتند که لیزاندر دل تاختن بدانان را نخواهد یافت بنابراین

---

27 – ibid., I , 1:3-6

از آماده جنگ ماندن خسته شدند و بی احتیاطی آغاز کردند . آلکی بیادیس ، سردار نامی آتن که در آن هنگام در دژی از آن خودش در خرسونس Chersones می زیست - زیرا در آتن از کار بر کنارش کرده بودند - از بازیهای لیزاندر آگاهی یافت . وی بیدرنگ به ایگسپتامی شتافت و سرداران یونانی را اندرز داد که به سس تس Sestos - که بندری بزرگ و آبادان بود و یک ناوگان سنگین را خوب پناه می توانست داد - بروند، و همچنانکه لیزاندر در پناهگاهی جای خوش کرده است ، بر جای خود آرام گیرند ، تا او خیره گردد و پیش آید و بجنگند و شکست بخورد . دریاداران آتنی بدو گوش ندادند ، و حتی برخی از ایشان وی را خوار شمردند ، و گفتند که سپاهیان آتنی را آنان فرمان میدهند ، نه او . الکی بیادیس سرخورده به جایگاه خود رفت .

دریاداران آتنی در روز پنجم بی احتیاطی را از اندازه گذرا ندند ، و سربازان را برای فا هار به خشکی فرستادند . لیزاندر که همواره آماده جنگ بود ، فرصت را از دست نداد و چون شاهین برا آفان تاخت . تنها کنن پیش آمدن او را دید و بشتاب کار نبرد را بساخت ، لیکن دیگر دین شده بود . لیزاندر کشته های آتنی را یکی پس از دیگری خرد کرد و یاگرفت ، و سربازان دشمن را به زنجیر کشید . کنن با ۱۲ کشته به قبرس گریخت ، اما دیگر سرداران آتنی همه گرفتار آمدند ، و گروه زیادی از آنان و سربازانشان بکین کشته هایی که از لاسدمونیان کرده بودند ، نابود شدند <sup>۲۸</sup> ( سپتامبر ۴۰۵ پ . م . ) .

شکست ایگسپتامی پشت نیروی دریائی آتن را خم کرد و گشودن دوستان لیزاندر تو انشت راه های دریائی را بر آن شهر بینند ، و از کورش آتن را

---

28 - Diodorus , XIII , 106 ; Xenophon , Hellenica , II , 1:18-32 ; Plutarchus , Lysander , 9 ; Alcibiades , 36 , ; G . Grote , History of Greece , V , 524 ff ; J . Bury , A History of Greece , 503 f .

فرسیدن خواروبار مردم آن سامان را به جان آورد . باری ناوگان آتن از میان رفت ، و سرانجام در اپریل ۴۰۵ لیزاندر در پیشاپیش سپاه پلوپنزویی ، به شهری که از بی‌نوائی به واپسین دم افتاده بود ، درآمد . باروهای استوار و نامی آن را ویران کرد ، و خود بر آنجا فرمانرواگشت . برخی از لاسدمونیان میخواستند آتن را از بیخوبی با خاک یکسان کنند ، لیکن اسپارتیان دل ندادند شهری که مردمانش در روزگار سختی نگهبانان و جان سپاران یونان زمین شده بودند ، از میان برود و آن را همانگونه که بود ، نگهداشتند .

پلوپنزویان با آتن بیمان بستند که هیچگاه بیش از ۱۲ ناو نگاه ندارد ، و دوستان لاسدمونیان را دوست باشد و دشمنانشان را دشمن . آنگاه اسپارتیان ۳۰ تن از آتنی‌ها را برگرداند تا بر شهر حکومت کنند . لیکن این مردان سی‌گانه چندان بمردم ستم روا داشتند ، که آن بیچارگان ناچار از دست آنان پناه به لاسدمونیان برداشتند<sup>۲۹</sup> !

آلکی بیادیس هم دیگر در دژ خودش در امان نبود . گذشته از شکستهای که به لاسدمونیان داده بود ، با آژیس Agis پادشاه اسپارتیز خرد حسابی داشت یعنی پیش از آن به آن شهر رفته و وزن آژیس را فریفته بود ، و از این جهت از هیچکس با اندازه آن پادشاه نمیترسید .<sup>۳۰</sup> بنابراین خرسونس را رها کرد و به هلسپونت فریگیه ، به پناه فرنده بازو گریخت ، تا بلکه بکمک وی به دربار ایران راه یابد . لیکن فرنده بازو – که تازه فرستادگان آتنی را پس از سه‌سال دست‌بسر کردن به میهن‌شان گسیل داشته بود<sup>۳۱</sup> نتوانست خواهش اورا پیذیرد ، تنها به پاس دوستی

29 – Grote , Op. cit . 547 ff .

30 – Plutarchus , Alcibiades , 22–27 .

31 – Xenophon , Hellenica , I , 4: 3–4.

دیرینه، چند دهکده بارودار متعلق بخودش در فریگیه را بدوسپرد، و کوشید تا آنچه را که مایه آرامش و شادی وی است برایش فراهم آورد، و از مهمان نوازی دریغ نکرده باشد.<sup>۳۲</sup>

باری چنین بود سرنوشت آتن و داستان پیروزی دوستان کورش. این شاهزاده چندان به لیزاندر پول داده بود که وی پس از انجام جنگ، ۱۷۰ تالان سیم زیاد آورد، و آنرا با آنچه که در جنگ بتاراج برده بود، به دولت اسپارتہ سپرد.<sup>۳۳</sup> این مایه پیروزی اسپارتہ را نیرومندترین دولت یونان کرد، و کورش شیردل با دست لاسدمو نیان، کین شکستهای خشیارشا را از آثنه ها کشید، زیرا دیگر نیروئی برای آن شهر نامی و با شکوه نمانده بود، و با رویش هم از میان رفته بود.

از سوی دیگر پایان یافتن جنگهای پلوپنزوس هزاران سرباز بسیار کار دیده و پولاد گشته یونانی را بیکار و بی مزد، آواره این گوشده و آن گوشده کرد، و کسانی را

#### پراکندگی مزدوران

#### جنگی

که جز جنگ پیشدهای نمی دانستند، در مرزهای ایران و یونان پراکنده ساخت. این رزم پیشگان ورزیده، سرشان برای جنگ درد میکرد، و آماده آن بودند که برای نان خوردن و توشه اندوختن، تیغ و بازوی خود را به سردار توانگری بفروشند، و میشد با کمی تشویق و افزایش مزد، آنان را به گوشدهای از گیتی کشانید، و با هر کسی سرو شاخ کرد. بنابراین در آنروزگار گردآوری سپاهی یونانی و مزدور، چندان دشوار نبود، لیکن منظم نگهداشتن آن و باز داشتن رزم آوران از کارهای ناروا آسان نمی نمود، و هر دمروزانه میخواست تا زمام چنان لشکری

32 – Plutarchus, ibid . , 37-38 .

33 – Pluterchus, Lysander, 14

را در دست گیرد و آن را منظم و بسامان به این سوی و آن سوی برد.<sup>۳۴</sup>  
هنگامیکه کورش با سری پرکینه به ساردیس باز میگشت، این یونانیان  
امید بخدمتگزاری آن سردار شایسته بسته بودند.

---

۳۴ - برای توضیحات بیشتر در باره مزدوران جنگی یونانی در سده پنجم و چهارم  
پیش از میلاد ن . ل . ب . : Parker , Greek Mercenary Soldiers ,  
PP . 34 ff .

## فصل ششم

### فرمانروائی کورش شیردل

پیش از این آورده ام که کورش سر آن داشت که برادرش را سیاست کورش از تخت پادشاهی دور دارد، ولی تایپر ش زنده بود بهستیزه با برادر دست نمیتوانست یازید. پس از آنکه داریوش از جهان رفت، و کنکاش کورش ناکام ماند، آن شاهزاده پر خاشجوی دلاور، در انجام آرزوی خود سختر و پرشورتر گشت و در باز آمدنش به سارديس، و یافتن دوستانش در جشن پیروزی بر آتش، بر آن شد که آهسته و پنهانی برای رسیدن به تاج و تخت ایران زمین کارسازی کند. وی مانند فرمانداران و یا شاهزادگان دیگر، فرمانروائی را برای آسایش و شادکامی و کامبوجئی نمیخواست، بلکه دراندیشه آن بود که تاجدار سرزمین فراخ ایرانشهر شود و به مردم یاد دهد که فریست سو فراز در زندگی پهلو انانه و پراز سختی است، در همان زندگی ساده‌ای ۴۵ هخامنشیان نخستین داشتند. این شاهزاده سر آن داشت تا ایرانیان را بدرزم، و بکاربردن اسلحه سنگین و مؤثر وادارد، و در غگویان و کنکاش کنندگان و برهمنزدگان نظم و آرامش و پایمال کنندگان قانون و داد را سرکوب کند و بیخشان را برآورداد. از این روی ناچار بود با بسیاری بجنگد، و سنگدلانه هم بجنگد.

از اینها مهمتر، وی بسیاست روشن بینانه‌ای که داشت، می‌کوشید میان ایرانیان و آزادگان یونانی، دوستی و هم پیمانی و همکاری بی‌آفریند. این سیاست آمیزش آسیائیان و یونانیان، و یکی کردن فرهنگ و نژاد آن دوسامان - که به ناروا اسکندر بزرگ را بنیاد گذارش دانسته‌اند - سیاست بزرگ‌مردان ایران پیش از جهان‌جوی مقدونی بود.

داریوش بزرگ آزادگان یونانی را در سازمانهای دولتی شاهنشاهی می‌پذیرفت<sup>۱</sup>، و همه پادشاهان ایران، ارزش همنزدان، جنگاوران و پیشوایان یونانی را نیک میدانستند. سکه‌های یونانی - و بسویژه آتنی - در ایران رواج داشت، و فرمانداران آسیای کوچک، در رفتار با یونانیان، «یونانی وار» می‌شدند. از همه کسانی که این سیاست را پیروی می‌کردند، راه و شیوه کورش روشنتر و بهتر بود، ذیرا که یونانیان را نیک می‌شناخت، و به آئین و روش‌های آنان در زندگی آشنائی داشت، و ارزش دوستی و یگانگی با ایشان را خوب میدانست. با آنکه پارسی بود، مانند یونانیان جوان، ریش می‌تراشید، و به دین و باورهای یونانیان همان اهمیت و بزرگداشتی را مینهاد که به ایرانیان و دینشان<sup>۲</sup>.

اگر چه مانند پارسیان به اهورمزدا و به ایزد مهر باور داشت<sup>۳</sup>، خدایان یونانی را نیز ارجمند می‌شمرد تا دل زیر دستان یونانیش را بدست آورده باشد، و مانند داریوش بزرگ، حتی از قربانی کردن در راه خدایان یونانی نیز دریغ ندادست<sup>۴</sup>. وی میدانست که ایرانیان و یونانیان هر دو از یک ریشه‌اند، و اگر دست بدست همدنهند،

۱ - پ. یونگه، داریوش یکم پادشاه پارسها، ترجمه دکتر د. منشی‌زاده، تهران ۱۳۲۲، ص.

2 - Xenophon, Anabasis, I, 2:10, 8:18.

3 - چنانکه از سو گند وی، به «مهر» پیداست: Plutarchus, Artaxerxes, 8:

4 - Xenophon, Anabasis, I, 8:16.

بیشتر سود خواهند برد ، تا آنکه یکدیگر را پاره‌پاره کنند . هم‌خوابگان وی هم از پارسیان برگزیده شده بودند ، و هم از یونانیان ، بویشه از میان این قوم ، دو دختر بودند یکی از شهر میلیتوس و دیگری از فوکیا<sup>۵</sup> . دختر دومی که میلتو Milto نام داشت و پیش از این از وی یاد کرده‌ایم ، فرزند بزرگزاده آبرومندی بنام هرموتیموس Hermotymus بود . کورش به او دلباخت ، و به ساردیس آوردش ، و سوگلی خودش کرد ، و چندان بدو مهرمی ورزید که به رجا میرفت با خود می‌پرسد . وی در زیبائی و خردمندی در جهان آنروز نامی بود ، و کورش از مهر بیکرانی که بدو داشت ، آسپازیا Aspasia لقبش داد تا با پریکلس Pricles سردار ناماور آتنی – که همدم بسیار هوشمند و دلربائی بنام آسپازیا داشت . – هم چشمی کرده باشد .<sup>۶</sup>

**کورش بسیار زرنگ و تیزهوش بود، در هر کاری، و با هر کسی بیدرنگ میدانست چه بایستش کرد . در رفتار و کردارش سادگی پهلوانانه آشکار بود . چون با کسی دشمن می‌گشت، هراس انگیز بود ، و چون با کسی دست دوستی میداد ، یار وفاداری بهتر از وی پیدا نمی‌شد . با یونانیان چنان رفتار مینمود که از جان و دل خدمتش می‌کردد ، و در میان خدمتگزارانش کسانی بودند که می‌هنشان به پول و فرمان کورش ویران گشته بود ، لیکن تن او و آزاد منشی اش را می‌ستودند ، و خدمتگزاری بدو راس فرازی میدانستند . رفتار وی با ایرانیان چنان بود که او را شاه آزاده‌ای میدانستند که فرمانبرداریش مایه خشنودی خداوند می‌گشت . هیچکس از ایرانیان پشتیبان او در یاری و فداکاری دریغی روانمیداشت ، و هر فرمان و آرزوئی که کورش داشت ،**

5 – ibid . , I; 10 : 2 f .

6 – Plutarchus , Pricles , 24 ; Artaxerxes , 26 ; Xenophon , Anabasis , I , 10:2.

یر دستاش - خواه یونانی و خواه ایرانی - با سروjan در انجام آن می‌کوشیدند. کورش از میخواری و خوشگذرانی پرهیزی نداشت، لیکن چنان نیرومندو و خویشن داربود که هر چه باده مینوشید، بیخود نمیشد<sup>7</sup>، و کارهای مستانه و زدیوانه وار نمی‌کرد، و همین هنر او مایهٔ ستایش زیر دستاش می‌شد. اما وی در خوشگذرانی، بی‌اندازه با احتیاط و میانه رو بود، تا کارهای مردمداری و سازمانهای سیاسی و لشکری و کشاورزی را نیک بر نمیرسید، و بهمه جاو همه کس سر نمیزد، به بزمگاه نمیرفت.<sup>8</sup> در بزم نیز دستاش با او مینشستند. کورش هیچگاه خودرا از زیر دستاش دور و بالا نگاه نمیداشت، بهترین یاران و دوستاش را، همواره، چه در رزم و چه در بزم و نجات و یا کارهای سخت، دور دور وی میتوانستی دید، هر گز تنها نمی‌ماند، و «همراهان» او تازنده بود، پاسدار و همگامش بودند. آن شاهزاده بیدار دل نیز در نگهداری آنان و فدائکاری در راهشان دریغی نداشت، چنانکه خودش گفته بود: اگر لازم می‌آمد فرش زیر پای خود را هم بفروشد، می‌فرخوت و لی از یاری به دوستاش کو تاهی نمی‌کرد.<sup>9</sup>

کورش جوان در استواری پیمان، در جهان نامی بود. هیچکس پیمان شکنی او را ندید، و تهرمت بعده‌دی بر روی نتوانست بست. هر پیمانی را که می‌بست، چه با یاری و چه با بد خواهی، ارجمند می‌شد. وظیفهٔ مقدس خود میدانست که هیچگاه گفته و پیمانش را زیر پای نهارد، و این راهمه کس در یافته بود. بنابراین همه بدو اعتماد داشتند، و حتی دشمنانی که با او سازش و آشتی بمیان می‌آوردند، دلشان استوار و مطمئن بود که او پس از پیمان بستن، دامی نخواهد چید، و پابر گفته و سوگند خود نخواهد گذاشت.<sup>10</sup>

7 - Xenophon, *ibid.*, I, 9: 7 f.

8 - *ibid.*, I, 10: 25; Plutarchus, *Artaxerxes*, 6.

9 - Xenophon, *Oeconomicus*, IV, 24.

10 - Xenophon, *Hellenicus*, I, 5: 2 f.; *Anabasis*, I, 19: ;

Plutarchus, *Lysander*, 9.

کورش در دوستی همتای نداشت، اگر دوستان و یارانش را خندان و کامیاب نمی‌یافتد، از پایی نمی‌نشست تایشان را بکام نمیرسانید<sup>۱۲</sup> اگر بر انجام کاری کمر می‌بست، آرام نمی‌گرفت تا آنرا، بهر اندازه هم که دشوار و تو انفرسای بود، پیایان نمی‌برد.<sup>۱۳</sup>

کز نفن گوید: «همه‌می‌دانستند که کورش همواره می‌کوشید از دوستان و دشمنانش پیش‌افتد، و آنان را در نیکی نمودن و اینان را در بد خواهی نشان دادن، پشت سر بگذارد. می‌گفتند که آن شهزاده آرزو می‌کرد چندان بزید که هم در پاداش دادن بد دوستانش کامیاب گردد، هم در خرد کردن دشمنانش. از همین جاست که شماره پیروان وی – که همه آرزو داشتند جان و مال و میهن‌شان را در راه او فدا کنند – چنان زیاد بود که، در روز گارما (روز گار کز نفن) هیچ مردی به تنهاei آن همه‌ها را در پیش‌بینان یافته است».<sup>۱۴</sup>

**دادگری کورش** کز نفن می‌افزاید: «نمیتوان گفت که کورش خیرگی و تبهکاری دزدان و یا کامیابی آنان را برداری می‌کرد؛ زیرا که در رفتار با آنان بی‌اندازه سخت و سنگدل و نرم نشدنی بود. شگفت نبود که در شاهراه‌ها، آنگونه بدنامان را میدیدی که یا دستان و پایهایشان را بریده بودند یا چشم‌هایشان را کنده. بنابر این در سرزمینهای که زیر فرمان کورش بود، هر کسی، چه یونانی و چه ایرانی، میتوانست بهر جا که دلخواهش بود برود، و هر چه میخواست با خود بردارد، و دل استوار دارد که اگر آزارش بکسی فرسید، از کسی گزندی نخواهد دید.<sup>۱۵</sup> همه جهانیان آگاهی داشتند که کورش دلیران جنگی را ارج و سپاس و

11 – Xenophon, *Anabasis*, I, 9: 8.

12 - ibid., I, 9: 20 f.

13 . ibid., I, 9: 1 f.

14 - ibid., I, 9: 7 - 13.

15 – ibid., I, 9: 13 f.

بزرگداشت ویژه‌ای مینهاد ، و کسانیرا که از مرگ نمی‌هراستند . پادشاهای کلان‌میداد  
و فرمانروائی و سالاری می‌بخشود ، و پیشکش‌های گران‌بها می‌فرستاد تا این‌که همه ،  
دلاوران را خوشبخت‌ترین مردمان دانند ، و ترسویان را بندگان ایشان شمارند .  
بنابراین هر که آرزو داشت در دل کورش راه یابد ، کارهای سخت و خطر ناک‌پهلوانی  
کرد ، و اگر برازنده بود ، از مهربانی او برخوردار شد <sup>۱۶</sup> :

کورش جوان ، مانند همه پادشاهان خوب ایرانشهر ، هوا دار  
و ستاینده داد و دادگری بود . اگر میدید کسی از روی داد ، نامی و تو انگر  
شده است ، می‌کوشید لگرمش دارد ، و از کسی که بیداد گرانه گنجاند و خته ،  
دار اتر و سرشناس ترش کند .

یکی از نمونه‌های فرمانروائی و سازمان دادن دادگرانه وی ، سپاهش بود ،  
زیرا لشکری داشت که براستی درخورنام « سپاه منظم و جنگی » بود . سرهنگان و  
وسرداران نامی از آنور دریاها نه برای آن بخدمتش میرفتند که سودی جویند ،  
بلکه می‌خواستند از وی فرمان بردند ، و بر آن بودند که ارزش فرمانبرداری کورکورانه  
از کورش ، بیشتر از مزدماهانه ایشان است ، براستی هم اگر کسی در انجام استوراتش  
کاهلی و یالغزشی نمی‌نمود ، هرگز کوششهای او بی پاداش نمی‌ماند . از این روی  
گفته‌اند که کورش در همه کارهایش بهتر از هر فرمانروای دیگری خدمت دید . اگر  
میدید که یکی از فرمانداران و یا گمارددگانش دادگرانه واژراه کدیوری و اقتصاد ،  
سروسامانی به کشور داده است ، و هم زندگی مردم را بهتر کرده و هم بر در آمد خود  
افروده ، بر روی رشکین نمی‌شد ، و ازاو سودی و بهرامی نمی‌خواست ، بلکه بر می‌کشید ،  
و آفرینش می‌گفت ، و از کیسه خود پادشاهی کلانش میداد تا دلش گرم شود ، و باز هم  
بکارهای سودمند و نیک پیرداد . بنابراین هر فرمانداری با دل شاد می‌کوشید تا سر زمین  
خود را آباد کند ، و با اطمینان به افزودن بر گنج خود و در آمد مردم زیر دستش ،

---

16 - *ibid.* , I, 9: 14 f. ; Plutarchus, Artaxerxes, 6.

کمر هی بست، و هر گز دارائی خود را از کورش پوشیده نمیداشت، زیرا کدوی هیچگاه بر چنان کسی رشک نمیبرد، و دارائیش را نمیربود. اما همه میدانستند که آن آزاده نبرده، از کشیدن شیره آب زیر کاهان، و آنانکه از سرمايه و گنج های نهانشان، نه میخورند و نه سودی میرسانند، کوتاهی نداشت.<sup>۱۲</sup>

کزنن مینویسد: «جهانیان گواهند که کورش هنر خداد  
دوست پرستی و ویژه ای برای بدor خود گرد آوردن دوستان یکرنگ  
کورش ووفادار داشت، و میدانند که وی آنان را بهترین مایه کامیابی  
میشمرد، او از رامسپاسگزاری همواره کوشش داشت که خود نیز مؤثر ترین و نیرومند  
ترین وسیله بکام رسیدن دوستانش باشد. بدويش از هر کس دیگری در جهان،  
پیشکش میفرستادند، ولی او همه رامیان دوستانش پیش میکرد، و خردمندانه میکوشید  
تاهر کدام راچیزی فرستد که هم پسندش افتداهم بکارش آید. باندازه ای بدوزیورهایی  
که هم بکار روز بزم می آمد و هم در خور هنگام بزم بود، داده بودند که میگفت همه  
را یکجاوی یکباره نمیتوانم پوشید. ولی هر گاه بهترین و گرانبهاترین جامه هایش را بر  
تن داشت، میگفت هر یک از دوستانم، با ارزشترین و بزرگترین زیورهای منند.  
جای شگفتی نبود اگر کورش بهترین وزیباترین زیورها و جامه های رامیپوشید - زیرا  
در میان یارانش، خود او از همه کار آمد تر بود -، ولی اینکه در بست آوردن دل  
دوستان و نگهداری از آنان، از همه همراهانش گویی بر تری میربود، در خورستایش  
بی کران است. بارها شد که چون می جانانه مرد افکنی برایش آوردند،  
جامه های نیم پری از آن را برای دوستان فرستاد و پیام داد که «دیریست تا  
باده ای بدین گوارائی ننوشید دام، بی شما هم مزه ای ندارد، پس بشادی هم  
بنوشیم.» هر گاه خودشی دلپذیرش می افتاد، از آن نزد یارانش میفرستاد و بر ندهد را  
میفرمود تا بر یک از آنان چنین گوید: «کورش! این خوراک را دوست داشت،

بنابر این دلش میخواهد که تو هم از آن بچشی».

«اگر درجای خواروبار برای ستوران کم بود، خدمتگزاران و ستوربانان کوشن از هر جا که بود خوراک چهار پایانش را فراهم می‌آوردند، ولی شاهزاده بیشتر آن را میان دوستانش پخش میکرد و میفرمودشان که اسپان ویژه خود را سیر نگهدارند تا بهنگام سواری دادن به «دوستان کورش»، گرسنه نباشند

«از این گذشته، نه تنها خود به دوستانش ارج فراوان می‌نماید، بلکه دوست داشت همه مردم همراهان و فدارش را بستایند، و آئین وی چنان بود که هر گاه به انجمنی میرفت و عیید است که همه با دیده ستایش آهیز بر او مینگرنند، دوستانش را بنام میخواند، و باشان به مهر بانی و گرمی سخن میرانند، تا بهمه بمنابع که وی چه کسانی را ارجمند میشمارد. این آزادگیها و فرزانگیها مایه آن شده بود که، تا آنجاکه شنیده ام هیچکس، چه از ایرانیان و چه از یونانیان، با اندازه وی ستوده زیر دستانش نگشته است.<sup>۱۸</sup>

آئین شاهنشاهان ایران آن بود که بهنگام پاداش دادن به سر فرزان، نخست جنگیان نامبردار را پیش میخوانندند کار آمدی کورش و سپس کشاورزان پر کار را، زیرا که به رزم آوران و جنگجویان، نظم و آرامش و قانون را نگهبان بودند، و بر زیگران و باغداران مایه زندگی را فراهم می‌آورند. خود شاهان در پایتختهای و شهرهای بزرگ، فردوسهای فراخ پر از درختان خرم و دلپسند، و جانوران نخیچیری داشتند، و بسی از روزها رادر آنها میگذرانیدند. گز نفن مینویسد:

«گویند کورش، شاهی ۴۵ در خردمندی و جنگاوری نامور بود، در هنر گذبایی و اقتصاد هم استاد دانائی بشمار میرفت، و بهترین و بیشترین پاداشها را به مردان جنگ و کشاورزان میبخشید، و بهر دو گروه میگفت که

18 - ibid , I, 9: 20 f.

این پاداشهای درخور خودش هم هست، زیرا که او نیز 'مانند آنان پر کار کرده است' و هم سرزمینهای کشورش را آبادان داشته، و هم در پاس آن بازو گشاده . براستی که او بهمان اندازه دوستدار بزرگتری و با غداری بود که خواهان کارهای رزمی و پهلوانی <sup>۱۹</sup> .»

هنگامیکه کورش به سارادیس بازگشت (۴۰۴ پ.م.) و به کشور داری آغازید، لیزاندر گشايندۀ آتن و سپهسالار لاسد موئیان ، با پيشکش‌های گرانبه‌ازسوی خود و پلوپنز و سیان ، به دربار او شتافت . کورش اورانیک بنواخت و مهر باقی نمود . دودوست آنچه را که بر ایشان رفته بود، بیکدیگر بازگفتند ، و کورش، گفتگو کنان ، لیزاندر را به فردوس بزرگش ، که «بهشت سارادیس «لقب گرفته بود»، برداشت ، لیزاندر چون بنگرید ، از دیدن زیبائی درختان ، و هم رده بودنشان ، و هم اندازه بودن شاخه‌ها ایشان ، واژ اینکه هر یک بادیگری یک‌گوش راست (زاویه‌قائم) درست می‌کرد ، و از بوی خوش و دلپذیری که هوارا پر کرده بود ، در شکفت ماند وزبان‌ستایش گشود ، و گفت که زیبائی این درختان ورده بندی آنها بی مانند است ، ولی هزار آفرین به دست هنرمندی که اینهمه استادی نموده است ، و آنها را بدینگونه بار آورده . کورش پاسخ داد: «همه درختانی را که مینگری ، من گاشته‌ام . خودم زمین را اندازه گرفتم ، و گودهای نهالهارا به راهنمایی من زده‌ام ، حتی میتوانم درختانی چند را بتو بنمایم که به دست خود گاشته‌ام . لیزاندر بر کورش ، و بن بالا پوش گرانبه‌ایش ، و جامه‌های شاهانه وزنجیرهای زرین و گوهرهای سنگین بهائی که جامه‌هایش رامی آراست ، نگرید و پرسید: «ای شاه بزرگ ، آیا بر استی تو ، تن خود را برای گاشتن این درختان بدرج افکنده‌ای » ، کورش جواب: «لیزاندر! آیا از این درشکفتگی ، به ایزد مهر سوگند که تا کنون ، اگر قنم درست بوده است و یا کار جنگی در پیش نداشته‌ام ، بر سر خوان نداشته‌ام و دست برخور اکدراز نکرده ، مگر

آنکه ازورزش‌های سپاهی و یا کارهای کشاورزی خوبی از تنم سر از بیر بوده.»  
لیزاندر آفرین کنان پاسخ داد: «ای شاه بزرگ، براستی که بخت نیک با تو یار است،  
زیرا کدهم خردمندی و هم نیکوکار.»

لیزاندر در آتن پیش از این آورده‌ام که چگونه لیزاندر، در یاسالار اسپارتی  
بیاری کوش ناوگانی نیز و مندبساخت و با فرزانگی و دلاوری  
آنی‌هارا در ایگس پتمی بدام کشید و بی آنکه حتی یک کشتی از دست بدهد،  
ناوگان آتنی را بگرفت، چنانکه تنها یکتن از دریا سالاران آن دولت، کنن‌نام،  
با چند کشتی به قبرس گریخت، لیکن دیگر ناوگان همه گرفتار آمدند، اینکه  
سخنی چند درباره سر نوشت دوستان کوش بگویم و پس از آن برسر تاریخ خودشوم.  
پیروزی لیزاندر، اورانام آورتین مرد یونان‌زمین کرد، چنانکه دستش به  
انجام هر کاری بازشدویک‌چند آتن را زیر دست او انداخت. وی برای استوار نگهداشتن  
نفوذ اسپارت‌هه در سرزمینهای که گشوده بود، گروهی از سربازان خود را به پاسداری  
شهرها گمارد، و در هر شهری ۱۰ تن از هواداران لاسدموں را به فرمانروائی رسانید. در  
آتن، گذشته از این کارها، حکومت آزادانه ملی را برانداخت، و ۳۰ تن از هوا-  
داران آتنی خود را بحکومت برگماشت. ستم و آزاریکه این مردان سی‌گانه دیگر  
هواداران اسپارت‌هه در آتن رواداشتند، بیش از آن بود که بردهاری توانستی کرد، و  
مردم گروه گروه بدین جای و آنجای میگریختند، و از ستم خود کامان تازه بدوران  
رسیده، آواره این شهر و آن شهر میشدند. این «خود سران سی‌گانه» هم‌کدام  
را بدخواه خود می‌یافتدند، یا زاو رنجشی در دل داشتند، آشوبگرمی خوانند و از شهر  
بیرون می‌کردند.

کارستمگریهای که زیر سایه و بنام لیزاندر و یا بفرمان او انجام می‌پذیرفت،  
بجایی رسید که داد مردم بالا رفت، و چون نفوذ و توانائی بیش از اندازه لیزاندر

سرداران اسپارته را بروی رشکین کرده بود، آنها ازوی و یارانش به انجمن مهان اسپارته شکایت برداشتند و داد خواستند. مهان اسپارته، بسویژه شاه پوسانیاس Pausanias – که از مقام و پیروزیهای لیزاندر ناخرسند بود – در کار آن شدند که بازستم را ازدوش شکست خوردگان سبکتر کنند. هم در این میان ثراسی بولوس Thrasybulus یکی از سرداران نامی آن که «خودسران سی گانه» به شهر تیبس – Thebes تبعیدش کرده بودند، حنگاوران فراری و ناراضیان را گرد خود فراز آورد و دژی استوار در یونان مرکزی را پناهگاه کرد. رفتار فتنه شماره ستمدیدگانی که از هر سوی بد و پیوستند، به ۱۰۰۰ تن رسید، و وی آغاز زد و خورد با سر بازان «خودسران سی گانه» گانه» کرد.

از سوی دیگر لیزاندر خودکامگی و بلند پروازی را بجایی رسانید که فرنده بازو، سپهبد بزرگ ایرانی، هم ازوی رنجید، و به مهان اسپارته نوشت که «دست لیزاندر را از کارها کوتاه بایستی کرد». شاه پوسانیاس نیز مهان اسپارته را بر آن داشت که لیزاندر را از فرماندهی بردارند و وی را به جانشینی اش به یونان مرکزی بفرستند آنان چنان کردند، و پوسانیاس با اثر اسی بولوس ساخت و دستگاه «خودسران سی گانه» را برچید و حکومت «آزادانه ملی» را دوباره بر سر کار آورد. آنها ازوی دلخوش گشتند و در اندیشه ببهودی روزگار خودافتادند.

در این هنگام اسپارته خود را یگانه دولت یونان زمین بشمار می‌آورد، و میخواست امپراتوری بزرگی بسازد. لیکن با آنکه مردان جنگاور فراوان داشت، و گنجینه‌اش از زر کوش و خراج سر زمینهای گشوده شده پر بود، رفتار ناهمجارت اسپارطیان با زیرستان، و همچشمی سرداران لاسدمو نی با یکدیگر، با اندیشه بلند امپراتوری آفریدن سازگاری نداشت، و بسامان نگهداشتن نفوذ و حدود دولت اسپارته را نیز بسیار دشوار می‌کرد. چه جای شگفت که فرمائی اسپارته بر یونان زمین چند سالی بیش نپائید.<sup>۲۱</sup>

۲۱ - برای همه آنچه، که گذشت، ن. ک. به:

G. Grote, History of Greece, Vol. V, PP. 547 - 607.



۲۴ لپلان بود سرنوشت دوستان کورش . لیکن با شکست آن،  
کوشش‌های کورش فرمانروائی ایران برآسیای کوچک و همهٔ یونانیان آن‌سامان  
روا و رسمی شناخته شد ، و نفوذ ایران در گرداندن چرخ  
سرنوشت یونانیان بیشی گرفت. کورش هم در این میان (۴۰۲ پ.م.) به‌سادیس  
بازگشت و برآن شد که آرزوهای دیرین خود را بانجام رساند . لیکن دربار ایران  
که از تخشائی او بیمناک بود ، چیز فرنه را نیز به آسیای کوچک فرستاد تا او را  
بپاید .<sup>۲۲</sup>

کورش اگر چه از آغاز بازگشتنش سرافرمانی داشت ، کاری نمیکرد که از  
آنگک او بوئی برند . هرگونه بسیجی رادر پنهانی انجام میداد ، و چون میدانست  
برادرش بیشتر به گنج خود می‌اندیشد تا به سرنوشت زین دستاش در مرزهای  
دور دست ، اورا با پیشکش‌های فراوان و خراج سالانه سنگین خرسند نگه میداشت.  
اما از آن‌نگام که چیزهای فرنه او را لو داده بود ، دشمنی اش را با آن سردار پارسی  
پوشیده نمیداشت ، و حتی اردشیر هم از ستیزه آنها آگاه بود ، ولی دل گران  
نمیکرد و آسوده می‌خفت .<sup>۲۳</sup>

در بازگشت کورش ، همه شهرهای ایونیه Ionia (به پارسی باستان یئونه yauna) که میباشد از چیزهای فرمان برند ، به‌دلخواه خویش به شاهزاده  
پیوستند ، تنها میلیتوس در این کارکامیاب نشد ، چه سپهبد بزرگ پارسی به‌موقع  
آگاهی یافت و سپاهی بدانجا بردا و سرکردگان شورشی را یاکشت و یا از شهر براند ،  
و پادگانی نیرومند در آنجا بنشاند .<sup>۲۴</sup> کورش آوارگان میلیتوس را با گرمی فراوان  
پیذیرفت و نیک بنواخت ، و نویدها داد ، آنگاه فرستادگانی به همه شهرهایی که

22 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 3 - 4; Plutarchus, Artaxerxes, 3.

23 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 4 ; Plutarchus, Artaxerxes, 4.

24 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 7 f. , 19: 8 f.

بزیر فرمانش آمده بودند گسیل کرد و گفتshan که پادگانها را استوار دارید ، و تا آنجا که میتوانید ، از رزمآوران بیکار مانده پلوپنزوی به هزدوری گیرید ، که چیسهفرنه آهنگ شما را دارد و به سرکوبیتان می آید ؛ و شهرهای یونانی آسیا چنان کردند که او گفته بود<sup>۲۵</sup> ، و بدینسان بر شمار جنگیانی که سرسبرده کورش بودند ، افزوده شد .

بوری Bury پنداشته است که شورش کورش تنها از دشمنی وی با چیسهفرنه و اینکه آن سردار را به پائیدن وی گماردند ، آب میخورد .<sup>۲۶</sup> لیکن بگمان ما این عقیده نابجاست ، و اندیشه تاجستانی آن شاهزاده جهانجوی از همان آغاز فرمانرواییش در آسیای کوچک از رفتار و کردارش بخوبی آشکار بود . کشتن وی عمدزادگانش را برای پیروی نکرد نشان از آئین دربار شاهنشاهی ، و کنکاش او برای کشتن اردشیر ، دوگواه استوار بر درستی رای ما است .

کورش خوب میدانست که پارسیان مردان دلاور و سوارکاران نبردها ذهستند که در رزم به آئینهای مردانگی بیش از فنون نبرد و نیز نکتاهای جنگی و زره و خود و تیغ اهمیت میدهند ، همهین غرور پهلوانی مایه شکست ایرانیان در برابر پیادگان سنتگین اسلحه و فراغ سپری یونانی (هی بلت) میشد ، و چون پارسیان زره گران نمیپوشیدند ، و به فنون کارزار «منظلم» و آموزش‌های نظامی چندان دل نمیبستند ، مردانگی‌هایشان در برابر تیغ و زره و نظم سپاه یونانی بیکار میماند . کورش بر آن شد که گروهی از یونانیان و دسته‌ای از ایرانیان را باهم بمیدان جنگ اردشیر برد ، و برای اینکار از همه دوستانش ، چهایرانی و چه ایرانی ، درخواست که برای وی سر باز

25- ibid , I, 1 : 6 f.

: 6 J. Bury, A History of Greece, P. 517.

کار دیده دشمن شکن فراهم آورند.

این برای نخستین بار در تاریخ جنگ است که سپاهبدی اهمیت بکار گرفتن پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر (هوپلیت) را همراه می‌گزیند با سواران چابک، و با پیادگان سبک اسلحه چالاک (پیل تست Peltast) دریافت. پیش از کورش سپاهبدان ایرانی و یونانی هر سه گروهی را که بیاد کردیم، با هم، بکار نگرفته بودند، از این رو هیچ سردار یونانی در ایران زمین پیشرفت نمیتوانست کرد، و هیچ سپاهبد ایران در خاک یونان، با پیادگان سبک اسلحه و سواران چابک، کاری از پیش نمیتوانست برد. آمیختن این سه دسته سپاهی مایه آن میشد که در روز نبرد پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر دشمن را در هم بشکند و سواران و جنگجویان سبک اسلحه، دشمن را از تاختن بهمینه و میسر کنند. <sup>۲۷</sup> از این هنر سپاهبدی کورش - که کسی از آن سخن نرانده است - باز هم باد خواهیم کرد.

خود کورش از سواران بنام روزگار بود. و پلو تارخوس از گفته کتزیاس روایت میکند که آن شاهزاده بریکی از سرکش ترین اسبهای جهان که در خوش نژادی نامی بود، سوار میشد، و آن باره راههوار تن خشم را \*پساکه Psâka (تاج، به یونانی پسکاس Pasacas) نام گذاشته بود. <sup>۲۸</sup>

باری کورش سخت میکوشید که هر چه میتواند از پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر یونانی - که در جنگهای پلوپنزوس کار دیده و ورزیده شده بودند - گرد آورد، و تلاش میکرد که ایرانیانش را به نظام سپاهی و ورزشیان جنگی خوییگر

۲۷ - شاپور شهبازی، «اشکر کشی کورش حوان»، خرد و کوشش، سال دهم،

دفتر دوم (۱۳۴۹) ص ۳۲۳ و بعد.

کند ، و در دل آنان مهر و کشش پایداری بسوی خود بیافریند.<sup>۲۹</sup>

اینک سر آن دارم که چند تن از دوستان کورش را ، که دوستان کورش نامشان در تاریخ مانده است ، بر شمارم ، جای آنست که با ارتده پتی Arta Pati ( ارتبد ، به یونانی ارته پتیس Artapates ، یعنی خداوند ارته ) آغاز کنم . این دلاور پارسی از همتر زادگان ایران بود و وفادارترین دوست کورش بشمار میرفت ، و همه جا به مردم میگشت . شاهزاده او را سخت میستود و وی را تیغ و طوق و بازو بندهای زرین - از آنها که ویژه مهان ایرانشهر بود - بخشیده بود .<sup>۳۰</sup>

از دوستان دیگر کورش میثرا داده ( مهرداد ، به یونانی میثرا داتیس Mithradates<sup>۳۱</sup> ، آریه ( به یونانی آریه ئوس Ariaeus<sup>۳۲</sup> ، چیسه فرننه<sup>۳۳</sup> ، ارتده او خشنه ( به یونانی ارتهازوس Artaozus<sup>۳۴</sup> و سته فرننه ( به یونانی سته فرنیس Satiphernes<sup>۳۵</sup> را میتوان نام بر دکد همه از بزرگزادگان و ناماوران ایران بودند . دیگر از کسانی که کورش را خدمت میکردند ، یکی \*پتی گئوا Patigauva ( به یونانی پتی<sup>۳۶</sup> ) به یونانی گواس = Pategyas = دارندۀ رمدها ( بود که زبان یونانی را خوب میدانست<sup>۳۷</sup> ، و دیگری

29 - ibid . , 6 ; Xenophon , Anabasis , I , 9 : 14 f. , 10 : 30 f.

30 - Herodotus , III , 20 ; Xenophon , Cyropaedia , VIII , 3 : 3.

31 - Xenophon , Anabasis , I , 6 : 11 , 8 : 28 .

32 - ibid . , II , 5:34 , 4 : 2-4 .

33 - ibid . , I , 8:5 , 9:31 ; Diodorus , XIV , 24:1 .

: ۳۴ - این مرد باید با سپهبد چیسه فرننه اشتباه شود

Plutarchus , Artaxerxes , 13 .

35 - Xenophon , Anabasis , II , 4:16 , 5:35 .

36 - Plutarchus , Artaxerxes , 11 .

37 - Xenophon , Anabasis , I 8:1 .

بغفرنه ( به یونانی *MegaPhernes* مگافرنیس )<sup>۳۸</sup> ، که از آبرومندان دربار ایران بشمار میرفت ، و بداشتن بالاپوش ارغوانی - که ویژه درباریان گردنفر از وگزیده بود - سرفر ازی داشت .<sup>۳۹</sup>

از دوستان ایرانی کورش ، لیزاندر را - که هنوز فرمانروای یونان مرکزی بود - خوب میشناسیم ، و گزینیاس آرکادی ، پشتیگبان سالار<sup>۴۰</sup> ( فرمانده پاسبانان ویژه ) کورش راهم نام برده‌ایم . ازیاران دیگروی گالوس *Galus* مصری و پدرش تموس<sup>۴۱</sup> دریاسالار ،<sup>۴۲</sup> پیگریس *Pigris* مترجم - که «منادی» کورش بشمار میرفت ، Temus بودند . از میان اسپارتیان سامیوس *Samius* و خئیرسفس *Cheirisphus* و کلئارخوس<sup>۴۳</sup> بودند . این کلئارخوس مردی بود پنجاه ساله ، تیز نگاه ، تند آواز و زود خشم ، سنگدل و نافرمان ، یکچند در سپاه لاسد مونتیغ میزد ، و گفته‌اند که لیزاندر وی را فرماندار یکی از شهرهای هلسپونت *Hellespont* کرده بود . لیکن رفتار ناهنجار و ستمگرانه Clearchus را میتوان نام برد .

این کلئارخوس مردی بود پنجاه ساله ، تیز نگاه ، تند آواز و زود خشم ، سنگدل و نافرمان ، یکچند در سپاه لاسد مونتیغ میزد ، و گفته‌اند که لیزاندر وی را فرماندار یکی از شهرهای هلسپونت *Hellespont* کرده بود . لیکن رفتار ناهنجار و ستمگرانه

38 – *ibid* . , I , 2:20 .

39 – در باره بالاپوش ارغوانی ن . ک . به : Herodotus , III , 20 :

Xenophon , *Cyropaedia* , VIII , 3:3 .

40 – « پشتیگبان سالار » از لقب‌های دوره ساسانی است ، و چون واژه‌ایست بسیار رسا برای « رئیس مستحفظین سلطنتی Commander of the royal Guard » آن را بکار بردیم ، ن . ک . به : آ . کریستن سن ، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید باسمی چاپ دوم ( با تجدید نظر منوچهر امیر مکری ) ، تهران ۱۳۳۲ ، ص ۱۵۳ و ۴۱۸ .

41 – Xenophon , *Anabasis* , I , 2:21 : 4:2 : II , 1:3 .

42 – *ibid* , I , 4:16 , 5:7 : II , 1:3 , 4:24 .

43 – *ibid* . , I , 2:17 , 5:7 , 8:12 .

اواداد مسردم را بالا برد، ومهان اسپارتھ او را شهر خود فرا خواندند و پایگاهش را نیز ازاو گرفتند. کلئار خوس سریچی کرد و به اسپارتھ نرفت. مهان از این گستاخی آشقتند و سزای اورامرگ دانستند، و اوی به سارديس گریخت، و به کوشش پناه برد. چون شاهزاده رزمآوران رامیستود، کلئار خوس که به جنگخونی و داشتن هنر سپهبداری نامی بود، پسند شاهزاده افتاد، و او دههزار داریوش (سکه زرین داریوش و پول طلای شاهنشاهی هخامنشی، به یونانی داریکو Dariko یعنی «سکه‌ای که») از آن داریوش (است)<sup>۴۸</sup> به کلئار خوس بخشید<sup>۴۹</sup>، و او را بفرمود تا گروهی از پلوپنز و سیان را بمزدوری گیرد و قبیله‌های تسالی را از آشوبگری باز دارد، و هرگاه شاهزاده فرایش خواند، به نزد او بستابد.<sup>۵۰</sup>

دیگر از پشتیبانان کورش، سکراتیس (سocrates) <sup>۵۱</sup> و آژیاس <sup>۵۲</sup> آخائی <sup>۵۳</sup> سوزیس Sosis آخائی <sup>۵۴</sup> Achaeans منون Menon آخائی <sup>۵۵</sup> Agias

44 Dioddous , XIV , 19:4 ; Xenophon , Hellenica, III , 1:1 .

45 – Xenophon , Anabasis , I , 4: 3 ; II , 1:5 and passim .

46 – ibid. , I , 1:9 ; Pluterchus , Artaxerxes , 6 .

47 – Xenophon , Anabasis , I , 6:15 .

58-ibid . , II , 6:1 ff .

داریکو چنانکه برخی پنداشته‌اند ، از واژه «\*درنه dranu = ذر» نیست، بلکه

از نام داریوش آمده است : R. G. Kent , Old Persian , 2nd ed . , (1953)

49 – Xenophon , Anabasis , II , 6:5 ff ; I, 1:9 .

50 - ibid . , I, 1: 11 .

51 – ibid . , I, 2:9 .

52 – آخائی نامی بود که در روزگاران بیش از همر Homer به همه یونانیان داده بودند، لیکن دو روزگار هخامنشی تنها، جنوب خاوری تسالی و شمال پلوپنزوس را آخائی میخوانندند ، ن. ک . به :

Oxf . Cl . Dic . , P.2.

53 – Xenophon , Anabasis , I , 2:9 .

54 – ibid . , I, 2:6 , 15,20 : 5:11-13 .

و آریستیپوس Aristuppus<sup>۵۵</sup> تسلی بودند. منن بسیار جوان و تیزهوش و فرصت طلب بود، ولی داوری تنگز نفن از رفتار و منش وی را باید با احتیاط نگریست.<sup>۵۶</sup> آریستیپوس از دشمنانش به تنگ آمده بود و به نزد کورش رفت و از وی خواست که ۲۰۰۰ پیاده سنگین اسلحه فراخ سپر (هولیت) بدو بسپارد و مزد سه ماهه آنان را هم پیشاپیش بپردازد. کورش ۴۰۰۰ سرباز بدو داد، و مزد سه ماهه آنان را هم پرداخت، و بهنگام روانه کردن دوستش از وی خواست که بی آگاهی او با دشمن سازش نکند.<sup>۵۷</sup>

دیگر از یاران یونانی کورش کلی نر Cleanor<sup>۵۸</sup> آرکادی Arcadian<sup>۵۹</sup> و هم میهن ش سوفینه تووس Proxenus<sup>۶۰</sup> بودند، و نیز باید از پر و کسنوس بؤتیائی Boeotian<sup>۶۱</sup> نام برده که جوانی بود ۲۹ ساله، جنگاور و هنرمند، و سرداری بلندپرواز و پاکدامن و نظم پرست، وی میکوشید یاران و زیر دستانش را با نوازش و مهر بانی بخود همراه و فرمانبردار کند، نه با سنگدلی و هراس افکنند در دلها.<sup>۶۲</sup>

55 – *ibid.* , I , 1:10 , 2:1 ; II , 6:28 .

56 – *ibid.* , II , 4: 21-30 .

57 – *ibid.* , I, 1:10 .

58 -- *ibid.* , II , 1:10 , 5:35 , 39 etc .

59 – سرزمین کوهستانی و باروری در میانه پلوپنزوس و شمل اسپارت، که جنگاورانش بسیار نام آور بودند، ن. ک. به : Oxf . Cl . Dic . , P. 78.

60 -- Xenophon , Anabasis , I, 1:11 .

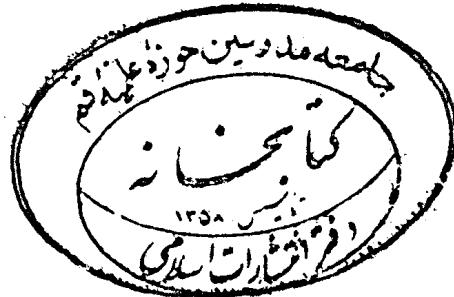
61 – *ibid.* , I, 1:11 , 2:3 5:14, 16

62 – سرزمینی در یونان مرکزی ، نزدیک کرنیت Corinth و آتیکا Attica که از کشاورزی و هنرجنگاوری ساکنانش سخن بسیار گفته اند :

Oxf . Cl . Dic . , P. 138

63 – Xenophon , Anabasis , II , 6:16 ff .

چون شاهزاده پارسی به گشاده دستی و دوست پرستی در جهان نامی بود، از هرسوی مردان کار و بلندپرواز به خدمتش میشناستند، و در میان آن گروه انبوه که فرمابردارش بودند، گاهگاه کسانی مییافتی که در پاکدیشان شک و گمان میتوانستی برد. اینان تنها از روی ترس و یا برای پرکردن کیسه خود، و یا برای آنکه فرصتی بجویند و کوشش را گزندی برسانند، به وی پیوسته بودند. از این نمونه‌آند پازین مگاری، Pasion the Megarian، بخفرنه (مگافرنیس)<sup>65</sup>\* و اهورویندت Ahura Viudat<sup>66</sup> (اهورا به یونانی ارانتاس Oroentas) ایرانی.




---

64 – ibid . , I , 2:3 .

65 - ibid . I 2:20.

66 – ibid . I , 6:1-11.

## فصل هفتم

### بسیج سپاه

کورش برای اینکه کارجنگ را پوشیده ولی شتابان بسازد  
کارسازیهای کورش چنان وانمود که چیس فرنه باوی دشمن است و میخواهد  
بر شاهزاده بتازد، و بدین بهانه گروهی از جنگاوران ایرانی  
و مزدوران یونانی را گرد خود فراز آورد<sup>۱</sup>، و چنانست که آورده‌ام از هاداری  
شهرهای ایونیه Ionia سود جست و توanst گروهی از رزم آوران پلوپنزوی را  
به نام پادگان در شهرها و دژهای زیر فرمانش آماده نگهداشد تا در روز نیاز بکارش  
آیند. از آن گذته چون میدانست که چیس فرنه بر ناوگان ایرانی دست دارد،  
و هرگاه اندیشه کورش فاش گردد، شتابان و باکشتی به فنیقیه خواهد رفت و سر  
راه کشورگشائی او را خواهد بست، و یا در ایونیه خواهد نشست و پیوند کورش را  
با دوستان یونانیش خواهد برید، بر آن شد که برای خود ناوگانی نیرومند  
بسازد.

از این روی نه تنها تموس دوست مصريش را فرمان داد که دست بکار فراهم

---

1 – Xenophon , Anabasis, I, 1:8.

آوردن دسته‌ای ناو‌سهرده‌ای (تری‌ریم Triremes) گردد، بلکه از اسپارت هم‌باری خواست. وی به مهان آن سامان نامه‌ای نوشت و پس از آنکه استواری پیمان دوستیش را با آنان گوشزد کرد افزود: « همچنانکه من لاسدمونیان را در برابر آتنی‌ها پشتیبانی کرم، شمایز مراعه‌داری کنید. »<sup>۲</sup> لاسدمونیان یاریهای اوراباسپاس فراوان بیاد آوردند، ولی چون از چنگ با شاهنشاه ایران هراس داشتند<sup>۳</sup>، کورش را آنچنانکه شاید و باید، و با شکارا یاری نمیتوانستند کرد، تنها به سامیوس Samius دریاسالار لاسدمونی - که دوست کورش بود - نوشتند که: « در خدمتگزاری کورش از هیچ چیز دریغ روآمدار »، و سامیوس نیز با شادی فراوان فرمانهای کورش را با نجام رسانید. در همان هنگام تموز دریاسالار کورش ۲۵ ناو سه رده ای ساخت و آماده انجام دستورهای کورش نشد.<sup>۴</sup>

شاهزاده آوارگان میلیتوس را نوازشها کرد، و آنان را برداشت و از سارديس براه افتاد تا به میلیتوس بروند. در همان هنگام تموز را بفرمود تا بنا نوگانش آن شهر را از سوی دریا شیر بندان کند.<sup>۵</sup> این شیوه جنگی، یعنی محاصره شهری با نیز و های ذمینی و دریائی، که کورش چنان باز بر دستی بکار بست، نشان میدهد که وی بر استی دارای هنر سپاه بدی بود، و راه چاره هر دشواری را خوب میدانست. باری کورش به بهانه گشودن میلیتوس توانست سپاه گرانی فراهم آورد، و در همان هنگام خراج سر زمین ایونیه را - که تازه از زیر بار چیس فرندها گشته و به فرمان وی آمده بود - به دربار فرستاد، و درخواست کرد که شاهنشاه ایونیه را از چنگ چیس - فرنده گرفته، به دست او سپارد. شاهبانو پر و شیاطی هم در سر پذیرش این درخواست

2 – Xenophon . Hellenica , II, 1:1 ; Anabasis , I, 2:21, 4: 2-3

3 – Justinus , V, 11 ; Diodorus , XIV , 21 .

4 – Xenophon, Hellenica, I, 1:21, 4:2 ; II, 1:3 ;

Diodorus, XIV, 19:4.

5 – Xenophon, Anabasis, I, 1:7.

چندای پای فشد که اردشیر فرمانروائی ایونیه را به کورش سپرد<sup>۶</sup>، وی میپنداشت که شاهزاده سرگرم جنگ با چیس فرنه است، و از اندیشه‌های او بدگمان نبود: از آنسوی کورش - که بدانسان سرا درشیر را شیره می‌مالید - بازیرکی بسیار به فراهم آوردن مزدوران جنگی یونانی پرداخت<sup>۷</sup>. یکی از راه‌های گرد آوری این مزدوران آن بود که سرداری، دوستان خود را به سرزمینهایی که مردانش جنگجوئی پیشه میکردند می‌فرستاد تا آنان را فراز آورد<sup>۸</sup>. کورش نیز بیشتر مزدوران جنگی خود را از این راه بدمست آورد، یعنی یاران وفادارش را و سرهنگانی را که به کار دیدگی و دلاوری نام بردار بودند، به شهرهای یونانی گسیل کرد و بفرمودشان تا شهر چه میتوانند از جنگاوران پلوپنزویی، به مزدوری بگیرند<sup>۹</sup>.

کورش کوشش داشت کسی از اندیشه هایش بوئی نبرد. اگر شاهنشاه از وی بد گمان میشد، از سرزمین فراخ ایرانشهر چندان جنگاوران بیباک فراز می‌آورد که یک پیروزی ناگهانی رسیدن برای کورش دشوار میشد، از سوی دیگر اگر یونانیان از راز وی آگاه میشدند هیچیک از ترس شاهنشاه برای همراهی به کورش گامی پیش نمی‌نہادند. این بود که بگروهی میگفت برای جنگ با چیس فرنه کارسازی میکند و به برخی آگاهی میداد که به سرکوبی کوهنشینان آشوبنگر و خودسر پی سیدیا Pisidia که تا کنون فرمان هیچ پادشاهی را گردن نگذاشته بودند - میرود<sup>۱۰</sup> چون گروهی از سربازان مزدورش بد پیوستند، دست از شهر بندهان میلتوس برداشت، و با آوارگان آنجاییمان بست که پس از سرکوبی پی سیدیان شهرشان را گشوده، بدیشان خواهد

6 — ibid., I, 1:4 - 5.

7 — ibid., I, 1:5 f.

8 — Parker, Greek Mercenary Soldiers, 35 ff.

9 — Xenophon, Anabasis, I, 1:6 ff.

10 — ibid., I, 2: 1 ff; Plutarchus, Artaxerxes, 4.

سپرد . اینان نیز شادمان و دلگرم به خدمت وی پیوستند تا در زیر درفش او تیغ زند<sup>۱۱</sup> . ناوگان کورش هم به افسوس رفت و در انجام فرمانهای کورش آماده ماند<sup>۱۲</sup> . از جنگ کورش با پی سیدیان - که بهانه ای بیش نبود - چیزی ننوشته اند . کنون یکجا اشاره میکند که کورش هنگامیکه با پی سیدیان می جنگید ، خود در پیشاپش سپاهش در دل سرزمین آنان پیش میرفت ، و هر یک از یارانش را که دلاوری میکرد میستود ، و هدیه ها میبخشید ، و نوید سود فراوان و فرمانروائی سرفرازانه میداد<sup>۱۳</sup> از اینجا پیداست که شاهزاده جنگجوی پس از آنمه هودراندازی برای نبرد با پی سیدیان ، دست از سر آنان برنداشت ، و بسرزمینشان لشکر بردا.

اردشیر تا دیرگاهی از کار سازیهای کورش بوئی نبرد ، چه این شاهزاده رزمجوي دلمردانی را که از دربار برای بازرسی کارهای او به سارديس فرستاده میشدند ، بخود رام میکرد ، و آنان را با نوازشهای گرم و پذیرائی شاهانه و رفتار دوستانه چنان می فریفت که هیچکدام کورش را به اردشیر نمی فرختند و هوای او را از این بیشتر میخواستند.<sup>۱۴</sup>

هنگامیکه کورش به بسیج سپاه فرمان داد ، همه کارهای نخستین انجام شده بود . گروهی از سربازان لاسدمونی در پادگانهای آسیای کوچک خدمت میکردند و سردار همه آنان گزینان آرکادی بود . هر یک از دوستان کورش هم دستهای از یونانیان جنگی کارآزموده را به مزدوری گرفته بودند ، و هنگامیکه این شاهزاده دستور داد همه به سارديس آیند ، و یا در راه به وی به پیوندند ، فرمانش را بکار

### گردآوردن رزم آوران

11 - Xenophon, Anabasis, I, 2:2.

12 - ibid . , I , 4:2 ; Diodorus , XIV , 19:5 .

13 - Xenophon , Anabasis , I , 9:14 .

14 - ibid. , I , 1:5 ; cf . I , 9:28\_9 .

بستند، لیکن هیچکس از اندیشه‌وی – که رسیدن به بابل و ربودن تاج و تخت اردشیر بود – آگاهی نداشت بجز کلئار خوس<sup>۱۵</sup>. وی بدستور کورش با سپاهی در هلسپونت جای‌کرده بود و شهرهای آن‌سامان را از دستبرد قبیله‌های تاراجگزار ثراصی Thracians پاس میداشت، و از این رومرد آن شهرها به وی مهربان بودند و از دادن پول و خواربار برای سپاهیانش دریغ نیمکردند.<sup>۱۶</sup> آریستی پوس<sup>۱۷</sup> هم درتسالی Aristippus با مردانی که کورش به وی‌داده بود، دشمنانش را سرکوبی میکرد. من Menon، پروکسنوس Proxenus، و سوفینه تووس Supinetus هم با مزدوران جنگی خود، آماده انجام دستورهای کورش بودند. بنابراین کورش در آغاز بهار ۴۰۱ پ.م.<sup>۱۸</sup> دستور داد که همه به ساردیس آیند تا از آنجا برسرپی سیدیان Pissidians بتازند<sup>۱۹</sup>، و به گزینیاس هم بفرمود تامز دوران جنگی پادگانها را به ساردیس آورد ولی در هر پادگانی کمی سرباز بجای ماند، تا از آن پاسبانی توافند کرد،<sup>۲۰</sup> و وی نیز چنان کرد و با ۴۰۰۰ پیاده سنگین زره فراغ سپر (Hoplite) به ساردیس آمد. پروکسنوس با هم با ۱۵۰۰ پیاده سنگین زره فراغ سپر و ۵۰۰ سبک‌اسلحه در رسید. در همان‌هنگام سوفینه تووس با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زره فراغ سپر سکراتس (سقراط) با ۵۰۰ تن از همان‌گونه

15 – ibid., I , 1:6 ff ; III , 1: 10 .

16 – Ibid . , I , 1: 9.

17 – J. Rennel , Illustrations of the History of the Expedition of Cyrus , (1816), p.275 f. ; W. F. Ainsworth, Travels in the Track of the Ten Thousand Greeks , London (1844) , 240 ; W. W. Tarn , in CAH , VI , p. 5.

18 - Xenophon , Anabasis , I, 1:11.

19 – ibid . , I , 2:1 f.

جنگجویان به ساردیس آمدند . پازین Pasion هم ۳۰۰ تن جنگاور از همان نمونه و ۳۰۰ پیاده ژوپین دارسپک سپر (Peltast) را به ساردیس آورد .<sup>۲۰</sup> کورش در ایران دوستداران فراوان داشت . گروهی که از بی‌بندوباری دستگاه فرمانروائی هخامنشی به تنگ آمده بودند و با شکوه و مویه از روزگار داریوش و کورش بزرگ یاد می‌کردند ، چشم امید بدو دوخته بودند و می‌اندیشیدند که آن شاهزاده نبرده آزاده ، ایرانشهر را نیرومندتر ، فراختر ، داراتر و نامی‌تر خواهد کرد و از برای پیروزی او از فداکردن جان خود دریغ نداشتند .<sup>۲۱</sup> کورش از اینگونه مردان سپاهی فراهم آورد و چون میدانست جنگ بزرگی در پیش دارد ، آنان را به ورزشهای جنگی خویگر می‌کرد ،<sup>۲۲</sup> و چون دریافت‌بودکه برای پیروزی در نبرد ، هماهنگی میان پیادگان سنگین‌زره فراغ سپر ( هوپ‌لیت ) و چابکان سواره و پیادگان سپک‌اسلحه ، بسیار مهم است ، سپاه ایرانی خود را - که به سرداری آریه Aira سپرده بود<sup>۲۳</sup> - در کنار جنگاوران یونانی<sup>۲۴</sup> به کارزار می‌برد . از میان این مردان ، ۶۰۰ سوارکاری و دلاور بودند که «همراهان» یا «پاسبانان» کورش بشمار میرفتند . از آنان و جنگ افزارهایشان - که مرد و سوار را می‌پوشانید<sup>۲۵</sup> - باز سخن خواهم راند .

اینک کورش دارای ۸۷۰۰ جنگاور کار دیده بود ( بجز آنکه در پادگانها

20 - ibid , I,2: 2-3 .

21 - Plutarchus , Artaxerxes , 6.

22 - Xenophon , Anabasis , I,2: 2-3 ; 2: 15 f.

23 - ibid . , I,8: 5; Diodorus , XIV , 24:1 .

24 Plutarchus loc . cit . ; Diodorus , XIV , 19: 6 ;

Xenophoo , Anabasis , I,2: 1 f.

25 - Xenophon , Anabasis , I , 8:6 .

مانده بودند و سوای آنها که در راه بودند) . این نیرو بسیار بزرگتر از آن بود که برای سرکوبی پی سیدیان بکار رود . همین اندیشه در سر سه تن از هوشمندان روزگار، چیس فرن<sup>۲۶</sup>، فرنه بازو، والکی بیادیس، افتاد، هر سه دست کورش را خواندند، و دریافتند که وی کمر به ستاندن تاج اردشیر بسته است. چیس فرنه با شتاب پیکی به دربار روانه کرد و اردشیر را آگاهی داد که کورش سرنافرمانی دارد و بسیچ سپاه میکند .<sup>۲۷</sup> فرنه بازو هم پس از آنکه گوشه و کنار کارهای کورش را بررسید ، و از اندیشه‌های او سردرآورد، به دربار شتافت و آنچه دیده بود و دریافته، به اردشیر بازگفت .<sup>۲۸</sup> شاهنشاه مخامنی هم آماده دفاع از تاج و تخت خود شد و به همه فرمانداران زیر دستش پیام داد که هر چه زودتر با مردان جنگی خود به هنگمتانه (همدان) فراز آیند تا از آنجا به جنگ کورش روند .<sup>۲۹</sup>

سرنوشت  
الکی بیادیس

الکی بیادیس که نفرین شده همگان بود، پیش از همه از راز کورش بو برد و دانست که آنهمه کارسازی برای لشکر کشی به ایران است، و دشمنی با چیس فرنه و یا پی سیدیان بهانه است، ولی از آنجا که نهاد فرومایگان داشت، و از هر آب گل آلو دی ماهی میخواست گرفت، بر آن شد که با فاش کردن راز کورش به دربار راهی باز کند، و از یونان زمین دور و دورتر شود<sup>۳۰</sup> . ترس او میوه ناسپاسی اش بود. آژیس پادشاه اسپارت هنوز او را میجست، لیزاندر، فرمانروای یونان مرکزی و دوست کورش هماورد او بود، آثنهای او را ناسپاس و میهن فروش وزن باره آشوبگر میدانستند و بویژه خودسران سیگانه بیم داشتند که آن روباه نیرنگساز ناگهان به آن

26 – ibid , I , 2:4 ; Plutarchus , loc . cit .

27 – Diodorus , XIV , 22:1 .

28 – ibid . cf . Xenophon , Anabasis , I , 1:4 , 8:11 ff .

29 -- Cornelius Nepos , Alcibiades , 4-10 .

درآید و برایشان دردرس درست کند ، و فرنه بازوهم از وی دلخوشی نداشت زیرا اگرچه او در زنگار این سردار آزاده، از چنگ دشمنان دوربود، دست از بازیهای سیاسی نمیتوانست کشید . بنابراین فرنه بازو را از بدگمانی خود از کارهای کورش آگاهانید ، و درخواست که او را به دربار ارتشی بفرستد تا راز شاهزاده را فاش کند و گناهش را بنمایاند . لیکن در همین هنگام خودرسان سیگانه از یکسوی ، و شاه آژیس اسپارتی و مهان آن سامان از سوی دیگر، به لیزاندر فشار آوردند که الکی بیادیس را بسزای کارهای ناروایش بکشد . وی هم پیامی به فرنه بازو فرستاد و او را از خواهش مهان اسپارت – که دوستان کورش بودند – آگاهانید . فرنه بازو نتوانست دوستان کورش را از بهر آن آثنه ناسپاس برنجاند ، و چندتن از یارانش را بکشتن او فرستاد .

اینان خانه الکی بیادیس را سوتند و وی نیز در میان آتش نابود شد . پلوتارخوس نوشه است : « گروهی برآند که الکی بیادیس دختر زیبائی را از خانواده آبروندی ربوده بود . برادران آن دختر شبانه بسر الکی بیادیس ریختند و وی را با خانه اش به آتش کشیدند . » چنین بود فرجام کار الکی بیادیس خودپرست، بدنام یاوه سرائی که شرم نمیشناخت ، و هوشمند فریبکاری که این باش از نیر نگ تهی نمیماند <sup>۳۰</sup> .

در اینجا رواست که درباره دو تن از یونانیان همراه کورش بیشتر سخن برانیم . نخستین یکی از سرداران او سوفینه تووس Sophinetus آرکادی بود که کتابی درباره لشکر کشی کورش نوشت و در آن آنچه را که بر سر وی و یارانش رفته بود شرح داد . لیکن بد بختانه نوشه وی از دست رفته است ، تنها یکی از نویسنده‌گان که ن از کتاب وی بھر هند شده ، و کتاب آن نویسنده را دیودروس دیده است و از آن سود جسته . بنابراین گمان میکنند که در هر جا روایتهای دیودروس و گز نفن دیگر گونی دارد ،

مأخذ دیودوروس از نوشتة سوفینه توسرچشمه گرفته<sup>۳۱</sup>

دومین، گزنفن آتنی، پسر گرولوس *Gryllus* بود، از خاندانی  
بزرگوار و سوار کار. از جوانشین چیزی نمیدانیم جز آنکه  
وی از دوستان و شاگردان هوشمند سقراط (سکراتس) فیلسوف نامی یونانی بوده  
است، و چندی در سپاه آتن خدمت میکرده. وی مردی بود پرکار، خردمند،  
پهلوان منش، نظام دوست، قانون ستای و دادگر. کتابهایش نشان میدهد که از هنر  
سازماندادن، فرمانی کردن، سپهبدی و نوشتمن تاریخ برخوردار بوده است، و نیز  
منطق و فلسفه میدانسته، و سوارکاری چیره دست و نخبیز گیری کار آزموده  
بشمار میآمده<sup>۳۲</sup>. گزنفن با پروکسنوس دوستی گرمداشت، و هنگامیکه این سردار  
به گرد آوری مزدوران جنگی آغاز کرد، نامهای به گزنفن نوشته، و اورابه آمدن  
نژدکوش و خدمت کردن در زیر درفش وی فراخواند. گزنفن هوا دار اسپارتیان بود  
و در آن چندان بد خوش نمیگذشت، و «خودسران سی گانه» ارزش مردانی چون  
وی را نمیدانستند این بودکه پروکسنوس دوستش گزنفن را یاد آوری کرد که اگر به  
خدمت کوش آید بسود وی خواهد بود، چه آن شاهزاده بهوی بیشتر از هم میهناش  
مهر بانی خواهد نمود. گزنفن با استاد خود سقراط رای زد که چه کند. استاد اورا  
گفت: «برو از کاهنان پیشگوی بتخانه دلفی the Delphic Oracle راهنمائی خواه،  
و هر چه خدایان نیک دیدند، آن کن». گزنفن به دلفی رفت، لیکن چون پیشاپیش  
دل در پیوستن به کوش بسته بود، بجای اینکه از کاهنان بپرسد: آیا نزد کوش بر روم  
یانه؟ پرسید: «از بهر تندرستی و کامیابی ام در سفری که در پیش دارم، برای کدامیک  
از خدایان باید قربانی کنم؟» کاهنان پاسخ دادند: «برای زئوس Zeus پادشاه  
خدایان» گزنفن این جواب را نزد سقراط بازآورد، و استاد با آنکه از شیوه پرسش

31 – Tarn, op. cit. , 8, n. 2.

32 – Oxf. Cl. Dic. , 962 f. ; ۱۳۱ تا ۱۱ ص رکز بزرگ .

شاگردش دلخور بود – اوراگفت آنچه که خداوند صلاح دانسته انجام ده .  
 گز نفن برای زئوس قربانی کرد، و بارش را برداشته به افسوس *Ehesus* و از آنجا بساردیس رفت . پروکسنوس یکراست اورا پیش کورش بردو بشناساید . شاهزاده از دیدنش خشنودی نمود ، و درخواست که تا پایان سر کوبی پی سیدیان باوی همراه باشد .

گز نفن که شاهزاده را سخت پسندیده بود ، فرمان بردو بی آنکه پاییگاه سرداری پیذیرد ، بنام یکی از دوستان پروکسنوس ، به سپاه کورش پیوست .<sup>۳۲</sup>

سارهان سپاه  
یونانی

چنان‌که آورده‌ام جنگ‌گاوران مزدور یونانی از دیر باز گردان‌فرازان ایران را خدمت می‌کردند . لیکن لشکر کورش بزرگترین سپاه مزدوری بود که تا آن زمان یک تن را خدمت کرده بود ، و مرد هنرمند سپاهی می‌خواست که آن رزم آوران را – که گاهی باهم دشمنی خانوادگی نیز داشتند – به زیر یک درفش درآورد و منظم و بسامان نگهدارد . بگفته گز نفن بیشتر این مزدوران برای آن نزد کورش آمده بودند که آن شاهزاده نامی و بزرگوار را ، و منش‌های آزادانه و پهلوانیش را می‌ستودند ، نه آنکه نیازمند نان شب باشند . حتی گروهی از آنان بندگان خود را هم آورده بودند ، و یا برای این لشکر کشی – که می‌پنداشتند برای سر کوبی پی سیدیان است پول پرداخته بودند ، و دسته‌ای از آنان زن و فرزندان را رها کرده به کورش پیوسته بودند . البته همه‌ای نان امیدداشتند که یس از کامیابی توانگر شوند ، زیرا همه شنیده بودند که سپاهیان مزدوری که تا آن زمان کورش را خدمت کرده بودند ، خوشبخت و بی‌نیازند .<sup>۳۳</sup>

از هر صد تن مزدور یونانی گروهی بنام لک سس *Loxos* درست می‌شد (ولی در سپاه منن *Menon* هر لک سس یک گروه ۵۰ تائی بود) ، و هر لک سس چنداین نو می‌باشد .

33 - Xenophon, *Anabasis*, III, 1: 4 - 11

34 - ibid., I, 9: 7 - 10; cf. I, 4: 12.

Enumotias داشت، اما نمیدانیم در هر این موتیاں چند تن خدمت میکردند.<sup>۳۵</sup> هزد هر جنگاور در ماه یک داریوشی (سکه زرین هخامنشی) بود که در پایان ماه میباشد بدو داده شود<sup>۳۶</sup>، لیکن گاهی هنگام پرداخت دیر میشد، و سربازان به لندلند میافتدند. خوراک روزانه لشگریان به رایگان داده میشد، و آنرا از جایهای که گذرشان میافتاد فراهم میآوردند.<sup>۳۷</sup> اما کورش با روبنه گرانی به مراد اداشت تا اگر روزی به تنگنا افتاد، سپاهش گرسنگی نکشد<sup>۳۸</sup>، و همواره به رزم آورانش نوید میداد که پس از پیروزی ایشان را پاداش یا خلعت خواهد بخشید<sup>۳۹</sup>. شاهزاده، که هیچیک از دوستانش را از باد نمیبرد، پیش از راه سپاری بسوی ایران، خوب شاؤندان کار آمد و وفادارش و دوستان بر از ندهاش را پایگاه بلندداد. ارتیمس را که از بستگانش بود، و یکی دیگر از نزدیکانش را، فرمانبر اوئی لودیه و فریگیه داد، و دوست هصریش تموس را فرماندار ایونیه کرد، و پارسیان دیگر را سرداری سپاه بخشید.<sup>۴۰</sup>

کار سازی  
اردشیر  
نمیدانست که دیگر از نزدیکانش را، فرمانبر اوئی لودیه و فریگیه داد، و دوست هصریش تموس را فرماندار ایونیه کرد، و پارسیان دیگر را سرداری نه سرکوبی پی سیدیان، تنها کلئیار خوس و چند تن از گردنه فراز اترین سرداران

35 - Parker,, op. cit, P. 35f.

36 - Xenophon, *Anabasis*, I, 3: 12; cf, I, 2: 12.

37 - Parker, loc. cit.

38- cf. Xenophon, *Anabasis*, I, 7.

39 - ibid., I, 2 ff.

40 - Diodorus, XIV, 19 :6, 12.

41 -Xenophon, *Anabasis*, I, 1: 8

کورش، مانند پروکسنوس، تموس، منن، کزنياس و سوفینه توں از نقشه او آگاه بودند لیکن دستور داشتند که با سر بازان دراين باره سخنی نگويند<sup>۴۲</sup>. در اين هنگام چيس فرنه بهدر بار رفته بود و اردشیر را هشداری داده. شاهنشاه هخامنشی کوشید که اگر بتواندريشند اين شورش را با کشتن کورش از بین برافکند، بنابراین فرستاده‌ای نزد اهورويندت به (يوناني اراتناس *Oroentas*) شاهزاده هخامنشی گسيل داشت و فرمانروائي سارديس را به دادو بفرمود تا با کورش بجنگ پردازد و پيش از آنکه سپاهيان مزدور کورش دررسند، او را ز ميان بردارند. اهورويندت پادگان سارديس را به زير فرمان آورد و هنگاميکه کورش به شهر بندان ميليتوس سرگرم بود، برای کارزار آماده شد. کورش بى درنگ برس اهورويندت تاخت و اورا درهم شکست. وی از کورش زنهار خواست و سرفرامنبرداری پيش آورد. کورش که جنگاوران را دوست ميداشت، آن پهلوان نامي را بخشيد، و در سپاه خود پايگاه سرداری داد<sup>۴۳</sup>.

دشواريهای  
کورش

نقشه کورش آن بود که باتندی و گستاخی لشکر بتازد تا پيش از آنکه اردشیر به فراهم آوردن سپاه گرانی کامياب گردد، به وی رسیده کارش را بسازد. برای انجام چنین نقشه‌ای ميبايس است هم دلاور و تخشابود و هم از هنر سرداری و سپهبدی بر خوردار، و کورش از اين هنرها چيزی کم نداشت. برای آنکه تيز هوشی و پهلواني شاهزاده را بهتر پديدار کنيم جای آن است که نمونه‌اي از دشواريهایي که در راه او بود، باز گوئيم.

۱ - کورش در هر ماه دست کم ۴۰۰۰ داريوشی یعنی تقریباً برابر ۳۱۰,۰۰۰ گرم<sup>۴۲</sup>

تومان امروز، برای مزد سپاهيان و خواروبار آنها ميبايس است بپردازد.<sup>۴۴</sup>

42 - *ibid.*, I, 7.

43 - *ibid.*, I, 6: 1-11, cf I, 9:29.

44 - *ibid.*

44 - یعنی ۳۳۰۰۰ گرم (  $\frac{1}{4} \times ۶۶۰۰۰$  ) یا ۴۰۰۰۰ مثقال ۳۵ تومانی.

بیشتر اندوخته‌وی در راه بسیج سپاه و ناوگان ، و خرسند داشتن دوستانش خرج شده بود ، ولی از هر راهی که شده این پول را میباشد فراهم کند ، و گرنه مزدورانش از پیش رفتن و یا جنگیدن خود داری میکرند . چاره این دشواری آن بود که بکوشد تا فرمانداران و شهر بانان سر راه را هوا دار و با جگزار خود کندواز آنان خواربار و پول بستاد .

۲ - سپاه گران و سنگین اسلحه کورش از کوهها و بانهایا کوره راههای متوات است گذشت ، و ناچار میباشد شاهراه کاروانی ساردیس - تارسوس Tarsus - ایسوس Issus - میریاندروس Myriandrus را به پیمایدوبه رود فرات رسد ، و دردشت بین النهرين - در هر جا که اردشیر برگزیند - جنگ کند . سرتاسر این راه را پشتیبانان اردشیر زیر پای داشتند و میتوانستند هر جا که بخواهند سر راه بر کورش به بندند ، لیکن چهار گذر گاه بود که اگر هر یک را با سپاه کوچکی پاس میداشتند ، یا کورش در مانده میشد و لشکر کشی اش به ناکامی میانجامید ، و یا پیش رفت چنان کند میگشت که چنگاوارانش بیجان میآمدند ، اوراخوار گذاشته میگریختند ، واردشیر میتوانست تنها گیرش آورده درهم بشکند . از آن چهار گذرگاه یکی دروازه کیلیکیه بود ، و دومی تنگه جنه Janah - که میان کیلیکیه و شهر میریاندروس Myriandrus میبود - و سومی تنگه بیلان Beylan - که شهر نامبرده را به سوریه میپیوست ، و چهارمین هر جا که کورش از رود فرات میخواست گذشت .<sup>۴۵</sup>

۳ - کورش سپاه بزرگی به مرأه داشت و میخواست که باشتاب راه به پیمایدبا اینمه از چنگاوارانش میباشد پرستاری و نگهداری کند ، خواربار و مزدان را نیک به پردازد ، و آنها را از پراکنده گشتن باز دارد ، و نگذارد که تنگی و سختی بینند ، و یا جاشان را بیهوده در بازنده .

۴ - چنگاواران مزدور کورش نمیدانستند که وی بجنگ اردشیر میورد ،

---

۴۵ - از این گذرگاهها در فصل دیگری سخن خواهیم راند .

نه به سر کوبی پی سیدیان ، و بیم آن میرفت که چون رازش از پرده بیرون افتاد، از ترس کمانداران و سواران اردشیر، به همکاری باوی تن در ندهند، و ۱۳ هزار جنگجوی کارآزموده (دستان دیگر کورش با ۵۰۰۰ تن مزدور دیگر در راه بودند) را فریقتن و از مرز یونان به میان ایران بردن ، دل شیر میخواست وزیر کی رو باه . از سوی دیگر ایرانیان همواره یونانیان را دشمن داشته بودند ، و دشوار بود سپاه گرانی از یونانیان را با گروههای انسانیان زیر یک درفش درآورد . از اینها گذشته خود آن مزدوران نیز تادیر و زبری کردیگر تینه میکشیدند و باهم در جنگ بودند ، و منظم و بسازمان نگهداشتند چنانی سپاهی کار آسانی نبود ، بویژه که سرداران کورش نیز چندان از یکدیگر دلخوشی نداشتند ، و کورش هم چندان پولی در کیسه نداشت ، و دور نبود که روزی سر بازانش از کار و امامتند و سر به شورش بردارند .

کورش از اینهمه دشواری نهرا سید و مردانه پیش رفت ، و کار آئی کورش چاره اندیشی اش هنرمندانه بود . وی تموس ، دریا سالار خود را بفرمود تا از ناوگان اسپارت یاری جسته ، آنگاه به سوی کیلیکیه بادیان بر کشد تا اگر فرمانروای آن سامان بهاردشیر و فادر مانده ، سر راه کورش را در گردنده دشوار گذر کیلیکیه بست ، به کناره آید و سر بازان کورش را بر دارد و در پشت آن دروازه ، و در دل سر زمین کیلیکیه پیاده کند ، و بدینگونه پادشاه آن کشور را به فرمانبرداری ناچار سازد . برهمن سان اگر پشتیبانان اردشیر تنگه های جنه و بیلان را میبستند ، ناوگان کورش میتوانست سپاه زمینی را از بالای گذرگاه جنه برداشته ، در پائین در بند بیلان پیاده کند ، و بودن آن تنگه ها و نگهبانان پارسی را بیهوده سازد .<sup>۶۴</sup> اگر کورش میتوانست بریکی از فرمانبرداران اردشیر – مانند پادشاه کیلیکیه و یا شهربان فنیقیه و سوریه – دست یابد ، به پول هنگفتی که در گنج وی خفته بود ، چنگ میتوانست انداخت و کارش به سر و سامان

میرسید . بنابراین هنگامیکه در آغاز بهار ۱۴۰۰ پ.م. با ۸۶۰۰ یونانی و گروهی ایرانی از سارديس برداشته بسوی کيليكيه برآه افتاد ، نخستین انديشه اش آن بود که هر چه زودتر به تارسوس برسد و فرمانروای کيليكيه را با خود ياروهم پيمان سازد ، و برای سير و خرسند نگهداشتمن سپاهيانش ، گروه انبوهی گردونه بارکش به مرآه برد تا خواربار مردان و ستوران همواره تازه و در دسترس باشد .<sup>۴۷</sup> و گروهی از جنگاورانش را رها کرده بود تا همسر و کنیزان خود را به مرآه بیاورند ،<sup>۴۸</sup> و خودش نیز دو همدم و دلنواز خویش را به مرآه میبرد .<sup>۴۹</sup> نام و آزادگی کورش برای منظم نگهداشتمن سپاهش بس بود ، بویژه که هم یونانیان او را میستودند و هم ایرانیان ، و چون وی جوان فرزانه‌ای بود ، بر همه دشواریها چیره آمد ، چنانکه بازخواهیم نمود .



47 - A. Bucher, L'Anabasis des xenophon, retraite des dix mille, avec un commentaire historique et militaire, Paris – Nancy (1913), 86 ff.

48 - Xenophon, Anabasis,

49 - ibid. , I, 10:2.

## فصل هشتم

### لشکر کشی کورش

از ساردیس شهر تا رودمئاندر Meander بیست و دو فرستخ را به بود. کورش این را کیلیمکیه را سه روزه پیمود، و از پلی که با بهم بستن هفت بلم بر روی رود بسته بودند، گذشت و بس رزمین فریگیه رسید. از رود مئاندر تا شهر توانگرد بزرگ کلسا Colossae هشت فرستخ میشد و کورش آن راه را یکروزه در نوردید.<sup>۲</sup> و هفت روز در کلسا بماند تامنن تسالی Menon the Thessalian با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زره و فراغ سپر و ۵۰۰ تن پیاده روزین دار سبک سپر که اریستی پوس بد و سپرده بود به شاهزاده پیوست.<sup>۳</sup> آنگاه بسوی کلینا Celaenae براه افتادند. از کلسا تا کلینا ۲۰ فرستخ راه بود، و کورش آن راه راسه روزه بپیان برد. کلینا از شهرهای بزرگ و آباد فریگیه بود و یکی از نشستنگاههای کورش بشمار میرفت. شاهزاده در آنجا کاخ بزرگی

۱- ن. ک. بالاتر، ص ۹۳ همین کتاب

2- Xenophon, Anabasis, I,2:5.

3- ibid., I,2:6.

وفردوس خرمی داشت که هرگاه میتوانست، برای نخبیر و آسایش بدانجا میشد. در همین شهر خشایارشا در بازگشت از یونان کاخ بزرگ و باشکوهی و باروی بلند و استواری برآورده بود که نشستنگاه گماردگان شاهی شمرده میشد.<sup>۴</sup> کورش در کلینا ۳۰ روز ماند تا سپهبد یونانیش کلثارخوس بدوبیوند. سرانجام هم این مرد با ۱۰۰۰ پیاده سنگین زره فراخ سپر و ۸۰۰ پیاده تسالی، همه‌رو بین دارسبک سپر، و ۲۰۰ تیر انداز کرتی Cretan در رسید، و در همان هنگام سوزیس Sosis سیراکوسی با ۳۰۰ پیاده سنگین زره فراخ سپر به کورش پیوست و آژیاس Agias آرکادی ۱۰۰۰ تن از همان پیادگان با خود بیاورد.<sup>۵</sup> چون کورش آماده راه سپردن شد، جنگاوران یونانیش را بفردوس خود فرآخواند و بشمرد، و شماره آنان چنین آمد: ۱۰۶۰۰ پیاده سنگین زره فراخ سپر، و ۲۳۰۰ پیاده سبک اسلحه.<sup>۶</sup>

از کلینا تا شهر پلتا Peltae ده فرسخ راه بود و کورش آنرا دوروزه پیمود، و در آنجا سه روز بیاسود. هم در آن شهر بود که کز نیاس برای زئوس Zeus قربانی کرد و جشنی گرفت و بازیگران در پیشگاه کورش هنرمندیها کردند.<sup>۷</sup> از آنجا دو روزه دوازده فرستنک راتا شهر کرامن-اگرا Keramon - که در مرز فریگیه بود پیموده، بشهر کیستر و پدین Cystru - pedion در آمدند و پنج روز بماندند.<sup>۸</sup> کورش کوشش فراوان داشت که سر بازانش در آسایش بسر برند، از این روی همه‌گونه خوار و بار برایشان فراهم آورده بود و یا می‌آورد، لیکن تاسه ماه بدیشان مزدی نداد زیرا که پولی نداشت، و هر چه که در گنجش بود در راه سر بازان و خوارو بار آنها ومزد سر بازگیری رفته بود. هرگاه که مزدوران جنگی برای گرفتن ماهیانه

4- ibid., I, 2: 7f.

5- ibid., I, 2:9.

6- ibid.

گرفن گوید یا زدهزاد هو پلیت و دوهزار پیله تست، اما وی از خرد ها چشم پوشیده است.

7- ibid., I, 2:10.

8- ibid., I, 2: 11.

خود بچادر وی میرفتند، نویدشان میدادکه بزودی ایشان را توانگر و آسوده خواهد کرد<sup>۹</sup>. در این میان ناوگان نیرومند کورش بسوی آبهای کیلیکیه میرفت و سوئن - نسیس Syennesis پادشاه آن سامان در هر اس افتاده بود، اگر بهاردشیر و فادار میماند و در بر ابر سپاهیان زمینی کورش در می ایستاد، از نیروی دریائی کورش زیان میدید و نمیتوانست در دو جا بجنگد، اگر هوای کورش را میگرفت آینده اش بپیروزی شاهزاده بستگی میافتد. چون سوئن نسیس از راز کورش بوبده بود، برای آنکه هوای هر دو هم اورد را داشته باشد، از یک سوی یکی از پسرانش را بدربار فرستاد تا اردشیر را از کار سازی کورش و شماره سپاهیان وی آگاهی دهد، و بیافراید که وی در دل پشتیبان اردشیر است و از پشت سر بکورش خواهد تاخت<sup>۱۰</sup>، واژسوزی دیگر همسر خود اپیاکسا Epyaxa را به پیشواز کورش فرستاد. این بانو با پاسداران فراوان و گنج هنگفتی بشاهزاده رسید و چنان ازوی خشنودی یافت و او را بیسنديد که گنج خود را بکورش سپرد<sup>۱۱</sup>.

کورش نه تنها مزد سه ماهه سربازان را پرداخت، بلکه بهریک از آنان ۳۰ داریوشی (سکه زرین هخامنشی) برای ماه آینده نیز بداد<sup>۱۲</sup>. چون وی تاکنون شورش خود را آشکار نکرده بود سکه نمیتوانست زد، اکنون که رازش کمایش از پرده بیرون میافتد و میرفت که تاج را از برادرش بستاند، بضرب سکه دست زد. از سکه های زرین کورش تنها دو دانه در دست است، یکی در موزه بریتانیا نگهداری میشود و دیگری در لوور Louvre . آنکه در موزه بریتانیا میباشد ۸/۲۰ گرم وزن دارد و آنکه در لوور است ۴۶/۸ گرم. در روی این سکه ها پیکر کورش دیده میشود، وی جوانی می نماید بیست و اند ساله، با چهره پاک و تراشیده و چشمان درشت و بینی راست کشیده و

9- *ibid* , I, 4 ff.

10- *ibid* , I, 2: 12; Diodorus , XIV, 20:2f.

11- Xenophon, *Anabasis*, I, 2:11f.

12-*ibid* , I, 2:12; cf.I, 3:21.

اندکی کج و باچانه استخوانی و گردن بلند، زلفانش را بشیوه پارسیان آنروز فرزده است و پیشتر سرانداخته، کلاه استوانهای ساده سربازان پارسی را بر سر هشته است و بالاپوش مادی پوشیده؛ دریکدست کمانی دارد و در دست دیگر نیزه‌ای که ته آن گلولهای زرین است. این چنین پوشال و جنک افزارها ویژه تیراندازان و پیادگان ایرانی بود، و در روی بیشتر سکه‌های هخامنشی دیده می‌شود. هنرمند برای نشان دادن چابکی و حالت حمله سرباز پارسی، پیکره شاهرا در هنگام دویدن مینمود. در پیشتر سکه کورش، درسوی چپ، سر و گردن پن Pan، یکی از خدایان یونانی را، باریش و شاخ نموده‌اند.<sup>۱۳</sup> پن خدای کشت و باروری و چوپانی بود، و پسر هرمس Hermes و هردوی اینان در همه جای یونان زمین، بویژه در آرکادیا Arcadia که در پلوبنزووس بود. پرستیزه می‌شدند،<sup>۱۴</sup> از این روی شگفت نیست که در پیشتر سکه کورش - که اینک سپهبد پلوبنزووسیانش می‌توانستی خواند - پن را نموده باشند. این در دلگرم کردن و شاد داشتن یونانیان مزدور کورش نفوذ بسیار می‌توانست داشت، بویژه که این سکه‌ها بیشتر برای پرداخت مزد یونانیان زده می‌شد.

باری کورش از کیستر و پدین تاتیمبریوم Thymbrium را کورش و شاهبانوی که ده فرسنگ بود دوروزه پیمود، و فاصله اینجا تا تیریوم کیلیکیه Tyriaeum را - که ده فرسنگ می‌شد - دو روزه در نوردید.

وی در تیریوم سه روز بماند، و در آنجا بود که شاهبانوی کیلیکیه خواهش دیدن یک نمایش جنگی کرد. کورش یونانیان را فرمود تا با آئین خود رده بر کشند، و آنان چنان کردند، منن درسوی راست، و کل ایارخوس درسوی چپ، و دیگر ان در میان سپاه جای گرفتند. کورش در گردونه جنگی نشست و با شاهبانو - که در گردونه

13 - F. G. Hill, Cat. of the Greek Coins of Persia, . in the British Museum, London (1922), PP. cxxv-cxxvi cxxvii, 156.  
14 - Oxf. Cl. Dic., P. 640.

دیگری بود سپاهیان ایرانی و یونانی را سان دیدند، و پس از رده بندی ایرانیان، کورش یونانیان را بفرمود تا باشندن آوای کرنای، یکباره و هماهنگ به سوی ایرانیان تازند، و یونانیان چنین کردند، سربازان سبک اسلحه ایرانی، که در برابر فشار سربازان سنگین زره فراخ سپری یونانی قاب نمیتوانستند آورد، جای تهی کردند، و کورش که میدانست این بازی نمونه‌ای برای جنگ با ایرانیان هوا دار اردشیر خواهد بود، شادمان گشت، و شاهبانو نیز از تندی و تیزی سپاهیان یونانی کورش زبان بهستایش گشود.<sup>۱۵</sup>

از تیریوم تا شهر ایک نیوم *Iconium* – که در مرز فریگیه افتاده بود – ۲۰ فرسنگ میشد، و کورش آن را سه روزه پیمود. آنگاه پس از آسایش سه روزه‌ای بازبراه افتاد. از این هنگام وی به سرزمینی پایی میگذاشت که از آن او نبود، و فرمان وی نمیبرد. بنابراین هنگام گذشتن از لیکنویا *Lycaonia* دست سربازان را برای تاراج بازگذاشت.

پس از پنج روز راه پیمائی و در نور دیدن ۳۰ فرستخ راه دشوار، اپیاکسارا به کیلیکیه روانه کرد، لیکن از آنجا که میدانست سپاه کوچکی میتواند در بندهای آن سامان را برآورده بندد و بیمداشت سوئن نسیس چنان کند، منن قسالی را باگرهی از سر بازانش، به بهانه همراهی با شاهبانو، از راه لاراندا *Laranda*، به تارسوس *Tarsus*، پایتخت کیلیکیه، فرستاد تا اگر پادشاه آن سرزمین دروازه‌های کشورش را برآورست، سردار کورش بتواند از پشت سر، و با کمک نیروی دریائی، به سوئن نسیس بتازد، و راه را برای کورش بگشاید.<sup>۱۶</sup> کورش سراسر کاپادوکیه *Cappadocia* را زیر پای نهاده پس از پیمودن ۲۵ فرسنگ به شهر آباد دنه *Dana* رسید و سه روز بیاسود. هم در اینجا بود که وی بیغ فرنه، از پارسیان نام بردار زیر فرمانش، را بایکی

15 - Xenophon, *Anabasis*, I, 2: 13 - 19.

16 - ibid., I, 2: 20 f. ; Diodorus, XIV, 20: 1 f.

دیگر از آنان نابود کرد، زیرا که آنان فریب اردشیر را خورده آهنگ جان شاهزاده را کرده بودند<sup>۱۷</sup>.

راه ورود به کیلیکیه از سوی کاپادوکیه، گردنای بود به درازی ۲۰ استاد (Stade) نزدیک ۱۲۰۰ متر) در میان دو کوه سر با آسمان کشیده، و سر بالائی بسیار تیزی داشت، و باریکی این تنگه چنان بود که شتر با بار از آن نمیتوانست گذشت. از میان آن دو کوه تا راهی که از گردنای میگذشت، دیوارهای استوار و بلند بر آورده بودند، و درجایی که این دیوارها، در روی راه گردوندرو، بهم همیسرید، دروازه بر نجین و سبیری ساخته بودند که بر کیلیکیه بازمیشد. اگر در بالای گردن، گروهی می‌ایستاده و راه را می‌بست، گذشتن از آن بی‌اندازه دشوار و یا ناممکن میگشت<sup>۱۸</sup> سوئن نسیس آن بلندی را گرفته بود و میخواست راه کورش را بیندد، لیکن دریافت که آن جوان‌های شاهبانو ایاکسا، به کیلیکیه فرستاده است و از سر بازارش را، به بهانه همراهی شاهبانو ایاکسا، به کیلیکیه فرستاده است و بدینسان پشت سر آن دروازه را گرفته، و هم نیروی دریائیش را به سوی کناره‌های کیلیکیه روانه کرده است، و بیم آن می‌رود که کار بر خاندان سوئن نسیس سخت شود. بنابراین پادشاه چاره‌ای جز جای تهی کردن ندید و آن در بند دشوار گذرناگر فتنی را به کورش و اگذار و با گروهی از مردم تارسوس به کوه‌های کنار شهر گریخت<sup>۱۹</sup>

کورش در کیلیکیه از آنجا بود، آسوده و بی‌دشواری از در بند گذشت و چهار روز در دره سرسبز و خرمی راه پیمود و پس از در نورد دیدن ۲۵ فرسنگ به پایتخت آباد و بزرگ کیلیکیه، یعنی تارسوس، درآمد.

17 - Xenophon, Anabasis, I, 2: 20.

18 - Diodorus, loc. cit., Tarn, op. cit., p. 6.

19 - Xenophon, Anabasis, I, 2: 21.

منن پنج روز پیش به شهر رسیده بود و لیکن ۱۰۰ تن از سر بازانش در راه از دست رفته بودند، از این رو جنگاوران یونانی اندوهناک و خشمگین، سراسر شهر و کاخ شاهی را تاراج کردند. کورش پس از رسیدن به شهر بارها پیام‌سازش بدسوی سوئن - نسیس فرستاد و آرزوی دیدارش را کرد، لیکن وی نمی‌آمد و می‌گفت، من در برای بر سروران تو سر خم نکرده‌ام، تاچه رسد به تو. سر انجام زن وی دلش را با کورش گرم کرد، و پادشاه پس از پیمان گرفتن از کوزش - که در پیمان نگهداری در جهان نامی بود - به دیدار او آمد، و گنج هنگفتی به او پیشکش کرد. کورش هم بدروی هدیه‌هایی داد که در دربار ایران نشاند سر فرازی بشمار میرفت: اسبی بازین و لگام زرنگار تیغی و طوقی و بازو بندھائی، همه از زر و یک بالا پوش ایرانی، و باوی عهد بست که سر زمینش از آن پس تاراج نخواهد شد، و وی می‌تواند هر یک از بندگان بتاراج رفته خود را، هر جا که دید، باز بستاند.<sup>۲۰</sup>

در قارسوس سر بازان کورش بو بر دند کدوی بجنگ اردشیر می‌رود، و شکوه و درشتی آغاز کردند که مابرای جنگ با پی سیدیان و چیس فرننه آمدیم نه از بهر ستیز با شاه بزرگ. کلئار خوس کوشید که آنان را با خشم وزور برآه اندازد، لیکن برآو بشوریدند و سنگبارانش کردند، چنانکه بسختی جان بدربرد، و چون از تندی سودی ندید، بالشک و ناله، چنان از وفاداری و جوانمردی کورش واینکه چگونه ایشان را به نگام نیاز یاری‌ها کرد، سخن گفت که گروهی از سر بازان آماده انجام فرمان وی شدند. پس از آن کلئار خوس ایشان را گفت که رعاکردن کورش نمک نشناصی است و پشت پازدن به آینده‌ای روشن و پر از بهرمندی، و بیم آن میرود که اگر نافرمانی کنیم کورش با سپاهیان ایرانیش بر مابتازد. چون خود کورش هم در این میان پیامداد که وی برای سر کوبی ابر کماس Abrocomas فرماندار سوری میرود، نه برای جنگ با اردشیر، و هزد ها ماهیانه سر بازان راهم به ۴۵ داریوشی (سکه‌زین

هخامنشی ) بالا برد، آز و جنگجوئی برترس یونانیان پیشی گرفت و پس از ۲۰ روز آسایش در تارسوس، بسوی سوریه و بین النهرین به راه افتادند<sup>۲۱</sup>.

از تارسوس تا روپساروس Psarus ده فرسنگ بود، و کورش

آنرا دوروزه پیمود. از آنجا تا رود پیراموس Pyramus

پنج فرسنگ همیشد، و آن را هم یکروزه در نوردید.

آنگاه دوروز دیگر برفت، و ۱۵ فرسنگ پشت سر گذاشته به ایوس Issus، در

مرز کیلیکیه و سوریه، رسید که شهری آبادان بود بر کنار دریا و میان کوههای بلند با گردنه‌های باریک. کورش در ایوس ۳ روز بیاسود<sup>۲۲</sup> و ناوگانش در اینجا

بدو رسید، و ۷۰۰ پیاده سنگین اسلحه‌ای که مهان اسپارت به سرداری خیریس فوس

لاسمنونی بر ای شاهزاده فرستاده بودند، پیاده شده به کورش پیوستند.<sup>۲۳</sup>

در ایوس ۴۰۰ تن از پیادگان سنگین اسلحه فراغ سپر از مزدوران جنگی ابر کماش

فرماندار سوریه که بتازگی او را رها کرده بودند، به کورش پیوستند.<sup>۲۴</sup>

کورش فاصله ایوس تا «دروازه‌های سوریه» را که پنج فرسنگ بود یک روزه

در بوردید. دروازه‌های سوریه مشتمل بر دو تنگه بارودار بود، یکی بنام Janah

در میان مرز کیلیکیه که بوسیله سربازان سوئن نسیس پاسبانی میشد، دیگری

بنام تنگه بیلان Beylan که در مرز سوریه واقع بود. در میان این دو تنگه دشت

کوچکی بود که ۳ استاد ( نزدیک ۶۰۰ متر ) درازا داشت و سه سوی آن را کوه

گرفته بود و طرف غرب آن به دریا میرسید. اگر کسی میخواست از کیلیکیه به

سوریه برود میبایست از این دو دربند بگذرد، که خود دشوار گذر بود و برای

تنگه‌های  
دشوار‌گذر

21 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 1ff ; Diodorus, XIV, 20: 4 - 5.

22 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 1 f.; Diodorus, XIV, 21: 1.

23 - Diodorus, loc. cit.; Xenophon, Anabasis, I, 4: 1-3.

24 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 3.

استورتر کردن آنها ، دیوارهای بلندی در کنار کوهها ، و نزدیک به راه گردونه‌رو برا آورده بودند و در تئاترین و دشوار‌گذرترین جایها ، دروازه‌های برنجین هم ساخته بودند.<sup>۲۵</sup> اگر ابرکماس از دروازه‌های سوریه پاسبانی میکرد یا کوش نمیتوانست از آنها بگذرد و یا شکستن آن سدها چندان وقت میگرفت که فرصت از دست میرفت ، از دشیز همیتوانست بهترین جنگاوران کشور را برای کارزار آماده کند . برای همین بود که کوش ، از راه چاره‌اندیشی ناوگانش را به ایوس خوانده بود ، تا اگر نتوانست از دروازه‌های سوریه بگذرد ، جنگاورانش را برکشی بنشاند و از راه دریا به دشتی که میان دروازه‌ها بود بیاورد ، و نیز به آنسوی هردو دربند نیرو بفرستد و با دورزن آنها در پشت سردممن پیاده‌گردد و از پایش در افکند . لیکن همینکه ابرکماس از رسیدن کوش به کیلکیه آگاه شد ، جای تهی کرد و آن دربندهای دشوار گذر بدست کوش افتاد و راه فنیقیه و سوریه بر او بازگشت.<sup>۲۶</sup>

چون شاهزاده دریافت که آنچه وی از ناوگانش میخواست ، با بازماندن «دروازه‌های سوریه» انجام پذیرفته است ، تموز دریاسalar را بفرمود تا به افسوس Ephesus باز گردد ، و فرمانروائی کناره‌های مدیترانه‌ای آسیای کوچک را بدو سپرد .<sup>۲۷</sup>

باری ، کوش چون دروازه‌های سوریه را بی‌نگهبان دید ، از آنها گذشت و پس از یک روز راه بریدن ، به بندر فنیقیه‌ای هیاندوس (الکساندرته Alexandretta )<sup>۲۸</sup> یا اسکندرون امروزی ) رسید و هفت روز بیاسود .<sup>۲۹</sup> در اینجا بود که کز نیاس آرکادی و پازین Pasion مگاری هر چیز سبک وزن گرانبهائی را که بدستشان افتاد

25 - ibid., I, 4: 4-6; Diodorus, XIV, 21: 2-4.

26 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 5; Diodorus, XIV, 21: 4-5.

27 - Diodorus, XIV, 21: 6.

28 - Oxf. Cl. Dic., P.

29 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 6-9.

در یک کشتی ریخته به یونان گریختند. کورش چون از کارشان آگاه شد سپهبدانش را انجمن کرده بدیشان چنین گفت: «پازین و گز نیاس مارا گذاشتند و گریختند، لیکن خودشان باید بخوبی آگاه باشند که دزدانه یا به تیزی، از دسترس من، دور نتوانسته‌اند گشت، زیرا میدانم از کدام راه و به چه سوئی رفته‌اند، و جنگاوران چابکم هم توانائی دنبال کردن و گرفتار آوردنشان را دارند، با اینهمه در پی ایشان نمی‌فرستم، مباداً کسی گوید که من از مردی که در خدمت منست، تا آنجا که بماند بهره می‌برم، و چون از خدمت من سپر آمد، او را می‌بینم و داراییش را میرایم. نه! بگذار بگریز نه واندیشه آنکه رفتارشان نسبت بهما نکوهیده تراز رفتاریست که ما با ایشان گردیدیم، جانشان را بی‌ازارد، زن و فرزندانشان را سربازان هن در ترالیس می‌پاییم، لیکن چون آن دو مرد دیرگاهی مرا بشایستگی خدمت‌کردن، آنان را از زن و فرزندانشان جدا نمی‌خواهم، و این‌ان را نزدشان خواهم فرستاد.»<sup>30</sup> این سخنان شکوهمندانه و بخردانه کورش ستایش همگان را برانگیخت و حتی آنهم که از رفتن به ایران نگران و ناخوش بودند، بجوش آمدند و با خرسندی آماده فرمانبرداری گشتند.<sup>31</sup>

کورش آنگاه چهار روز دیگر راه برید و به رود کالوس (افرین‌امروز) که در ۲۰ فرنسنگی میریاندوس بود، رسید و آنگاه از آنجاتا رود دارداکس Daradax را که ۳۰ فرنسنگ می‌شد، پنج روزه به‌پیمود. <sup>32</sup> سپس سه روز دیگر راه برید و به شهر آباد و بزرگ‌تپسکوس Thapsacus (مسکنه Meskene امروز) – که در کنار رود فرات و ۱۵ فرنسنگی رود دارداکس بود رسید. در اینجا پنج روز آرام گرفتند، و	گذشت از فرات
--	-----------------

30 - ibid., I, 4: 8-9.

31 - ibid., I, 4: 9-10.

32 - R. D. Barnett, «Xenophon and the Wall of Media, » in JHS, Vol. LXXXIII (1963), p. 3, n. 8.

کورش مزدورانش را از راز خود آگاه کرد. جنگاوران یونانی به راس افتادند و لندلند کردند و خوش برآوردند که سرداران از پیش هیدانستند و هارا فریب دادند، تا خلعتی نستانیم پیش نمیرویم. کورش که پولی در کیسه نداشت، نویدشان داد که چون به بابل رسد بهر سر بازی ۵ مینای Mina سیم (هر مینا ۱۰۰ درم بود و ۱۶۰ تومان کنوی میشد که قدرت خرید آن بسیار زیاد بود) خواهد بخشید، و مزد اورا، و خرج بازگشت اوراتایونان هم خواهد پرداخت. کورش بدینسان سر بازان را آرام کرد.<sup>۳۳</sup>

ابر کماس پس از گذشتن از رود فرات بلمهای روی رود را سوخته بود تا کورش برای گذشتن از رود به دشواری افتد. منن تسالی که بسیار بلند پرواز و تیز هوش بود، برای شاد کردن دل کورش، پیش از همه به آب زد و سر بازانش هم اورا پیروی کردند. کورش گالوس را نزد آنان فرستاد تا سپاسگذاری کند و چنین یامداد: «ای جنگاوران! امروز من شمارا میستایم، لیکن فردا کاری بسازم که ستایش شمارا بر انگیزم، اگر نه آن کنم که گفتم، پس مرا کورش نخوانند.» آنگاه خودوی به فرات زد، و آب تاسینه اسبش میرسد، ولشکر یانش پس ازاو از رود گذشتند. مردم تپسکوس کسی را بیاد نداشتند که بی بلم از رود گذشته باشد، از این روی میگفتند معجزه شده، و رود فرات به خداوند آینده خود، کورش شاه، بندگی نموده است.<sup>۳۴</sup>.

کورش از تپسکوس ۵۰ فرسنگ را نه روزه پیمود تا بکنار رودخانه اراکسیس Araxes (= ارس، نام پیشین رود خابور Khabur امروز)<sup>۳۵</sup> رسید سه روز در اینجا بیاسودند و پس از برگرفتن توشه راه برای مردان و ستوران، باز برآه افتادند<sup>۳۶</sup>، و پنج روزه،

در نور دیدند  
بین النهرين

33 - Xenophon, Anabasis, I, 4: 11-13.

34 - ibid , I, 4: 13-18.

35 - Barnett, op. cit., P. 3.

36 - Xenophon, Anabasis, I, 4:19.

سی و پنج فرستنگ را در نور دیده به کنار رود ماسکاس (*Mascas*) گمان می‌رود آبراهی بوده است که اکنون از میان رفته<sup>۳۷</sup> رسیدند، ولی همواره در سوی راست فرات راه می‌سپردند تا هم به آبادی تزدیکتر باشند و هم به راه شاهی<sup>۳۸</sup>. در شهر کرزته (*Corsote*) همان ادینیه (*Diniyye* ed امروز)<sup>۳۹</sup> - که در کنار رود ماسکاس بود - سه روز بیاسودند<sup>۴۰</sup>، سپس زاد راه برگرفته از بیابانی درشتناک گذشتند و ۹۰ فرستنگ را در سیزده روز پیموده به جایی بنام «دروازه» (به یونانی پی‌لی *Pylea* رسیدند، که آن را همان الاسود *Aswad* al و پانزده کیلومتری پائین هیت Hit دانسته‌اند، و گفته‌اند که آن «دروازه» میان بابل و آشور می‌بوده.<sup>۴۱</sup>

در این راه پیمایی یک رویداد ناگوار پیش آمد. در یکجا مردی از سپاهیان کلئارخوس دیگری را از لشکر منن بزد، و کلئار خوس را سر بازان منن سنگباران کردند، وی خشمگین گشت و آماده جنگ با منش شد، و میانجی گری پروکسنوس هم سودی نکرد. لیکن کورش از راه در رسید و نیزه بدست بمیان سپاه آمده خوشید که «ای کلئارخوس و پروکسنوس! و شما! یونانیانی که اینجایید! نمیدانید که چه آتشی بر می‌افروزید؟ آیا بر آنید که جان من و سرخودتان را بر باد دهید، اگر روزی بخت از ما بر گردد، این ایرانیانی که باشما می‌ند، شمارا بدخواه تر خواهند بود تا آنانکه برگرد اردشیر ند.» سر کلئارخوس از بادتی شد و هر کسی بجای خود رفت.<sup>۴۲</sup>.

37 - Barnett, op. cit., P.5.

38 - Xenophon, *Anabasis*, I, 5: 1.

39 - Barnett, loc. cit.

40 - Xenophon, *Anabasis*, I, 5: 1-5.

41 - idid, I, 5: 4 5; Barnett, loc. cit.

42 - Xenophon, *Anabasis*, , 5: 8-17.

کورش

وانجمان عهان

از « دروازه بابل » قاشهر بزرگ و نامی بابل<sup>۴۳</sup> راه ازمیان

دشت‌های خرم و سر زمینهای آباد می‌گذشت ، پس از سه روز

راه‌پیمانی به دوازده فرسنگی جنوب « دروازه » رسیدند<sup>۴۴</sup>

و کم کم جای پای انبوی سوار پدیدارشد ، و کورش دریافت که روز بازی با سرنوشت نزدیک آمد . پیش‌اهنگان سپاهش بدو گفتند که ۲۰۰۰ سوار ایرانی از پیش کورش پس می‌نشینند و هر چیز بدربخوری را که سر راه باشد می‌سوزانند . اهور وینت که درنهان با کورش دشمن بود درخواست که با ۱۰۰۰ سوار برود و پیش‌اهنگان سپاه اردشیر را در کمین گاهی کشاند ، در هم بشکند ، لیکن بر آن بود که آن هزار سوار را به چنگ اردشیر اندازد و بر کورش بشورد ، بنابراین نامهای به اردشیر نوشت تا او را از آن دیشه و نقشه خود بیاگاهاند ، و نامه را به یکی از دوستان نزدیک خود سپرد تا نزد اردشیر برد . لیکن آن مرد نامه را پیش کورش برد ، و راز اهور وینت را فاش کرد . هنگامی که شاهزاده نامه را خواند ، بفرمود تا اهور وینت را گرفتند و به چادر وی آوردند . سپس هفت تن از گرد نفر از ترین مهان ایرانی را که همراهش بودند ، با نجمان فرآخواند ، و سرداران یونانیش را گفت که گروهی از هوپلیت‌هارا مسلح کنند و گرد چادرش به نگهبانی بگمارند . آنگاه کلئار خوس را هم به نجمان مهان دعوت کرد زیرا هم خودش و هم ایرانیانش این سپهبد را ارجمند تراز همه می‌دانیان می‌شمردند . چون همه مهان انجمن شدند ، کورش سخن چنین آغاز کرد : « دوستان من ! از آن روی خواستم در این انجمن گرد آئید که باشما در مورد اهور وینت

۴۳ - شهر بابل ، پاینخت کشور کهن‌سال بابل زمین بود . در زبانهای اروپائی شهر را با بیان Babylon گویند و کشور را بابلیانیa Babylonia ، که نخستین را می‌توان به « بابل » ترجمه کرد و دومی را به « بابل زمین » « بابل شهر » مشابه با ایران‌زمین و ایران‌شهر ، توران زمین و توران‌شهر (= شهر توران) و حز آن .

رای زنم ، و سپس در پیشگاه یزدان و مردان روشنده ، درباره وی دادگر آن داوری کنم . پدرم این مردا بمن سپرد تا فرمانبردارم باشد . ولی وی - همچنانکه خودش معرف است - بفرمان برادرم بامن بستیزید ، و در ارگ سارادیس بماند و بامن جنگید ، چون برسش تاختم ، تابش برفت و چاره در آن دید که از درآشتی درآید ، و من نیک پذیرفتمش و باوی دست دوستی دادم . « آنگاه روی به اهور ویندت کردو پرسید : آیا از آن روز تا کنون بتوبدی کرده ام ». وی پاسخ داد : « نی ! ». کورش باز پرسید : « آیا تو ، با آنکه خودت معرفی گزندت نرسانده ام - چندی بعد نرفتی و بدشمنی با من بامیسید ایها ساختی و در قلمرو من هر آتشی که تو انتی بر نیافر وختی ». اهور - ویندت جواب داد : « بله ! ». شاهزاده گفت : « آیا هنگامی که دوباره به ناتوانی خود پی بردی ، به نیایشگاه آناهیتا<sup>۴۵</sup> پناهند نشده و نگفتی که از کرده ها پیشیمانی ، و چون پوزشت را پذیرفت ، پیمان وفاداری بمن نسپر دی و عهد دوستی از من نستاندی » .
 وی پاسخ داد : « چنین است » کورش پرسید : « پس بازگوی که از من چه بدبی دیدی که اینک برای سومین بار بدشمنی بامن کمر بسته ای « وی جواب داد : « هیچ ! » ، شاهزاده گفت « پس اعتراف میکنی که همواره بمن بدخواهی نموده ای ؟ « پاسخ داد : « چاره ای جز اعتراف ندارم » ، کورش باز پرسید : « آیا پیمان مییندی که از این پس دشمن برادرم و دست وفادار من باشی ». وی جواب داد : « ای کورش ! حتی اگر بتوانم چنان باشم که میگوئی ، پس از این همه گناه که کرده ام ، بمن اطمینان نخواهی داشت . آنگاه کورش روبه مهان کرد و گفت : « رفتار این مرد چنان بود و سخشن چنین است . تو کلئار خوس ! میخواهم شخصی از رای زنان باشی ، که در این باره داوری میکند » . کلئار خوس گفت : « رای من آنست که این مرد را زود نابود باید کرد تا پیش از این مار در آستین نداشته باشیم ، و وی نیز پیادا فرما کردارش برسد ». مهان با کلئار خوس

۴۵ - گز نهن از آرتیمیس ، خدای بانوی یونانی ، نام میبرد که در دین ایرانی برابر با آناهیتا میشود .

همدان شدند وی رای به مرگ اهورویندت دادند.

سپس کوش بفرمود تا همه برخیزند، و کمربند سردار گناهکار را به نشانهٔ محاکومیتش بگیرند، وهمه، حتی خویشاوندان اهور ویندت، چنان کردند. آنگاه تنی چنداز گماردگان آمدند و وی را یرون بر دند. مزدوران و فرمانبرداران پیشین اهورویندت چون اورا دیدند، با آنکه میدانستند بسوی مرگ میروند، آن بزرگ زاده را کرنش کردند و ارتقی (ارتهد) ، وفادارترین دوست کوش، اورا به چادر خود برد. از آن روز دیگر نه کس اورا دید و نه از سرنوشتش خبری شنید.<sup>۴۶</sup>

اردشیر و  
کارسازی جنک

در بهار ۴۰۱ پ.م. ایرانیان از اندیشه و نقشه کوش در جهانجوی آگاهی یافتند و بجنوب و جوش افتادند. گروهی که دیر باز فرمانروائی داشتند، نمیخواستند که کوش جوان و نیرومند و کارдан جای نشین اردشیر تن آسان وزن باره گردد، زیرا که وی مردمداری و شایستگی را شرط اصلی فرمانفرمایی داشتن میدانست، و بیم آن میرفت که همه‌سود جویان و خودخواهانی که نفع خودرا در سیدروزی مردم میجستند، بدست وی از پای درافتند. دسته‌ای هم بر اورشک میبرندند، یا از آغاز هواداری اردشیر را کرده بودند و اینک از کین‌جوئی کوش میترسیدند.<sup>۴۷</sup>

بزرگترین و سرشناسترین فرمانده ایران در آن روز، یعنی چیسه‌فرنه، هم از دیر باز با کوش دشمن بود، و خاندان او نیز آن شاهزاده را نخوش داشتند. گروه دیگری که نمیخواستند ایران دوباره به آبادی و نیرومندی روزگار کوش و داریوش بزرگ رسد، و می‌دانستند که کوش مردکار است و، مانند همه پادشاهان خوب و بزرگ ایران، از هنرهای مردمداری و سازمان دادن کشور و پدیدآوردن نظم برخوردار است، و در پیروی از قانون و آئین‌های نیکوی گذشتگان کوشای، پشتیبان او شده

46 – Xenophon, *Anabasis*, I, 6: 1–11.

۴۷ – شهبازی «اشکر کشی کوش جوان»، خرد و کوشش، دفتر ۲ سال دوم ص، ۳۳۶۰

بودند و کم از هرسوی بدو پیوستند، و یا درایران ماندند و چشم برآه پیروزی او نشستند<sup>۴۸</sup>. مادرش پر و شیاتی ازوی هواداری میکرد، لیکن در پسر خوداردشیر چندان نفوذی نمیتوانست داشت زیرا که چیس فرنه و خواهرش استاتیرا – که دراین هنگام از پر تومهر بانی های اردشیر بسیار بهرمهند بود – هوای شاهبانوی سالخوده را میپائیدند، و حتی از نکوهش وی خود داری نمیکردند<sup>۴۹</sup>. دسته ای از مردم هم بهر دو هماورد نزدیک شده، هر دورا پیمان وفاداری و پشتیبانی میدادند، لیکن بر آن بودند که بنشینند تا بینند کدام یک پیروز میشود، وهم اورا هواداری کنند. گمان میرود ابر کماس فرماندار سوریه از این گروه بوده باشد، زیرا با آنکه میتوانست راه اورا در دروازه های سوریه و هنگام گذشتن از رود فرات سد کند، چنان نکرد، و با آنکه چند روز پیش از کورش به سوی بابل رفته بود، پنج روز پیش از کورش به سوی بابل رفته بود، پنج روز پیش از هنگام نبرد به اردشیر پیوست و بهانه آورد که نتوانسته است تندتر از آن لشکر بتازد<sup>۵۰</sup>.

اردشیر چون از کارهای کورش آگاهی یافت چیس فرندا به سپاهیان اردشیر فراز آوردن سپاه بر گماشت و اورا سپهسالار ایران کرد. آنگاه فرستاد گانی نزد همه فرمانداران استانهای ازایران شهر که زیر فرمانش آمدند بودند، گیسل داشت و بفرمود تاهر کس سپاه خود را برداشته به هنگستانه (همدان) آید، تا از آنجا به جنگ کورش روند<sup>۵۱</sup>، لیکن شاهزاده جهانجوی باشتای خیره کننده به سوریه و مرز بابل رسید، و از فرمانداران خراسان، سیستان، مرو، خوارزم و بلخ و هند شمالی، هیچ کدام نتوانست لشکری به یاری

48 – Plutarchus, Artaxerxes, 6.

49 – idid., 7.

50 – Tarn, op. cit., P. Cf. Xenophon, Anabasis, I, 7: 12.

51 – Diodorus, XIV, 22: 1; Xenophon, Anabasis, I, 1, 4; 8: 11 ff.

اردشیر بفرستد زیرا که راه دورودشوار بود و زمان اندک و تند گذر<sup>۵۲</sup>. هنگامیکه اگست August (نیمه تابستان) ۴۰۱ پ.م فرارسید، اردشیر دیگر در نگذشت تاکسی از ایران خاوری به یاریش آید، و با چیز فرنه، ارباک (به یونانی ارباکیس Arbaces فرماندار ماد، و گئوبرو (به یونانی گبرواس Gobryas استاندار بابل، سپاه گرانی گردآورد، از بابل به سوی شمال روان گشت<sup>۵۳</sup>. این ابر کماں راهم از مردان دور نگ و دودل دانسته اند<sup>۵۴</sup>. سپاه اردشیر، مردان جنگی پر دل بودند، لیکن آموخته جنگی نداشتند، با تیر و کمان و نیزه به جنگ یونانیان سنگین زره فراخ سپر میرفتند، ولی شمشیر شان کوتاه بود و بدرد بریدن بیشتر می خورد تا بر سر دشمن زدن و گروه زیادی از آنان بی سپر بمیدان میرفتد آنان هم که سپری داشتند چون سپر شان از تر که های بیدباقته شده بود، و نیزه های شان کوتاه تراز نیزه های یونانیان بود، در برابر این دشمنان نمیتوانستند ایستاد<sup>۵۵</sup>.

کورش از این عیب های سپاه ایران آگاه بود، و برای همین سپاه کورش هم مردان یونانی را با خود بجنگ می برد، ولیکن بر آن بود که پس از پیروزی، همه یونانیان را بمی هنشان گسیل دارد، و نهاد که در ایران بمانند<sup>۵۶</sup>، و خود سپاه ایران را رو شهای نوین جنگی بیاموزد

52 – Diodorus, XIV, 22, 2.

53 – Xenophon, Anabasis, I, 6, 1 ff; Plutarchus, Artaxerxes, 7.

54 – Sir W. W. Tarn, in CAH, VI, p. 8.

۵۵ – درباره سپاه ایران و یونان ن. ک. به:

C. Hignett, Xerxes' Invasion of Greece, Oxford (1963), 40 ff.

و در مورد سپاه اردشیر در کوئنا کسا رجوع شود به: Diodorus, XIV, 23, 3

56 – بویژه ن. ک. به: Xenophon, Anabasis, I, 4, 13

در آنجا گز نهن میگوید که کورش با سر بازانش پیمان کرد که چون به بابل رسد، پاداشان دهد، و همه خوجه ای سر بازان تا بازگشتشان به یونان را پردازد.

و جنگ افزارهای استوار و بسنده دهد تا در برابر هر دشمنی ایستادگی بتواند کرد.

۱۰۶۰۰ تن از مردان کورش پیادگان سنگین زره فراخ سپر (هوب‌لیت Hoplite) بودند. هر پیاده کلاه خود برنجی داشت که همه سروگردن را بجز چشمان و دهان میپوشاند، و دارای برگه‌های برنجین برای پوشیدن سینه و پهلوها، و ران، و ساق خود بود. سپری بسیار فراخ و سنگین بود که با تسمه‌ای به بازوی چپ آویخته میشد، و پیاده جنگی چون بادشمن روبرو میشد با آن سپرچنان بر سر و تن او میزد که هماورد از پای درمیافتاد آنگاه وی بانیزه بلندش، که به ۲۴۰ سانتی‌متر میرسید، پیکر دشمن را سوراخ میکرد، و یا با شمشیر کوچک و راست آهنینی که داشت، تنش را میشکافت. این پیادگان در گروههای ۸ رده‌ای به جنگ میرفتند، یعنی اگر سپهبدی ۴۰۰۰ تن از این جنگاوران را زیر فرمان داشت و میخواست آنان را در میمنه‌جای دهد، ۸ رده در میمنه بر میکشید، یکی پشت سر دیگری و در هر یک، ۵۰۰ تن را جای میداد. هر یک از این جنگاوران با سپر خویش، پهلوی چپ خود و طرف راست همزم نزدیک خود را، میپوشانید، و این بدان معنی بود که اگر این پیادگان همگروه، و بی‌آنکه از هم سواشوند، بر دشمن میتاخندند، از هیچ سوئی برایشان حمله نمیتوانستی کرد، مگر از پهلوی راست، یعنی از آن بری که نخستین مردان هر رده ایستاده بودند، و نیمه راست پیکرشان از پوشش سپر بی‌بهره بود، و یا از پشت سر. اگر رده بندی این پیادگان بهم میخورد، چون هر جنگجوئی میباشد چهار برخود را به پاید، دشمن میتوانست در میان آنان رخنه کند و کارشان را زار سازد. از همین روی این پیادگان هر چهرا که مایه بهم خوردن رده‌هایشان میشد، مانند حمله سواران و تیراندازان یا گردونه‌های داس دار و زمین پست و بلندی‌دار، ناخوش میداشتند. اما اگر رده‌بندی این پیادگان سنگین زره فراخ سپر بهم نمیخورد، دشمن نمیتوانست بر آنان دست یابد، و پس از جنگ شمار کشتگان سپاه پیروز بسیاراندک مینمود.<sup>۵۷</sup>

گذشته از این ۱۰۶۰۰ تن، کورش ۲۵۰۰ پیاده، از گروه ژوپین داران سبک سپر (پیلتست Petast)، و یاجنگاواران سبک اسلحه، هم داشت. و نیروی سواره اش نیز به ۳۰۰۰ تن میرسید<sup>۵۸</sup>. ژوپین داران سبک سپر هیچگاه زره نمیپوشیدند، لیکن بسیار چالاک و سبک خیز بودند، و دونیزه با خود میبردند، یکی برای پرتاب کردن، و دیگری برای شکافتن پیکر دشمنان، و کار آنان آن بود که نگذارند سپاه دشمن از پشت سر، ویا از پهلوها، بر پیادگان سنگین زره فراخ سپر بتازند<sup>۵۹</sup>.

باید دانست که در آنستگام سواران نوزین داشتند و نه رکاب، تنها یک تکه فرش یا پارچه بر روی ستور میفکردند، و برای سوارشدن، بر پشت اسب می جهیدند. هر سواری یک یادونیزه داشت، و قیغ کوچک پارسی نیز بکمر میبیست، لیکن با سپر بمیدان نمیرفت. گروهی از سواران کلاه خود و برگهای فلزی برای پوشیدن تن هم داشتند<sup>۶۰</sup>، این گونه جنگاواران را از این پس «سواران زره پوش» میخوانیم. همچنان باید یاد آورد شویم که نعل اسب هنوز ساخته نشده بود، بنابراین حمله و تاخت و تاز سواران بسیار دشوار میبود، و شایستگی و کارآموزی فراوان میخواست<sup>۶۱</sup>. با این‌همه سواران ایرانی در تندی و تیزی و رام کردن ستوران ناماور بودند، وارد شیر برای جنگ با یونانیان بهترین سواران آن روزگار را فراهم آورده بود. بویژه

#### 58 - Diodorus, XIV, 19: 6,

اما در روز نبرد تنها ۲۶۰۰ تن از آنها در میدان بودند.

#### 59 - Parker, Greek Mercenary Soldiers, PP. 17 ff, 79 ff.

۶۰ - یاد آوری این نکته بسیار مهم مینماید که زره حلقوای در روزگار هخامنشیان وجود نداشت. در سده دوم میلادی، پارتیان و خویشاوندانشان سرماطیان Sarmatians (ایرانیان روسیه جنوبی) زره پوشیدن را رواج دادند. در مورد «سواران زره پوش» ن.ک.

به: Xenophon, I, 8: 8-9.

۶۱ - شهبازی، همان مقاله، ص ۳۳۹

هزار تن نگهبانان وی ، از آزموده‌ترین و دلاورترین سواران جهان شمرده می‌شدند. چیز فرنه هم کوشید که همه این جنگاوران را برای نبرد آزموده‌کند ، و بگروه زیادی از آنان زره داد ، و همچنین کوشید که پیادگان ایرانی را باورزش جنگی ، برای رزم آزمائی بایونایان آماده‌کند . لیکن <sup>۶۰</sup> عتن سواری که نگهبان کورش بودند ، بی‌گمان هنرمندانه‌ترین و پر دلترین سواران جهان آن روز بشمار میرفتند ، و از اینها گذشته همه آنان کلاه خود ، و برگهای برنجین برای پوشیدن تن خود و ستور انشان داشتند ، و سوای نیزه سواران ، شمشیر یونانیان پیاده نیز با خود می‌بردند تا حمله <sup>۶۲</sup> و حمله متقابل در نمانند .

شماره سپاهیان ایرانی کورش را گرفن <sup>۶۰</sup> / ۱۰۰ تن تخمین  
شماره سپاهیان زده است <sup>۶۳</sup> و دیودروس <sup>۶۴</sup> ۷۰۰۰۰ تن نوشته است ، لیکن  
دو هم‌ماورد چون همراهان ایرانی آن شاهزاده در روز جنگ ، زیر  
فرمان یک سپهبد بودند ، و یک پهلوی سپاه کورش را درست می‌کردند ، شماره آنان  
از مزدوران یونانی - که مهمترین کار جنگ بدیشان سپرده شده بود و همه‌امید  
کورش بدانان بود - افزونتر نمی‌توانست باشد . از این دو بگمان‌ما ، کورش بیش از  
<sup>۶۵</sup> ۲۴۰۰۰ تن پیاده ایرانی با خود داشته است ، یعنی وی بر رویهم نزدیک  
جنگاور ایرانی و یونانی با خود داشته است <sup>۶۶</sup> . شماره سپاهیان اردشیر را گز نفن  
۹۰۰ / <sup>۶۷</sup> ۴۰۰ و کتزیاس <sup>۶۸</sup> دیودروس <sup>۶۹</sup> / ۱۰۰ تن نوشته است ، لیکن اینها همه

62 – Xenophon *Anabasis* , I, 8: 6–7, 22, 25.

63 – *ibid.* , I, 7: 10–14.

64 – Diodorus, XIV, 19: 7.

65 – شهبازی همان مقا <sup>۴۱</sup> ، همانجا .

66 – Xenophon, *Anabasis*, I, 8: 3 ff.

67 – Cf. Plutarchus, *Artaxerxes*, 16.

68 – Diodorus, XIV, 19: 9, 22, 5f.

یاوه و گزافه مینماید، و تارن Tarn تاریخ نویس نامی انگلیسی سپاه اردشیر را به ۳۰/۰۰۰ تن تخمین زده است<sup>۶۹</sup> و مازاین رای پیروی و پشتیبانی میکنیم، زیرا که اردشیر تنها سه تن از سپهبدان ایران را به مراد داشت، و سپاه خود را تنها از ماد و بابل و پارس و مصر فراهم آورده بود. از آن گذشته آنچه که در روز جنگ رخ داد نشان میدهد که درازی رده های اردشیر، چندان از رده های کوچک بیشتر نبوده است و این بدان معنی میباشد که شماره لشکریان اردشیر تنها اندکی از جنگاوران کورش افزون نبوده است. از این ۳۰/۰۰۰ تن دست کم یک سوم سواران زره پوش بودند و دیگران پیادگان چوبین سپریابی سپر.<sup>۷۰</sup>

---

69 – Tarn, Op. cit., p. 7.

70 – شهبازی، همان، همانجا.

## فصل نهم

نبرد کوناکسا (هفتم سپتامبر ۴۰۱ ق.م.)

بیش از این از رسیدن کورش به دوازده فرستگی پائین «دروازه بابل» سخن گفته ایم. چون وی جای پای سواران اردشیر را دید، گمان بر دکه دیگر روز اردشیر بجنگ وی خواهد آمد، بنابر این برای از دست ندادن فرصت، هم در دل شب، سپاهیان ایرانی و یونانیش را ساندید، و آماده جنگشان ساخت. کلئار خوس را سپهسالار پهلوی راست و جنگاوران یونانی کرد و آریو را سپهسالار پهلوی چپ و ایرانیان پیاده. منن هم سپهبدی داشت و پهلوی چپ یونانیان را فرمان میداد. خود کورش و جانبازان ۶۰۰ گانه اش در قلب جای گرفتند.<sup>۱</sup> با مداد روز دیگر گروهی از سپاهیان اردشیر ازوی گریخته، بزنها ر کورش آمدند و او را از کار سازی های اردشیر و چیز فرنه آگاهی دادند.<sup>۲</sup>

کورش سپهبدان یونانیش را انجمن کرد و با آنان درباره اینکه چگونه باید جنگید، رای زد، و هنر جنگی ایشان راستود، و بدیشان آموخت که چگونه در برابر مردان اردشیر درایستند، و افزود که شما مردانی هستید از آزادی برخوردار، بنمایید

1 – Xenophon, *Anabasis*, I: 8, 3 ff; Diodorus, XIV: 19: 9; 22: 5f.

2 – Xenophon, *Anabasis*, I, 6:2.

که ارزش آزادی را میدانید. آنگاه نویدشان داد که پس از پیروزی آنان را پاداش و خلعت فراوان خواهد داد. گئولیتس Caulites، از مردان ساموس Samos، که از دوستان کورش بشمار میرفت چنین گفت: «ای کوردش! برخی بر آنند که اینک چون بر جانت یمناکی، وسر نوشت جنگ روشن نیست، نویدهای بزرگ و دلخوش کن میدهی، اما اگر روزی بخت بر تو خنده دید و بکامت رساند، بیمانهای خود را فراموش میکنی، و گروهی گویند که حتی اگر آن نویدهای شیرین را بیاد هم بیاوری، توانائی انجام آنمه را نخواهی داشت.» کورش پاسخ داد: «آزاد مردان! ایرانشهر پدر من از سوی نیمروز تاجائی میرسد که کسی از گرما زیست نتواند کرد، واژ سوی شمال تامری گسترش میابد که کسی از سرمازنده نتواند ماند. همه سرزمینهای که میان این دو سامان افتاده، زیر فرمان یاران برادرم میباشد، وباری اگر جنگ را بر دیم، دوستان ما فرمانداران آن سرزمینها خواهند گشت. بنابر این ترسم از آن نیست که اگر پیروزی بچنگک مأافتاد، استانهای بددست آمده چندان نباشد که بهمه یارانم برسد بلکه ییم دارم چندان بیایم که بهمه بدhem، و باز هم بماند و دوستی نیایم که فرمائروائی بخشم، هرگاه روز کامیابی را بچشم دیدیم، گذشته از آنچه گفتم، بهر کدام از شما چنبری از گلهای زرین پاداش خواهم داد.<sup>۳</sup>» یونانیان از شنیدن این «پاسخ باشکوه<sup>۴</sup>» سر اپای شادی و دلگرمی شدند، و چند تن از آنان از کورش در خواسته اکردند که پس از پیروزی ایشان را این گونه پاداش دهد و آنگونه خلعت بخشد.

شاهزاده همه را خرسند و امیدوار کرد. کلثار خوس ازوی پرسید: «ای کورش! آیا بر آنی که اردشیر خواهد چنگید؟» کورش پاسخ داد: «بلی! به بزدان سوگند که

3 – ibid., I, 7, 3–8.

4 – «Cyrus' magnificent answer...», see: T. R. Glover, From Priicles to Philip, London (1917), p. 246.

اگر وی از پشت داریوش باشد وزاده پروشیاتی، و برادر من، بدون جنگ این سر زمین را نتوانیم گرفت<sup>۵</sup>. کلئارخوس و دیگر ان ازوی در خواستند که در روز نبرد در میان سپاه بماند و به نخستین رده نیاید، مبادا اورا بزنند و بکشند. کورش پاسخ داد: «چه میگوئید؟ میخواهید من - که میروم این شاهنشاهی را بستانم - در خود فرمانروائی آن نباشم «آنگاه هر کس را به جایگاهش فرستاد»<sup>۶</sup>.

کورش از جائی که لشکرش را سان دیده بود، یک روز دیگر راه برید و <sup>۷</sup> فر سخ را در نوردید، و همه روز به «حال آماده باش جنگی» پیش میرفت زیرا میپنداشت که روز نبرد با برادرش فرا رسیده است. گز نفن میگوید که لشکر بهنگام نیمروز به خندقی ژرف که هشت هتل و نیم پهناوینج متر و نیم ژرفا و <sup>۸</sup> فر سخ در آزا داشت رسید، و میافزاید که این خندق از کناره رود فرات آغاز میشد و به «سد مادی» میرسید وارد شیز آنرا برای جلوگیری از پیشروی کورش کنده بود.<sup>۹</sup> چنان مینماید، که وی آنرا با خندق باروئی که به «سد مادی» مشهور بود، اشتباه کرده است، <sup>۱۰</sup> این سد مادی را بخت نصر برای بازداشتمن مادها از حمله به بابل ساخته بود، و آن دیواری بلند و ستبر و استوار بود در مرز شمالي بابل زمین، میان دورود دجله و فرات، در مرکز عراق امروزی، که از شهر اپیس Opis در کنار دجله آغاز میشد و به شهر سیپ پار Sippar بر لب فرات میرسید. در هر سوی آن خندقهای ژرفی کنده بودند که پلهای چوبین داشت و میشد بهنگام جنگ آنها را شکست تابدست دشمن نیافتند.<sup>۱۱</sup> خندقی که گز نفن از آن سخن میراند، یکی از همان گودیهای بوده است، و آن در کناره رود فرات

5 – Xenophon, *Anabasis*, I, 7,8 10.

6 – Plutarchus, *Artaxerxes*, 8.

7 – Xenophon, *Anabasis*, I, 7:14.

8 – R. D. Barnett, «Xenophon and the Median Wall: » , JHS, LXXXIII, 2ff.

۹ – شاپور شهبازی، کورش بزرگ، شیراز (۱۳۴۹)، ص ۲۸۱

یک گذری به پهناهی هفت متر داشت که لشکر با هستگی از آن گذشت<sup>۱۰</sup>، بی آنکه یاران اردشیر هیچ کوششی برای شکستن دشمن بهنگام گذشتن از آن تنگه بنمایند.

در این روز بکورش آگاهی دادند که اردشیر با سواران و پیادگان خود به سوی بابل پس مینشیند، و خندق و بارورا رها کرده، و برای جنگ آماده نیست. کورش و دیگر سردارانش پنداشتند که اردشیر بدین زودیها بجنگ نخواهد آمد، بنابراین در روز دوم و سوم حالت «آماده باش» جنگی را رها کرده، سرخوش و بی گمان پیش رفته، و نزدیک ۸ فرخنخ راه پیمودند، خود کورش بر گردونه نشسته بود و یارانش جنگ افزارهای گرانشان را بر گردونه های بارکش هشته بودند. تنها گروهی از جنگاوران در رده نخستین سپاه به حالت آماده باش جنگی راه میریبدند. در سومین روز راه پیمائی، نزدیکیهای ساعت ۱۰ با مدد ایکی از نخستین روزهای سپتامبر سال ۴۰ پ.م.، هنگامیکه سپاه داشت به جائی که کورش میخواست بیاساید، نزدیک میشد ناگهان پتی گئوا، یکی از یاران کورش، در رسید، خودش و اسبش را سر تاپای خوی گرفته بود، و بزبان پارسی و یونانی فریاد برآورد که اردشیر با سپاه گرانش به حالت آماده باش جنگی بسوی مامیتا زند. یونانیان پنداشتند که هم‌اکنون اردشیر پدیدمی‌آید و برایشان خواهد تاخت، و ترسیدند، و همه‌همه و غوغای درافتاد و سربازان گیج ویمناک، این برو آن برو دویدن گرفتند. اما کورش بی‌درنگ از گردونه بزیر جهید، و زره پوشید، و بر ستورش پساکپرید و مردانش را آوازداد که هر کدام جنگ افزارهایش را بر گیرد و به رده خود برود. همه چنان کردند آنگاه کورش سپاهش را در سوی راست رود فرات، برای جنگ بیاراست.<sup>۱۱</sup>

10 – Xenophon, Anabasis, I, 7:15.

11 – ibid., I, 7: 17–20; Diodorus, XIV, 22, 3–6.

آوردگاه  
کوناکسا

در این جا بود که کورش وارد شیر جنگیدند و جان شاهزاده  
جهانجوی بر بادرفت . این آوردگاه را پلو تار خوس  
کوناکسا Cunaxa خوانده است ، و گفته که در آن ۵۰۰

استادی (= ۵۷ میلی یا تقریباً ۱۸ فرسنگی شمال بابل<sup>۱۲</sup>) بود . کز نفن نام این  
نبردگاه را باید نمی‌کنند ، تنها از نوشه او بر می‌آید که از آوردگاه تا بابل ۳۶۰ استاد (= دروازه  
فرسنگ) = ۷۲ کیلومتر) بیشتر نبود<sup>۱۳</sup> . کوناکسا یونانی شده همان واژه است که  
در پارسی و تازی کنیسه گویند ، و آن نیایشگاه یهودیان باشد<sup>۱۴</sup> . تاسال ۱۹۶۳ بیشتر  
دانشمندان ، آن آوردگاه را در جائی میدانستند که امروز تل عقر کنیسه  
Tell Aqar Kunesseh نامیده می‌شود ، و آن در کنار رود فرات و در ۵۰۰ استادی  
۱۸ فرسنگی خرابه‌های بابل است<sup>۱۵</sup> . اما چون این سامان درسوی چپ رود فرات  
جای داشته (باید دانست که رود فرات در روزگار باستان همینکه از الا انبار کنونی  
می‌گذشت به بستری می‌افتاد که در خاور بستر کنونی فرات می‌باشد ، و از میان شهر  
بابل می‌گذشت ) ، و جنگ کوناکسا درسوی راست فرات رخداد<sup>۱۶</sup> ، بارنت Barnett  
دانشمند ناماور انگلیسی این رای را پذیرفته است . وی نشان داده که میدان جنگ  
نزدیک جائی بوده است که امروز ال نسیفیت Nasiffiyat – Al خوانده می‌شود و در

---

12 – Plutarchus, Artaxerxes, 8.

۱۳ – زیرا که کورش این فاصله را در سه روز در زور دید ، و وی بطور متوسط روزی  
Barnett, op. cit, p. 12f. ۴ فرسنگ پیش میرفت بسنجدید با :

14 – W. W. Tarn, «Persia, From Xerxes to Alexander,» CAH, VI,  
7; Barnett, op. cit. , p. 16.

15 – Barnett, loc. cit. ; Tarn, loc. cit.

16 - Xenophon, Anabasis, I, 8:4, 14.

۵۰ میلی (۱۳۹۰ استادی) فرسنگی یا (شمال بابل جای دارد. این دهکده تا سال ۱۸۶۱ میلادی نیسه سفیت Neise Safyat نام داشته است، و بارنت برآنست که این نام بازمانده دروازه [کو] نیسه – سفیتib [ib] neise – Safyt [Ku] میباشد، و این همانست که بگوش پلوتار خوس و یاسر چشم او (Dinon و یاکتزیاس) رسیده است و کوناکسا گشته.<sup>۱۷</sup> مارای این استاد را بخردانه ترین پیشنهادی میدانیم که تاکنون درباره آوردگاه کوناکسا کردند، و از این روی، در پذیرفتن آن درنگ روانمی داریم.<sup>۱۸</sup>

کورش در کوناکسا (کونیسه – سفیتib) سپاهش را برای آرايش سپاه  
بدینگونه جنگ بیاراست<sup>۱۹</sup>. خود با ۱۰۰۰ عن جانبازانش – که کورش  
سواران زره پوش تیغ دار و نیزه وربودند و اسپان بر گستوان  
دارداشتند – در قلب سپاه با یستاد<sup>۲۰</sup> (چنانکه شیوه همه پادشاهان ایران بود) (شماره  
۶)، و پیادگان ایرانی را به فرماندهی آریه، سپهبد ایرانیان، در پهلوی چپ سپاه  
جای داد<sup>۲۱</sup> (شماره ۷)، و برای آنکه سواران اردشیر از پهلو به این پیادگان حمله  
نکنند، ۱۰۰۰ تن از سواران چالاک خود را فرمود تا در پهلوی چپ آنان با یستند<sup>۲۲</sup>  
(شماره ۸)، کورش همه مزدوران جنگی یونانی را، به سپهسالاری کلئار خوس،

۱۷ - Barnett, op. cit, 5, 16-17.

۱۸ - شهبازی، لشکر کشی کورش جوان، خرد و کوشش، دوره دوم، شماره ۲

ص ۳۴۲ .

۱۹ - Diodorus, XIV, 22:5 ; 24:1; Xenophon, Anabasis, I, 8 , 5 ;  
9:31; 10:1.

20 - Xenophon, Anabasis, I, 8:6.

21 - ibid. , I, 8:5, 9:31, 10:1; Diodorus, XIV, 22:5; 24:1.

22 - Diodorus, XIV, 22:5.

(در هشت رده، یکی پشت سردیگری) در پهلوی چپ سپاه خود جای داد<sup>۲۳</sup>. من و پر کسنوس هم سپهبدی داشتند. هنن با سربازانش نزدیک کورش ایستاده بود<sup>۲۴</sup> (شماره ۵)، پس از او پر کسنوس و جنگاورانش جای داشتند<sup>۲۵</sup> (شماره ۴)، و سپس کلئار خوس ولاسدمونیان<sup>۲۶</sup> (شماره ۳). کورش برای پاسداری این پیادگان یونانی از حملة تیر اندازان و سواران ایرانی، کمانداران کرتی خود را درسوی چپ کلئار خوس فرستاد<sup>۲۷</sup> (شماره ۲) و میان اینسان و رود فرات اپیس ثنیس آمغی پلیسی<sup>۲۸</sup> را با ۱۰۰۰ تن از سواران پافلاگونی<sup>۲۹</sup> Episthenes of Amphipolis Paphlagonian (شماره ۱). درسوی راست این سواران رود فرات کف آلود و جوشان هیخر و شید و میگذشت<sup>۳۰</sup>، از این روی کسی نمیتوانست از پهلوی راست به جنگاوران کورش حمله برد. کورش زنانی را که با سپاه همراه بودند، و ستوران بارکش و باروبنه خود را در پشت سر پیادگان ایرانی جای داد، و گروهی از جنگاوران یونانی را به نگهبانی آنها گماشت<sup>۳۱</sup> (شماره ۹)، در سپاه کورش چند گردونه جنگی هم بود<sup>۳۲</sup>، لیکن در میدان کار زار سخنی از آن نمیشنویم<sup>۳۳</sup>. رده های کورش بسیار دراز بود، واگر

23 – Xenophon, *Anabasis*, I, 8:4, 21 etc. ; Diodorus, loc. cit.,

24 - Xenophon, Anabasis, I,8:4.

گز نفن در هنگ ک پر کسنوس بود .

26 – ibid. یعنی درجهٔ راست سپاه یونانی کودش.

<sup>27</sup> - ibid., I,8:5; Diodorus, XIV , 22:5.

28 - Xenophon, Anabasis I,8:5, 10:7, Diodorus , loc . cit .

29 – Xenophon, Anabasis, I, 8:4; 8:14; Diodorus, loc. cit.

30 - Xenophon Anabasis, I, 10:2-3.

31 - ibid . , I, 7.11.

• ۳۴۳ - شهباذی، همان مقاله، ص

انگاریم که هر پیاده نود سانتیمتر از میدان کارزار را فراموشید و هرسوار ۱۸۰ سانتیمتر، میبینیم که درازای هر رده سپاه کورش نزدیک به ۳۱۶۰ میر میرسیده است و در میباییم که راهنمائی و فرماندهی آن سپاه گران چه کاردشواری میبوده<sup>۳۳</sup>.

آرایش سپاه  
اردشیر

نیم روز آمد ولی سپاه اردشیر فرسید، کورش چشم برآه، در میدان بماند. چندی پس از آن از دورگردوخاک فراوان بر هوابلنده شد، و ازهیان گرد درخشش خودهای برنجین چشم را خیره کرد.<sup>۳۴</sup> سرانجام اردشیر به جنگ آمده بود و روز سرنوشت فرارسیده. در سپاه اردشیر دست کم ۱۰/۰۰۰ سوار نیزهور زره پوش بودند. هزار تن از آنان که جانبازان و پاسبانان اردشیر بشمار میرفتند، زیر فرمان ارتش<sup>Artagerses</sup> گرسیس سردار کادوسیان<sup>۳۵</sup> بودند، و چیز فرنه ۰۰۰ عقنه دیگر را فرمان میداد.<sup>۳۶</sup> از رده بندی اردشیر چندان چیزی ننوشته اند. این اندازه روشن است که وی همه این ۷۰۰۰ سوار چالاک راه مراه با گروهی پیاده نیزهور سپردار در قلب لشکر خودجای داد و خود در میانشان بایستاد.<sup>۳۷</sup> در پشت سراو، سربازی درفش شاهنشاهی هخامنشی را میبرد

۳۳ - یعنی : ۱۲۹۰۰ یونانی کورش در ۸ رده ۱۶۱۲ سربازی، هر رده به درازای ۱۴۵۰ متر؛ ۶۰۰ سوار زره پوش در هشت رده، هر رده دارای ۷۵ سوار و ۱۳۵ متر درازا؛ ۱۰/۰۰۰ پیاده ایرانی کورش در هشت رده، هر رده به درازای ۱۱۲۵ متر و دارای ۱۲۵ سرباز؛ دو گروه سوار در هر دو سوی سپاه، هر گروه در هشت رده ۱۲۵ سربازی، و هر رده به درازای ۲۲۵ متر؛ بنابراین متر ۳۱۶۰ = ۲۲۵ + ۱۱۲۵ + ۲۲۵ + ۱۴۵۰ + ۲۲۵

34 - Xenophon, Anabasis, I,8:8

35 - ibid., I,8: 24; Plutarchus, Artaxerxes, 10.

36 - Diodorus, XIV, 23: 6; Cf. Tarn, op. cit., p. 8.

گرفتن (Anabasis, I,8:9) باشتباه شنید که چیزه فرنه درجه بندی چپ سپاه است.

37 - Diodorus, XIV, 22:7; Plutarchus, loc. cit :

Xenophon, Anabasis, I,8:12-13, 22-23.

و آن شاهین زرین گشاده بالی بود که بر فراز نیزه بلندی بر افراشته بودند ، و از همه جا آورده کاوش میتوانستی دید<sup>۳۸</sup>. اردشیر مصریان و ایرانیان سپردار زره پوش را دردو سوی چپ و راست خود جای داد و برای نگهبانی آنان باز مانده سواران را به دو پهلوی چپ و راست سپاهش فرستاد.<sup>۳۹</sup> . وی چندین گردونه داش دار چنگی هم داشت که در پیش رده های چپ سپاه خود، روبروی جنگاوران یونانی کورش، و ادشته بود تا نخست با این گردونه ها رده های یونانیان را بشکافد ، و سپس با سواران خود بر سر آنان تازد. در زیر این گردونه ها و در کنار میحود های چرخهایشان ، تیغه های بلند و برنده ای نشانده بودند تا چون بکسی برخورد ، پاره پاره اش کند<sup>۴۰</sup>

باری سپاهیان اردشیر خاموش، منظم و با « گامهای یکنواخت نقشه نبرد<sup>۴۱</sup> نظامی » پیش آمدند و در برابر کورش، درسوی راست رود فرات آرایش جنگی بستند. کورش که از پیشاپیش میدانست اردشیر بنابر آئین سپهسالاران ایران در قلب سپاه خواهد ایستاد<sup>۴۲</sup> لشکر خود را چنان آراست که اردشیر را گرفتار آورد و یاسربه نیست کند. زیرا که وی خوب آگاه بود که تا آن روز تنها اندکی از مردان رزمجوی ایرانشهر فراخ بگرد اردشیر فراز آمده بودند، و اگر وی شکست می خورد بدر میرفت، میتوانست لشکر های بزرگتر گردآورد، و باز آید و دوباره بجنگد، و بر شاهزاده روشن بود که تنها با گرفتار آوردن و یا کشتن اردشیر، وی بتاج و تخت دست می تواندیافت. از این روی کورش تنها ۶۰۰ تن سوار سنگین زره دلاور خود را در قلب جای داد، ولی پهلوهای راست و چپ خود

38 – Cf. Xenophon, Anabasis, I, 10: 12.

39 - Diodorus, loc. cit., Xenophon, Anabasis' I, 8: 9.

40-Xenophon , Anabasis, I, 8 + 10 ff,

41-ibid., I , 8: 11, 14 ; cf . Plutarchus, Artaxerxes , 9 .

42-Xenophon, Anabasis, I, 8 : 12 -13.

را چنان آراست که قلب سپاه اردشیر، رو بروی گروهی از پیادگان آریو، و همه سواران قلب، و نیمی از سپاهیان یونانی می‌افتد. از این روی قلب سپاه اردشیر ناچار بود با دو گروه پیادگان ایرانی و یونانی کورش بجنگد، و چون شاهزاده پیروزی یونانیان سنگین زده فراغ سپر را بر پیادگان و سوران ایرانی اردشیر حتمی میدانست، امیدوار بود که کلئار خوس هماوران ایرانی رو برویش را درهم بکوبد و سپس به چالاکی پهلوی سپاه خود را چرخانده باردشیر حمله برد. اگر کلئار خوس چنان میکرد، کورش و ایرانیانش میتوانستند از سوی دیگر بر اردشیر تازند و در میانش گرفته، کاری کنند که نابود شود. اگر قلب سپاه اردشیر شکسته می‌شد و یا اردشیر از پای درمی‌آمد، اگر هم دو پهلوی سپاه او پیروزمند بودند، خود را میباختند و یامی گریختند و یا بکورش می‌پیوستند. کورش سوار بر پساک در پیش رده‌های لشکر ش اسب تاختن گرفت. بهمه جاسركشی کرد، هر کسی را دستوری داد، و چون به کلئار خوس رسید آواز بر آورد<sup>۴۳</sup> – چنان‌که آوازش بگوش، کزنن، که در هنک پر کسنوس بود، رسید<sup>۴۴</sup> – که «اردشیر در قلب سپاهش خواهد ایستاد، با جنگاوران بدانجا حمله بر وا را بشکن، زیرا اگر در آنجا پیروز شدیم، کار ما کامیابانه با نجات رسیده است»<sup>۴۵</sup> اما کلئار خوس خود سرو سنت پرست، ترسید که اگر از رود فرات جدا بشود.

43-Plutarchus , loc. cit ; Xenophon, Anabasis, I, 8:12 f.

Anabasis, III , 1: 4-11 . ۴۴

45-Xenophon, Anabasis, I , 8 ، 12-13,

این سخن بسیار درست بود. اسکندر مقدونی همواره به قلب سپاه ایران می‌تاخت و با کشتن و یا گریزاندن فرمانده سپاه ایرانی جنگ را میپیرد، اگر دستور کورش انجام پذیرفته بود، شکست اردشیر بی اندازه آسان می‌گشت. اینکه در تاریخ ایران باستان شادروان پیر نیا (ج ۲۱۵ ص ۱۰) آمده است که کورش کلئار خوس را گفت «باسپاهیان خود به قلب قشون، یعنی به جائی که من ایستاده ام، بیا»، بكلی نادرست است. کورش سردارش را گفت که به قلب سپاه اردشیر بقایا، نه اینکه به قلب سپاه کورش برود.

پهلوی راستش بخطر افتاد، و نخواست این خطر را پیشواز کرده، آنچنان که کورش فرموده بود، قلب سپاه اردشیر را در هم بشکند<sup>۴۶</sup> و چون نمیتوانست آشکارا دستور آن شاهزاده نیو و هنرمندرا خوارگیر دوبخاک اندازد، دست بدامن فریب زد، و پاسخ داد که «بهوشم و آنچه که شاید و باید انجام خواهم داد». لیکن از ترس و خودسری فرمان کورش را بکار نبرست، و مایه شکست نقشه‌های آن شاهزاده و بر باد رفتن چنان هژیری شد.<sup>۴۷</sup>

کورش از پیش‌وی بازگشت و بسر کشی رده‌های دیگر رفت، گاهی مردان خود را می‌نگریست و زمانی جنگاوران اردشیر را، و بهوش بود که هر خطری را چاره‌ای اندیشد.

در این هنگام گز نفن پیش‌دوید و ازوی پرسید که آیا فرمانی دارد یافه، کورش او را فرمود همه را بگوید که قربانیها را خدایان پذیرفتند، و برای حمله فال‌ها همه نیک آمده. آنگاه زمزمه‌ای از میان سپاه شنود، و پرسید چه می‌گویند؟ گز نفن جواب داد سخنی را که ادایش نشانه حمله خواهد بود (اسم رمز برای حمله)، بهم دیگر می‌گویند. کورش پرسید آن چه باشد؟ وی پاسخ داد: «زئوس نگهدار نده، و پیروزی». کورش گفت: «نیک است، پذیر فتم، بهل که چنان باشد». آنگاه بقلب سپاه رفت و آماده کارزار شد.<sup>۴۸</sup>

سپاه اردشیر آهسته آهسته، و با آرایش جنگی پیش می‌آمد.

آخاز نبرد دو ساعتی بغروب آفتاب مانده بود.<sup>۴۹</sup> هوا داشت رو بخنکی میرفت، لیکن خون جنگاوران جوشش می‌گرفت.

46-Xenophon, Anabasis I, 8: 13; Plutarchus, Artaxerxes, 9-10.

47-G. Grote, History of Greece, V, 210 ff . ; J. B. Bury,

History of Greece, (191), P. 522; Xenophen, Anabasis, I, 8: 13.

48-Xenophon, Anabasis, I, 8 : 15-17.

49-ibid., I, 8:8.

هماوردان با تیزی و ثندی و با خشم و هراس بیکدیگر مینگریستند و سرپای بند نمی‌شند.<sup>۵۰</sup> . کلئار خوس به سپاهیانش دستور داد که چون ایرانیان به سه استادی ( ۵۷۰ متری ) رسیدند ، بادو آهسته به سوی آنان بروند ، لیکن هنگامیکه به تیرس هماوردان رسیدند ، به تنی بدوند تا هرچه زودتر از گزند تیرها یشان برهند.<sup>۵۱</sup> . چون لشکر اردشیر به سه استادی ( ۵۷۰ متری ) لشکر کورش نزدیک شد ، یونانیان خوش جنگی برآوردند ، و گروهی از آنان نیزه‌ها یشان را بر سپرها یشان کو فتند تا دشمن را به راس اندازند ، و باشتبا از میدان تیر ایرانیان گذشتند . از گردوههای جنگی اردشیر هم کاری ساخته نشد ، چه پیادگان سنگین زره‌فراخ سپر ، رده‌های خود را گشودند و دسته‌ای از گردوههای را که بمیانشان رسیده بودند ، گرد گرفته ، گردوههای را بیزدیز کردند و اسبان ، خسته و قرسان ، به این وروآن ورگریختند ، اسبان دسته دیگری از گردوههای به میان ایرانیان رسیدند و مایه کشته شدن چند تن از اینان گشتند<sup>۵۲</sup> .

**حمله هوپلیت‌ها** پیش از این شیوه حمله پیادگان سنگین زره فراخ سپر سخن گفته‌ام ، و همچنین اشاره کرده‌ام که پیادگان رزم نا دیده و

50 - ibid., I, 8 : 18.

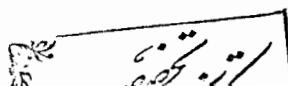
51 - ibid., cf. Diodorus, XIV, 23 : 1.

۴۹۰ هنگامیکه یونانیان برای نخستین بار با ایرانیان در نبرد ماراثون ( Marathon )

ق. م. ) رو برو گشتند ، میلیتیادیس Militiades آنثی ، چنان دستوری به سر بازان خود داد تا از گزند تیرهای کمانداران ایرانی برهند . این شیوه ، پس از آن معمول همه یونانیانی که با سپاه تیرانداز ایرانی رو برو می‌شدند ، گشت ، ن. ک به :

Herodotus, IV, 112 ff; G. Hignett, Xerxes, Invasion of Greece, ( Oxford ), P. 62.

52 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 - 20; Diodorus, XIV 23: 1 - 4 .



سبک اسلحه، هر اندازه هم دلیری مینمودند، بر آنان پیروز نمیتوانستندشد.<sup>۵۳</sup> در آوردگاه کوناکسا هم همان آش بود و همان کاسه، تایواناییان به ایرانیان رسیدند، اینان پس نشستند، و بی آنکه در ایستاد و پای افشارند، جای تهی کردند<sup>۵۴</sup> کلئار - خوس خودسر و نافرمان<sup>۵۵</sup>، بجای آنکه دستور کورش را به کار بسته، یا کراست واژ گرد راه بر اردشیر بتازد، سر در دنبال گریزندگان نهاد و تا یکفرسنگ که دنبالشان کرد<sup>۵۶</sup> و با این کار یهوده نابخردانه، دست اردشیر و چیس فرنه را برای حمله به کورش که اینک از پشتیبانی بهترین جنگاورانش بی بهره مانده بود - بازگذاشت، و مایه ناکامی کار آن شاهزاده شوریده بخت گشت.

**جولان سواران** از سوی سپاه اردشیر، نخست سواران گروه چپ به سوی یونانیانی که نزدیک فرات بودند، تاختند. فرمانده این این جنگاوران سبک اسلحه و سواران پافلاگونی، اپیسنس بود. وی رده‌های خود را هم گشود، و راه را برای سواران دشمن بازنهاد آنگاه که آنان، بی آنکه چندان آسیبی به یونانیان بتوانند رساند، از میان اینان گذشتند، رده‌های خود را بهم بست و آماده کارزار ماند<sup>۵۷</sup> بدینگونه گروهی از سواران ایرانی از پشت سر کلئار خوس

### 53 – Diodorus, XIV, 22: 4 - 5;

دیودر س از این موضوع به نیکی آگاه بوده است. و آن را یکی از عملت‌های شکست ایرانیانی که هماورد کلئار خوس شدند، می‌داند.

54 . Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 f; Diodorus, XIV, 23: 1 f; Plutarchus, Artaxerxes, 10.

55 – Plutarchus, ibid., 8 - 10; Bury, op.cit., p. 522, Grote, op.cit., 219 ff; Cf. Xenophon, Anabasis, I, 8: 13.

56 – Xenophon, Anabasis, I, 8: 17 f. Plutarchus loc. cit.

57 – Xenophon, Anabasis, I, 10; 7.

سر در آوردند، لیکن چون شمارشان کم بود، و پیوندشان هم با سپاه ایران بریده شده بود، به سپاه کورش آسیبی نمی‌توانستند رسانید، و خود را به تاخت و تاز در پشت سر مردان وی ویم دادن آنان خرسند داشتند.<sup>۵۸</sup>

در همان آغاز حمله یونانیان بر سپاه ایران، آنگروه از سپاهیان اردشیر که در پهلوی چپ، و رو بروی آریوا استاده بودند، بر او تاختند. این سردار کورش، مردانه در ایستاد، و با ایشان به زدو خورد پرداخت، لیکن تادیری از هیچ کدام کاری ساخته نشد.<sup>۵۹</sup> اردشیر چون کلئار خوس را دور از آوردگاه و سرگرم دنبال کرد ایرانیان جبهه چپ یافت، دانست که از خطر جسته. پس گرهی از سر باز اش را فرستاد تا به پهلوی چپ آریو حمله کنند، و اگر بتوانند تا پشت سپاه کورش بتازند و لشکر اورا در میان گیرند.<sup>۶۰</sup> در همان هنگام چیس فرنه به چالاکی ۶۰۰۰ تن سوار زره پوش خود را به میان شکافی که از پیش فتن کلئار خوس و بجای ماندن آریو در سپاه کورش باز شده بود، و با این کار هم پشت سر یونانیان را گرفت، هم کار را بر سردار ایرانی کورش دشوار کرد.<sup>۶۱</sup>

کورش دریافت که اگر آنی در نگ کند، کارش زار خواهد شد. آریه داشت زیر حمله سواران چیس فرنه از یکسوی، و جنگاورانی که از سوی راست اردشیر بر او تاخته بودند، خرد میشد، و با آنکه مردانه پایداری نمی‌نمود، دیری نمی‌کشید که ناچار به جای تهی کردن می‌گشت.<sup>۶۲</sup> سپاه یونانی کورش، پیروزمندانه چنان پیش رفته بود که یک فرسنگ از میدان کارزار

#### بیم شکست

۵۸- ibid, I, 10: 8: آنچه دارد نهاده فرنه را فرمانده جبهه چپ می‌داند.

۵۹ - ibid, I, 10: 1: Dioborus, XIV, 24: 1.

60 – Diodorus, XIV, 23: 6: Tarn, op. cit., P. 8, 9.

61 – Xenophon, Anabasis, I, 8: 23 – 24.

زاردور افتاده<sup>۶۳</sup>، بنابراین دست‌چیس فرنه واردشیز برای حمله به کورش و ایرانیان بازمانده بود. در همان هنگام آن سواران پهلوی چپ سپاه اردشیز - که در آغاز به ژوین داران بی‌سپر یونانی ایسنس تنس تاخته بودند و به پشت سری یونانیان رسیده به سواران چیس فرنه - که اکنون به میان لشکر گاه کورش رسیده بودند - پیوستند، به تاراج باروبنه کورش و گرفتار کردن زنان و چار پایان آغاز کردند. لیکن یونانیانی که کورش به نگهبانی گماشته بود، از بارو بنه و خرگاه وی دفاع کردند و تادییری نگذاشتند سواران اردشیز بکام بر سند.<sup>۶۴</sup>.

کورش - که خود را میان سواران و پیادگان دشمن یافت -

**دلاوری کورش** چاره‌ای ندید جز آنکه به تن خویش بمیدان رود، و کاری را که کلئار خوس نکرده بود، خود بانجام رساند.<sup>۶۵</sup>.

پس ۰۰۰ سوار زره پوش و چالاک خود را برداشت، همراه با دوستی که همواره با اوی بودند مانند ارتھپتی Artapati چیس فرنه، Chissafarna به سوی قلب سپاه اردشیز تاخت.<sup>۶۶</sup>. ولی از آنجا که بختش برگشته بود، نه سپر با خود گرفت و نه خود بن سر هشت، تنها زره پوش و نیزه بدست، چون هژبری خروشان، به آوردگاه شتافت.<sup>۶۷</sup>، و با نیزه و ژوین هم‌واران را بخاک انداخت. و در میان باران تیر و ژوین و گردخاک وابوه هماوران چندان پیش رفت که به سواران نگهبان اردشیز رسید و با آنان درافتاد.<sup>۶۸</sup>. خروش جنگاوران و ناله‌نیمه جانان، شیهه ستوران و باشک کر نای

63 - Xenophon, Anabasis, I, 8: 19 – 23, 10:4 f. Diodorus, XIV, 23: 4.

64 - Xenophon, Artaxerxes, I, 10: 2 - 3.

۶۵ - شهبازی، همان مقاله، ص ۳۴۷

66 - Plutarchus, Anabasis, 8-19; Diodorus, XIV, 23:5;

Xenophon, Anabasis, I, 8: 23–24.

67 - Xenophon, ibid., I, 8:6.

68 - ibid, I, 8: 24-25; Diodorus, XIV, 23:5; Plutarchus, loc. cit.

گوش را کر میکرد ، واز بسیاری گردوخاک ، چشم بدرد میآمد. گروهی از نگهبانان اردشیر که راه را بر کورش بستند ، بدست آن دلاور بیست و دو ساله جان باختند ، و دیگران به راس افتادند<sup>۶۹</sup>. هنگامیکه وی به جایگاه اردشیر نزدیک میشد ارته- گرسیس ، سپهبدار لشکر کادوسی و فرمانده نگهبانان سواره ، پیش تاخت تا راه را بر او به بندد ، لیکن کورش چنان بانیزه بر سینه اش زد که بر خاک افتاد ، و جان بداد<sup>۷۰</sup>. و سوران وی از آنهمه دلاوری و جنگجوئی کورش خیره ماندند ، و نمیدانستند چه با یستشان کرد ، و گروهی از آنان هم بدست سوران پر خاشجوی کورش بخاک افتادند<sup>۷۱</sup>. در این میان چشم کورش به اردشیر افتاد که در سایه درفش شاهنشاهی ، یعنی عقاب زرین گشاده بال ، ایستاده بود ، و تابش برفت ، و خروشید که : « مر درا می بینم »<sup>۷۲</sup>. آنگاه بی پرواپیش تاخت ، و دشمن از سر راه دور کرد ، و از آنان چند تن بکشت ، و یارانش از دنبالش روان گشتند ، و در میان انبوه سوران و پیادگان اردشیر فروافتند. تو گفتی که چرخ بلند آن روز با آن جهانجوی سرپیکار داشت که چنان که بی پرواپیش کرد . هنگامیکه وی چون آتش ، رده های دشمن را شکافت و با اندکی رزم جوی به نزدیکی جایگاه اردشیر رسید ، نیزه اش را بر افراد شت و بسوی آن سینه ای که پر از کین

69 - Diodorus, XIV, 23:7; Plutarchus, loc. cit.

Xenophon , Anabasis, I,8:24 f.

70 Xenophon; I,8:25; Plutarchus, loc. cit.,

71 - Xenophon, ibid.; Plutarchus, loc. cit. ; Diodorus, loc. cit.

72 - Xenophon, Anabasis, I,8:26,

این سخن را شادowan پیرنیا (ایران باستان ، ج ۲، ص ۱۰۱۷) به « من مرد را دیدم » معنی کرده است که چون ترجمه I see the man می باشد . باید بزمان حال استمراری برگردند نه به گذشته ، و از این روی نادرست است : ن.ک. به : ش. شهبازی . همان مقاله ، ص ۳۴۷ ، یادداشت ۹۹.

وی بود، پرتاب کرد. اردشیر هم در همان آن نیزه‌اش را به سوی کورش پراند. نیزه کورش یکراست بر اردشیر آمد، وزره را شکافته، دو انگشت درسینه‌اش فرو رفت. اردشیر ازاسب بخاک افتاد<sup>۷۳</sup>، لیکن تیری بازو (برخورداراز نیروی بازوی ایزد تیر)، که از جنگاوران بنام ایرانی واژیاران اردشیر بود، اورا بر اسبی نشانده از میدان بدربرد<sup>۷۴</sup>، و کتربیاس پزشک دربارکه درسپاه بود بی درنگ بر بالین اردشیر آمد، و بر زخمش دارونهاد<sup>۷۵</sup>. نیزه‌ای که اردشیر پرتاب کرده بود، به کورش نخورد، اما به دوست او چیسه‌فر نه رسید و از پایش درانداخت<sup>۷۶</sup>.

با ازمیدان بدر رفتن اردشیر، یاران کورش بخاک جستند  
**گشته‌شدن کورش**      واورا نماز برده شاهنشاه ایرانشهر خواندند<sup>۷۷</sup>، چه دیگر  
 پیدا بود که کورش قلب دشمن را رهم شکسته است و امید  
 یاران اردشیر را بر باد داده. گروهی از اینان به کورش پیوستند و اورا خداوند گار  
 خود خواندند، و در میان آنان نام ارباکیس یکی از سرداران بزرگ اردشیر، رادر  
 تاریخها یاد کرده‌اند<sup>۷۸</sup>. این پیروزی کورش نشان داد که اگر کلئارخوس به اردشیر  
 حمله کرده بودی، کامیابی کورش آسان و حتمی بودی، زیرا که با از پای در افتادن  
 اردشیر، همه ایرانیان هر اسان گشتنند، و نزدیک بود که از هم بپاشند که ناگهان  
 ژوینی به زیر چشم کورش خورد، و سرجهانجوی نامبردار رانگون کرد<sup>۷۹</sup>. چنان

73 – Xenophon, *Anabasis*, I, 8:26–27; Diodorus, XIV, 23:6;

Plutarchus, op. cit. ; 10.

74 – Plutarchus, loc. cit. ; Diodorus, loc. cit.

75 – Plutarchus (citing Ctesias), *Artaxerxes*, 13.

76 - ibid.

77 – Xenophon, *Anabasis*, I, 8:21.

78 – Plutarchus, *Artaxerxes*, 16.

79 – Dioborus, XIV, 23:7; Xenophon, I, 8:27.

پهلوان آزاده‌ای که میرفت تخت کورش بزرگ را بستاد، تپان و خون آلود برخاک افتاد، و چون زخم‌های دیگر بدو زدند، کشته شد<sup>۸۰</sup>، ویست دو سال زیست سرفراز و آزادمنشانه بدهیان رسید. این هریستوده که دل شیر داشت و در هنر مندی و فرزانگی و وفاداری و دوست پرستی بی همتای بود، بدانگونه پهلوانانه جان داد. روایش از رها کردن تن هریش درین داشت، و خاک از آزردن پیکر نازینش شرمنده بود<sup>۸۱</sup>. دوستان هم خوان وی که آنمه مهر بانی و سرفرازی دیده بودند، کلبش را با جان و تن خود نگهبانی کردند تا آنکه یکايك به خاک افتادند و وفادارترین یارانش که ارتقا پیش بود، بر زمین جسته پیکر خون آلود آن شاهزاده برگشته روز را در آغوش گرفت و نالان و مویان چندان بماند که یاران اردشیر اوراهم کشتنند، و یا بگفته برخی، خودش تیغ برکشیده، تن خویش را شکافت و بر سر آن دلاور بیمانند جان داد<sup>۸۲</sup>.

در این میان چیس فرنگ بجایگاه اردشیر آمد، و فرمانده پیروزی چیسه فرنگ قلب سیاه ایران را بعده گرفت، و مردانش را گرد آورد و دل داد<sup>۸۳</sup>. چون آوازه کشته شدن کورش در میان سپاه پیچید، یاران اردشیر جان تازه یافتند<sup>۸۴</sup>، و خود وی چنان شادمان شد که بر اسب نشست و باز به میدان آمد<sup>۸۵</sup>، لیکن دست و پای یاران کورش سست گشت، و آریو که ماندن و جنگیدن را بیهوده یافت، و میدان را تی کرده، به جایگاهی که شب پیش

۸۰ - همان مأخذ. داستان دراز و خسته کننده کنفر پاس از نبرد کوناکسا در پایان همین فصل به صورت «افزو» آمده است.

۸۱ - شبازی، همان مقاله، ۳۴۸.

82 - Xenophon, *Anabasis*, I, I, 8:27-29, 19:31, 10:1.

83 - ibid., I, 10:7; Diodorus, 23:6.

84 - Diodorus, loc .cit. and f. ; Xenophon , *Anabasis*, I, 10:7f.

85 - cf. Xenophon, *Anabasis*, I, 10:2.

باکورش آسوده بودند ، شتافت<sup>۸۶</sup> . چیس فرنه که بدینسان کار ایرانیان کورش را پایان داده بود ، باروبنہ سپاه او را تاراج کرد ، و بن وخرگاه کورش ، حتی میلتو ، دلبندوی بدست سربازان اردشیر افتاد<sup>۸۷</sup> ، آنگاه سپاه اردشیر رده بسته ، و با آرایش جنگی ، دلگرم و امیدوار ، از لشکرگاه کورش رو به سوی کلئارخوس باز گشت و از کشته شدن کورش آگاه نبود ، - واين بار ، پهلوی چپ سپاه او به رو درفات چسبیده بود ، و بادشمن در آويخت . چیس فرنه که کارش بکام بود ، و بکشتن دادن مردانش را بيهوده ميديد ، در برابر یونانیان را مرا باز کرد<sup>۸۸</sup> ، و بگرد آوری گريختگان سپاه اردشیر پرداخت ، و آنان را که به کورش پيوسته بودند ، بچنگ آورده ، نزد سرور خود فرستاد<sup>۸۹</sup> .

کم کم شب در رسید ، و کلئار خوس به لشکرگاه کورش باز گشت ، و آن را تاراج رفته یافت ، چنانکه یونانیان ناچار سربی شام بر زمین گذاشتند باشکم تهی خفتند . لیکن از آنان کسی کشته شدن کورش را نمیدانست ، و چشم برآه بودند که وی هم کامیاب بازگردد . با مداد روز دیگر پریکلس Pricles آتنی به نزد یونانیان آمد ، واژس نوشت شاهزاده آگاهشان کرد . دل همه از برادرفتان جان آن سرور بی مانند و آن سردار شایسته ، ازاندوه پر شد ، و اميد همه نامید گشت ، و هر کسی در گوشهاي به ماقم نشست ، و بر آزادگي و وفاداري و پردرلي آن جهانجوي رزمnde افسوس خوردن گرفت<sup>۹۰</sup> . دست کم سه تن از مردانی که اين کار زار را بچشم دیدند ، داستانش را بنوشتند<sup>۹۱</sup> .

86 – ibid., I,9:81, 10:1; Diodorus, XIV, 24:1.

87 - Xenophon, Anabasis, I,10:2; Diodorus, XIV, 24:3.

Plutarchus, Artaxerxes, 26.

88 – Diodorus, XIV, 23:6 ff.; Xenophonn, ibid., I,10:7f.

89 - Diodorus, XIV, 23:4f. ; Xenophon, Anabasis, I, 10:2.

90 – Xenophon, Anabasis, I,10:6 ff; II,1:1-6; Diodorus, XIV, 24, 1-7.

۹۱ – يعني گز نفن ، کنزیاس و سوفینه توں .

## افزوده

### سخنان کتزياس در باره نبرد کوناکسا

چون روایت کتزياس از نبرد کوناکسا - با همه نقائص و نادرستی هایش - مفصلترین گزارشی است که در باب آن کاردزار بدست داریم. آنرا صورت افزوده‌ای appendix براین فصل، نقل می‌کنیم. این روایت بواسیله پلوتار خوس (زندگی اردشیر، بند ۱۳ تا ۱۶) بمارسیده است، ووی انتقاد‌های تندي بر آن دارد که هنوز روا و درست مینماید، از این روی عین سخنان وی را، از آنجا که به کاردزار و پس از آن به روایت کتزياس من بوط می‌شود، در اینجا می‌آوریم:<sup>۹۲</sup>

«بند ۱۲ - ۰۰۰ در باب مرگ کورش، بدین سبب که گزنهن تصريح نکرده، فقط اشاره نموده و گذشته است - چهدر آن وقت در میدان حاضر نبود - اتفاق نظر نیست و بین «دینون» و «کتزياس» نیز اختلاف است. دینون می‌گوید که کورش پس از کشتن «آرتاگرسیس» با خشم فراوان به صفوی که شاه را احاطه کرده بود تاخت و آنقدر نزدیک شد که اسب شاه را بایک تیر بزمین انداخت. «تیری بازو» که در آن محل بود فوراً اسبی حاضر کرد و شاه بر آن سوار شدو به شاه گفت: «شاها این روز را فراموش مکن، زیرا ارزش آن را دارد که فراموش نشود.» کورش با دیگر اسبش را به جولان آورد، تیر دیگری انداخت که به اردشیر رسید. بار سوم که مهمیز زد، اردشیر که دیگر جلوی خویش را نتوانست بگیرد، به اطراف ایان بانک زد که بهتر است بمیرم و بیش از این تحمل نکنم. پس مهمیزی زد و مقابله کورش شتافت. کوش با خشم فراوان سرش را بزیر انداخت و از برابر باران تیر که بسویش پرتاب می‌شد، بطرف اردشیر تاخت. چون نزدیک او رسید خنجر خود را بالا برد ولی ناگهان در بر ابر چشم جمله کسانی که در اطراف او بودند نقش بر زمین شد. بعضی گفته‌اند که علت مرگش تیری بود که از قرکش اردشیر ره‌آورد.

۹۲ - پلوتارک، *حیات مردان نامی*، ترجمه هندس رضامشا بخشی، جلد چهارم، تهران (۱۳۳۸)، ص ۹۵۰ - ۴۹۰ (با اندکی تغییر در صورت پاره‌ای از نامها).

بعضی دیگر گفته‌اند که از تیر تیز اندازی از اهل کاریه کشته شدو شاه به همین سبب اورا بخدمت خویش گرفت و دستور داد که ایرانیان به نشانه پیروزی تاجی بمانند تاج خروس از زرتاب بذرخود نصب نمایند.

«بند ۱۳-این بود عقیده «دینون»، اما «کتزیاس» هیگوید پس از اینکه کورش «آرتاگوراس» را بهلاکت رساند، بسوی شاه تاخت آورد. پادشاه نیز بسوی کورش تاخت بدون اینکه هیچیک کلمه‌ای بر زبان آورند. فاگاه «آریو» یکی از درباریان کورش تیری رها کرد، اما به شاه امانت نکرد. شاه با تمام قدرت نیزه خود را بسوی کورش پرتاب کرد، اما تیر با او اصابت نکرد، ولی «چیسه فرنه» را که از ارکان دربار کورش بود هدف قرار داد و نقش بر زمین ساخت. آنگاه کورش تیری بشدت بسوی شاه انداخت، تیر به شکم او اصابت نمود و زره را درید و دوانگشت به شکم پادشاه فرورفت، شاه از این ضربه بزمین افتاد غالب کسانی که در گرد او بودند هراسناک شده پایافرار گذاشتند، ولی بکمک دیگران که باقی مانده بودند از جا برخاست. کتزیاس نیز بنا برگفته خود از آن جمله بود. شاه بکمک آنان به تپه کوچکی در آن حوالی رفت تا نفسی تازه کند. اما اسب کورش که بطوریکه نقل کردیم بسیار جسور و گستاخ و سرکش بود، علی رغم سوار، اورابه قلب دشمنان برد، ولی هیچکس اورا نشناخت، چه هوا تاریک شده بود و کسی نمیتوانست اورا بشناسد. کورش بدین امید که جنگ را برد است در تحت استیلای طبع بسیار جسور و حادثه جوی خود، در میان صفوی سر بازان مجهز پارسی فریاد میکشید: «بیچاره‌ها فرار کنید، خود رانجات دهید». سر بازان که اورا دیدند بعضی عقب نشستند و خواستند را بازگنند و عبور دهند، اما در این اثناء تاجی که بر سرداشت وزیر زره و خود او پنهان شده بود بزمین افتاد و جوان ایرانی بنام «میشرداده» بآنیزه ضربتی بر گیجگاه کورش وارد ساخت بدون اینکه بدرستی بداند مقتول کیست. از زخم خون بسیاری سر ازیر شد، کورش بی حال و از اسب سرنگون شد و اسبش گریخت. زین و بیرگ اسب که غرق خون بود بدست

همراه قاتل کورش افتاد .»

«بند ۱۴ - ولی کورش ، کمی بعد بهوش آمد و چندتن از خواجگانش که با او بودند او را از جای بلند کردند تا برآس دیگری سوار کنند و با خود بیرون . اما دیگر قدرت نشستن برآسب را نداشت لذا سعی کرده پیاده طی طریق کند ناچار زیر بالش را گرفتند و آهسته پیش رفتند . کورش بسیار ضعیف شده بود و نمی توانست برپا بایستد . تصور میکرد که جنگ را برده است . اینطور شنیده بود که سر بازان دشمن در حال فرار فریاد میشکند «زنده باد کورش ، شاه ما» باز تصور میکرده مان سر بازان در حال فرار طلب عفو از پادشاه فاتح آئیه خود مینمایند . در این خیالات بود که ناگهان تنی چند از فقیران و مستمندان «کاریه» سو رسانیدند . این اشخاص پشت سر اردوگاه شاه حرکت میکردند و بکارهای یست و کوچک اشتغال داشتند . آنها بجمع خدمتگزاران کورش پیوستند ، زیرا آنها را از خدمتگذاران پادشاه خودشان میپنداشتند . ناگهان متوجه شدند که علامت قرمز بر لباس آنان دوخته شده و حال آنکه سر بازان شاه علامت سفید بر لباس خود داشتند . پس حتم کردن که از دشمنان هستند ناگاه یکی از آنان ضربتی از عقب سر به کورش وارد آورد بدون اینکه بداند مضروب کیست . ضربت ساق پای کورش را ببرید و عصب آن را پاره کرد کورش نقش بر زمین شد و در حین سقوط گیج گاهش که سابقاً معوف و مجروح شده بود باشدت به سنگی اصابت کرد و در دم جان داد . اینست شرحی که «کتزیاس» نوشته است مثل اینکه خواسته است باکارد بسیار کندی کورش را زجر کش کند .»

«بند ۱۵ - کورش تازه جان داده بود که یکی از خواجگان را این ادشیر موسوم به «آرتاگوراس» که اورا «چشم شاه» مینامیدند ، سواره از آن حوالی عبور مینمود او یکی از خواجگان کورش را شناخت که مشغول ندبه و زاری بود . سپس سؤال کرد : «بر فقدان چه کسی به این شدت نالهوزاری میکنی ای پری سکه ؟» خواجه جواب داد : «ای آرتاگوراس ، مگر نعش کورش را نمی بینی که نقش بر زمین است .» «آرتاگوراس»

از دیدن جسد بی جان کورش غرق حیرت شد ، اورا دلداری داد و سفارش کرد نعش را خوب محافظت کند تا کمکی فراهم سازد ، آنگاه چهار نعل بسوی بارگاه سلطان دوید - اردشیر که از ناو کی که بر شکمش اصابت کرده بود سخت ناراحت بود از آن بیم داشت که جنگ را بیاورد و بدین علت بغاایت ملول بود . از دیدن خواجه که واقایع را تفصیل نقل کرد خوشحال شد . خواجه میگفت بچشم خود جسد دشمن شاهزادید که نقش بر زمین بود و جان در بدن نداشت . شاه به اندازه ای خوشحال شد که بی درنگ بر خاست و به « آرتاگوراس » امر داد همان آن اورا به آن محل هدایت کند . اما پس از کمی تردید و مشورت گفتند صلاح نیست شخصاً به آن محل برود ، و با وجود یونانیان ، خود را بمخاطره اندازد . زیرا میگفتند که یونانیان دشمن را از پیش رانده و در تعاقب منهز مین اند . لذا مصلحت چنان دیدند که عده ای برآورده و راست و دروغ قضایارا تحقیق نموده خبر بیاورند . از این رو قرار اشتباهی مرد جنگی با مشعل فروزان بمحل بستابند . در همین حال یکی دیگر از خواجگان بنام « ستہ بزرگ » به این سو و آن سو میدوید که قدری آب برای شاه که از عطش طاقتمنش طاق شده بود بیاورد ، زیرا در آن محل قطره ای آب موجود نبود و از خیمه گاه شاه نیز دور بود . پس از مدتی جستجو بالاخره به آن مستمندان برخورد ، یکی از آنان در مشکی چند جرعه آب متعفن داشت . همان آب را خدمت شاه بردند که بی درنگ تا آخرین قطره نتوشید . پس از آن ، خواجه پرسید « آیا این آب متعفن گوارا بود . » شاه قسم یاد کرد که تا کنون شرابی باین لذت و آبی به این گوارائی در عرش ننوشیده است و دعا کنان گفت : « اگر آنکس که این آب را بتوداد پیدان کردم که پاداش خوبی بدهم ، خدا یان ازاو راضی و خرسند باشند ». در همین اثناء سی نفر فرستاده مشعل بدست فرارسیدند که جملگی با خاطری شاد و قیافه های بشاش خبر خوش را تایید کردند و از اطراف و جوانب هم سر بازان گرد او جمع آمدند و شاه خاطر جمع شد که پیروزی با اوست .

پس اردشیر با مشعلهای فروزان بسمت جلکه سر ازیر شد و به محلی که جسد کورش بر زمین افتاده بود رفت. در آنجا چون کورش بر ضد سلطان دست به خذعه و طغیان برداشته بود به عادات قدیم ایرانیان سرو دست را استش را بریدند. آنگاه اردشیر شخصاً، موهای سر کورش را که بلند و پرپشت بود، بدست گرفت و سر بریده را به کسانی که در حال فرار بودند یا تردیدی در پیروزی اش داشتند نشان داد تا اطمینان حاصل کنند که پیروز شده است. پس جملگی سر تعظیم فرود آوردند و در رکاب پادشاه در آمدند، تاجائی که در اندک مدتی شست هزار مرد جنگی در اطراف شاه مجتمع شدند و شاه بطرف خیمه‌گاه خود روان شد.

«بند ۱۶ - «کتزیاس» عده سربازان شاه ایران را چهارصد هزار نفر نقل کرده و حال آنکه دینون و گز نفن بیش از تقریب نموده‌اند، و امادر باره شماره مردمگان باز کتزیاس نقل می‌کنند که به شاه خبر دادند که هزار جانشان را تسليم نموده‌اند و حال آنکه خود او دیده است که قریب بیست هزار نفر به هلاکت رسیدند. در هر حال ممکن است هیچیک از این روایات صحیح نباشد و اما در باب رسالت‌ش از جانب پادشاه باافق «لينوس» و «زاشن» نزد یونانیان، باید گفت که خالی از حقیقت است. زیرا گز نفن که در کتاب خود از مأموریت سفیران و پیام پادشاه یونانیان اشاره می‌کند نامی از «کتزیاس» نمی‌برد. زیرا او میدانست که این شخص در خدمت شاه ایران بوده است. اما کتزیاس که مرد بسیار خود خواه و طرفدار لاسدموئیها و منجمله کلئار خوس بود، جانب بی‌طرفی رانگاه نداشته، بلکه مطالب را بنفع خود و لاسدموئیان و خصوصاً کلئار خوس تحریف کرده است.

## پایان سخن

چنین بود سرگذشت شاهزاده کورش هخامنشی، جوانی که پهلوانه زیست، و در خور نام بزرگی که بروی نهاده بودند، گشت. زندگیش همه سرافرازی و مردانه بود، و مرگش نیز دلاورانه و باشکوه. بگفته گزنفن، کسانیکه اورا دیده بودند یاشناخته، بهترین و شایسته‌ترین جانشین کوتش بزرگش میدانستند. در کودکی دلاوری، وفاداری، پاکی و آندیشه‌های شاهانه از خودنشان میداد، بزرگی بروی می‌برازید، و فرشاهانه از وی پدیدار بود. در پیشواز از خطرها، و ازیش بردن کارهای سخت و دشوار، نامی جهان گشت، و در رهبری مردان، چهره‌سیاست و چه درجنگ، سرآمد روزگار خود شد، دریمان داری و وفادوستی و دوست پرستی درجهان مانند نداشت، و هر کس اورا میدید یامیشناخت، خواه ایرانی و مصری، و چه یونانی و سیراکوژی، آرزو میکرد سر بفرمانش نهد و جان در راهش بازد. بهترین پشتیبان و فداران و مردان کار و پاکدلان بود، و بزرگترین دشمن نیرنگسازان، زورگویان و کاهلان. نظم را می‌پرستید و از بی‌بندوباری و قنپروری بیزار بود. هر مرد شایسته‌ای را، از هر کجا که بود، پاداش میداد، بدوسوی میگرفت، بهترین دوستان بزمیش، در پای او و در دفاع از کالبد او جان باختند، و این فداکاری نشان داد که وی در برگزیدن همدمان خود راه نادرست نمیموده بود. گشاده‌دست

بود و بخشنده‌گیش را کس نداشت، و آزادگی، وفادوستی و منش‌های شاهانه‌اش مایه آن شد که هیچکس به اندازهٔ وی ستوده و پرستیده مردان روزگارش نتوانست گشت.<sup>۱</sup>

دیودوروس هم که اصل روایتش به سوفینه توں میرسد، دلاوری و آزادگی کورش را یاد کرده است و بویژه هنرهاي سپهبدی ورز مجـوئی او را بخوبی نشان داده. دینن هم از شیردلی وفاداری و هژبری آن شاهزاده سخن گفته بود.<sup>۲</sup> و حتی پلواتارخوس هم که از ستایش کورش خودداری کرده، هنر فرماندهی و مردمداری او و سواری و بخشنده‌گی و خردمندیش را یاد کرده است و کلئارخوس را که مایه کشته شدن چنان پهلوان هژبری کشت، نفرین کرده.<sup>۳</sup>

از نویسنده‌گان نزدیک به زمان ماقروت Grote درستایش کورش به تفصیل سخن رانده است<sup>۴</sup> و اگرچه این گفته‌اش که کارданی و شایستگی کورش از همدفرمانروایان ایران و خاور زمین، حتی از کورش بزرگ هم، بیشتر بود، گرافه است، لیکن داوریش درباره سیاستمداری، برآزندگی، هشیاری و دوراندیشی و پهلوانی آن شاهزاده درست می‌باشد. وی شیوه فرمانروائی کورش را، نظام پرستی و دادگریش را و سزا دادن وی گناه‌کاران و پاداش بخشیدنش دوستان را، می‌ستاید، و دوستی او را با یونانیان، و دانستن ارزش جنگی آنان را، بسیار بخردانه میداند، و کاردانی او و پهلوانیش را بهنگامیکه دریافت کلئار خوس فرمانش را بکار نبسته، در تاریخ کمیاب می‌شمارد. گرت نتیجه می‌گیرد که اگر کورش به تخت نشسته بود، بزرگترین پادشاه

---

۱ - سرتاسر نوشته‌های گزنه‌های از ستایش کورش آنکه است. بویژه ن. ک به:

Anabasis, 9: 1 ff.

2 - Diodorus, XIV , 19:2; 21:6; 23:6.

3- Plutarchus, Artaxerxes, 8ff, 26.

4— G. Grote, History of Greece, London (1862–65), Vol. V, pp. 471 ff; Vol. VI, pp. 186–192; 225–27.

خاور زمین میشد، ایرانیان و یونانیان فرمانبردارش میگشتند، و اویونان را میگشود و کین شکستهای پیشین را از یونانیان میگرفت.

راولینسن این همه ستایش را روا ندانسته است و برای پاسخ دادن به گروت، بر کورش خرد گرفته که ستمگر بوده است و در روز جنگ، یونانیان را در قلب سپاه جای نداده تا اردشیر را در هم بشکند، و فرمان وی به کلئار خوس نابخردانه بود زیرا کد سپاه یونانی را از پهلو بخطر میافکند.<sup>۵</sup> این دو خرد را، تارن<sup>۶</sup> و چند تن دیگر هم بر کورش گرفته‌اند. در پاسخ آنان باید گفت که اگر کورش سخت میگرفت برای آن بود که نافرمانان را بجای خود بنشانند، و نقشه جنگی وی نیز بسیار استادانه میبود، لیکن کلئار خوس آن را بکار نبست، و گرنه نتیجه کار بگونه دیگر از آب درمی‌آمد، و اکنون که کورش مرده است و کلئار خوسی در کار نیست، آسان است که آن یک را نکوهش کنیم و این یک را ستایش، و چون به آنچه در کارزار کوناکسا رخ داد، بنگریم می‌بینیم که این کلئار خوس است که باید به تازیانه سرزنش گرفته شود نه کورش، زیرا که فرمان رهبر و سپهبد خود را بکار نبست (حتی اگر این فرمان را نادرست میدانست نمی‌بایست از آن سر باز میزد، چهوی را برای آن به مزدوری گرفته بودند که کورش را فرمان برد، نه اینکه دستورش را خوار گیرد)، و هنگامی که پهلوی سپاه اردشیر را شکست داد، به قلب لشکر او حمله نکرد و یهوده سر در دنبال گریختگان نهاد، این ناکاردیدگی و کردار یهوده را، حتی راولینسن<sup>۷</sup> و تارن<sup>۸</sup> هم نادیده نتوانسته‌اند گرفت و سردار یونانی را نکوهیده‌اند.

---

5 – G. Rawlinson, Great Monarchies, Vol. III, London (1879),

496.

6 – W. W. Tarn, in CAH, VOI VI, p. 8.

7 – Rawlinson, op. cit., p. 497.

8 – Tarn, loc. cit.

با اینهمه هم راولینسن<sup>۹</sup> وهم تارن<sup>۱۰</sup> کورش را مردی دانسته اند کوشا ، وفادار ، پیمان دوست ، دوراندیش ، دلاور ، آزادمنش ، نظم پرست و برتر از بیشتر پادشاهان خاورزمیان . هر دو تأکید میکنند که کشته شدن وی مایه بدبختی ایران ویکی از علتهاي پیروزی اسكندر مقدونی گشت ، و در این نکته همه تاریخ نویسان هم را یند که تنها با مرگ وی ، یونان از خطر تبدیل شدن به یک استان ایران ، رهائی یافت. بوری ، که کورش را بهتر و بیشتر از همه نویسندگان نوین ستد است ، پس از آنکه به تفصیل از تخاصی ، بخشندگی و هنرمندی وی در رزم و سیاست ، و دوراندیشی و پاکبازی او سخن میگوید ، میافزاید که شاهنشاهی ایران در چنگ چنان هژبر بربر و مندی ، نیرومندی از سر میگرفت ، یونانیان بدلخواه فرمانبرداری میشدندو ، چون وی بهتر از هر کس دیگری ، ارزش هنر آنان را میدانست ، و نیاز برای آزادمنشی اش ، همه یونانیان برای خدمت بهوی سروdest می شکستند . چه کسی میتواند گفت که چه اندیشه های درس آن دلاور جوان ممکن بود باشد ؟ . شاید وی بر آن بود که در پیش اپیش لشکری از پیادگان نیزه دار و شکست ناپذیر یونانی به جهانگشائی پردازد .<sup>۱۱</sup>

همچنان که گلور Glover گفته است : «کورش در تصویری که گزنهن ازاو کشیده ، می زید : مردیست بلند پرواز و قیز هوش ، دلاور ، شکوهمندو دلبسته اسب و نیچیر ، و بخشنده و کوشا ، از آن مردانی که برای رهبری آفریده میشوند .»<sup>۱۲</sup> کورش پاک و ساده دل و جوانمرد و وفادار و پیمان پرست بود ، و دلاوری و هنرهای سپهبدان بزرگ و سیاستمداران استاد را داشت . اندرز وی به لیزاندر ، شیوه

9 – Rawlinson, op. cit., p. 495

10 – Tarn, op. cit., p. 4, 5, 9,

11 – J. B. Bury, History of Greece, (1963 ed,), p. 523.

12 – T. R. Glover, From Pricles to Philip, London (1919), 227f.

بسیج سپاه ، گزیدن مردان جنگی ، راهپیمایی باد آساوتند ، فرستادن منن به تارسوس ، آوردن ناوگان به خلیج اسکندریون و گذشتن از دربندهای دشوارگذر ، به مراهبردن خواروبار فراوان ، آرایش سپاه ، فرمان او به کلئار خوس ، و کردارش بهنگام در خطر دیدن لشکر ، همه نمودار آنست که هوی شایسته لقب «سپهبد بزرگ» که بدو داده‌اند ، بوده است. راهپیمایی کورش از سارديس تا زدیک با بل در تاریخ جهان کهن کمتر مانند دارد ، و هنگامیکه بیاد آوریم وی چنان کار شگرفی را هنگامی کرد که هنوز ۲۲ سال تمام نداشت ، در میاییم که اگر زیسته بود ، چه سرداری می‌گشت . کورش بهتر از هر کسی ارزش مردان جنگی یونانی را میدانست ، آنان را ارجمند می‌شمرد ، و بخدمت خود می‌خواهد . نباید براو خرد گرفت ، زیرا که آن سربازان ، بهترین رزم‌جویان روزگار بودند و کورش سرآن داشت که پس از پیروزی آنان را به خانه‌ای خود روانه کند ، و خود سپاه ایرانی را رهبر گردد ، و آنان را با هنرهای جنگی یونانیان آشنا سازد ، لیکن با مرگ وی ، ایران هم بزرگترین سردارش را از دست داد ، وهم نخیزیرگاه خوبی برای سرداران یونانی که از ناقوانی اردشیر ویارانش آگاهی یافته بودند ، گشت و سرانجام از پای درآمد . بنابراین میتوان گفت که اگر کورش پیروز می‌شد ، بزرگترین رستگاری دهنده خاندان و شاهنشاهی هخامنشی می‌گشت ، ولی چون بناکام بمرد ، برترین مایه بدینختی هخامنشیان شد .

دیگر سخن را کوتاه باید کرد . اردشیر دستور داد سرو دست راست کورش را بریدند و در همه‌جا گردانیدند ، تا همه به پیروزی او آگاهی کامل یابند .<sup>۳</sup> پس از آن وی و چیزی دفعه خواستند سرداران کورش را ، که دلاوری و تحسائیشان را میدانستند ، بخود خوانند ، آریه ، منن ، و چند تن دیگر به اردشیر پیوستند ، ولی کلئار خوس و دیگر سرداران یونانی چنان نکردند ، بنابراین چیزی فرنم نیست ، آثیاس ،

---

13 – Xenophon , Anabasis , I, 10: 1 f. ; Plutarchus , Artaxerxes ,

کلئارخوس و سقراط را بهزیر کی بگرفت و بکشت با اینهمه یونانیان گردن بدفرمان اردشیر نهادند، و بسرداری گز نفن، از میان سرزمینهای اردشیر گذشتند و از راه کناره دجله و کوههای توروس و ساحل جنوبی دریای سیاه بهاروپا رسیدند<sup>۱۴</sup>. این راه پیمایی دراز و دشوار، مایه آن شد که جهانیان بدانند که اردشیر توائی نگهداری از سرزمینهای خود را ندارد، و نخست آژریلاوس پادشاه اسپارتی بمیدان ایرانیان آمد، لیکن اردشیر با پول مهان اسپارت را فریفت و وادارشان کرد تا اورا بازخواند آنگاه اسکندر مقدونی دست بجنگ ایرانیان یازید، و کسی نبود که بازش بتواند خواهد، و شاهنشاهی هخامنشی را برآورداخت.

فرنه بازو تادیری زیست، و همواره فرماندار هلسپونت فریگیه بود، و داماد اردشیر گشت. لیکن چیسه فرن، با آنکه بجانشینی کورش، شیردل رسیده، پس از چندی بفرمان اردشیر کشته شد، با این کار، بهترین سرداری که ایران آن روز، پس از کورش، دیده بود از میان رفت، و گناه اردشیر که دوتن از نامبردار ترین و هوشمندترین مردان کاردان و سپهبدار ایران را نابود کرد، در پیشگاه تاریخ بخشودنی نیست. هومیاستره خواهر چیس فرن هم باز هر کشته شد، و اردشیروی را فراموش کرده، در میان زنان و خواجهگان مشکوی خود، تاسال ۳۵۸ پ.م.، بزیست. فرن به بازو به کنن آتنی چندان پول داد که وی توانست دیوار آتن و ناوگان خردشده آن را باز سازد و با کمک فرن به بازو لاسدمونیان را درهم بشکند، بنابراین اینان از اردشیر درخواست سازش کردند و بگردن گرفتند کاری بکار یونانیانی که زیر فرمان ایران بودند، نداشته باشند.<sup>۱۵</sup>

اسکندر مقدونی که از کارها و نقشههای کورش نیک آگاه بود، بمانندی با

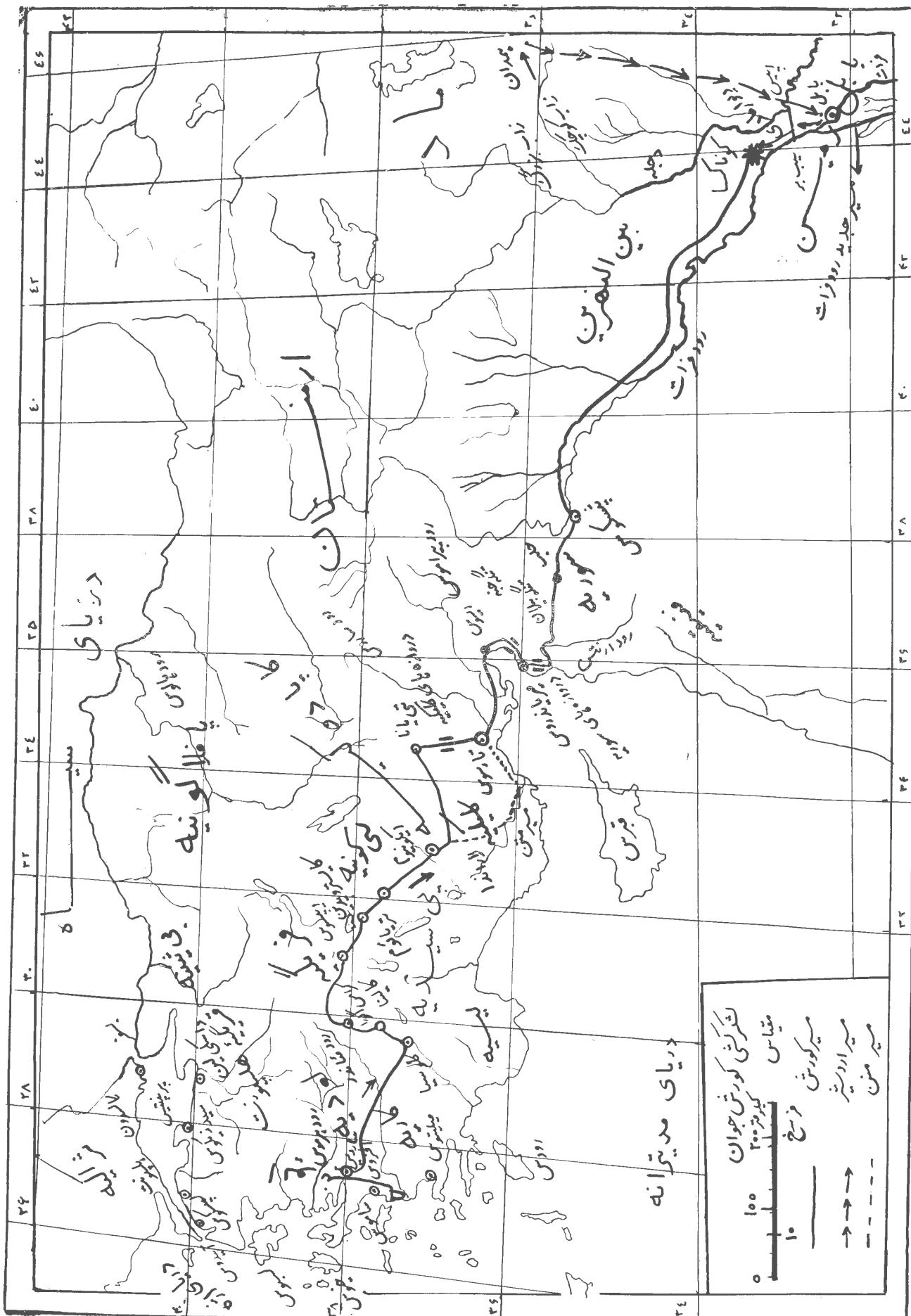
14 - Xenophon, Anabasis, I, 1: 1 ff.

۱۵ - برای دانستن همه آنچه به اشاره بازگفته شده، ن. ک. به:

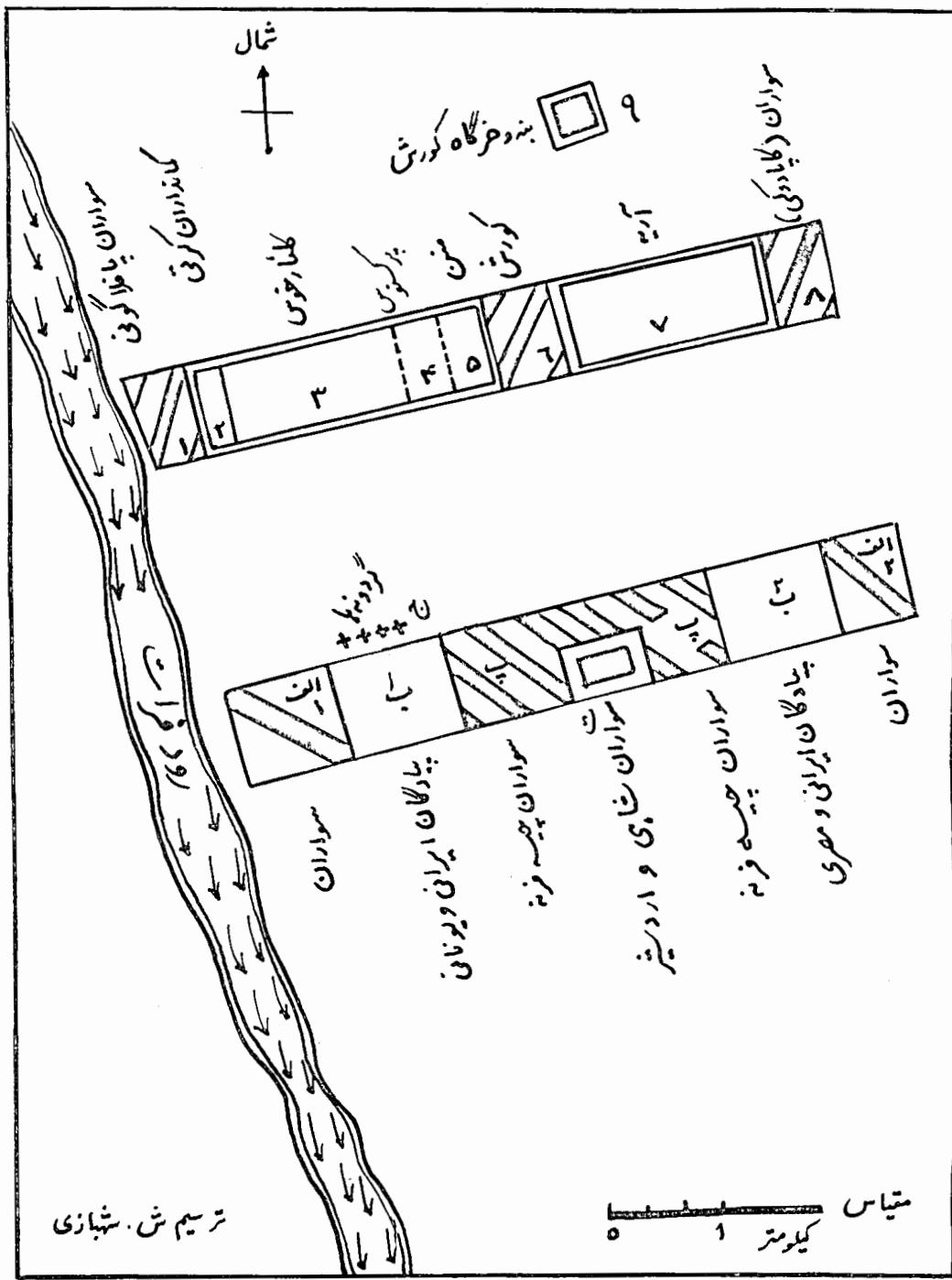
A. T. Olmstead, History of the Persian Empire, Chicago (1948),  
pp. 374 ff.

سپاهی که بیشتر از مردان نیزه دار زره پوش و فراخ سپر رزم دیده گرد آورده بود، در ۲۲ سالگی از اروپا به مرز ایرانشهر پای گذاشت، از همان راهی که کورش پیموده بود تابه ایوس پیش راند، مانند او ناوگان خود را همراه آورد، مانند او به بکار گرفتن جنگ‌گاوران و کار دیدگان بیگانه خود داری نمود، همچون او اسپ نا آرامی را دست آموخت، و در هر کاری چنان از کورش استادانه پیروی کرد، که نویسنده‌گان باخته، «اصل» را فراموش کرده‌اند، و در هنگام سخن از کارهای وی، به کورش اشاره نمی‌کنند، و یا نمی‌دانند، یا نمی‌خواهند بدانند، که شاهزاده هخامنشی استاد و پیشو اسکندر بوده. آنچه که پس از کورش برکشود او، و بر دوستان و دشمنانش رفت، از موضوع این کتاب بیرون می‌افتد، و مارا با آن کار نیست، و سخن را بهمین جایایان بایدداد.



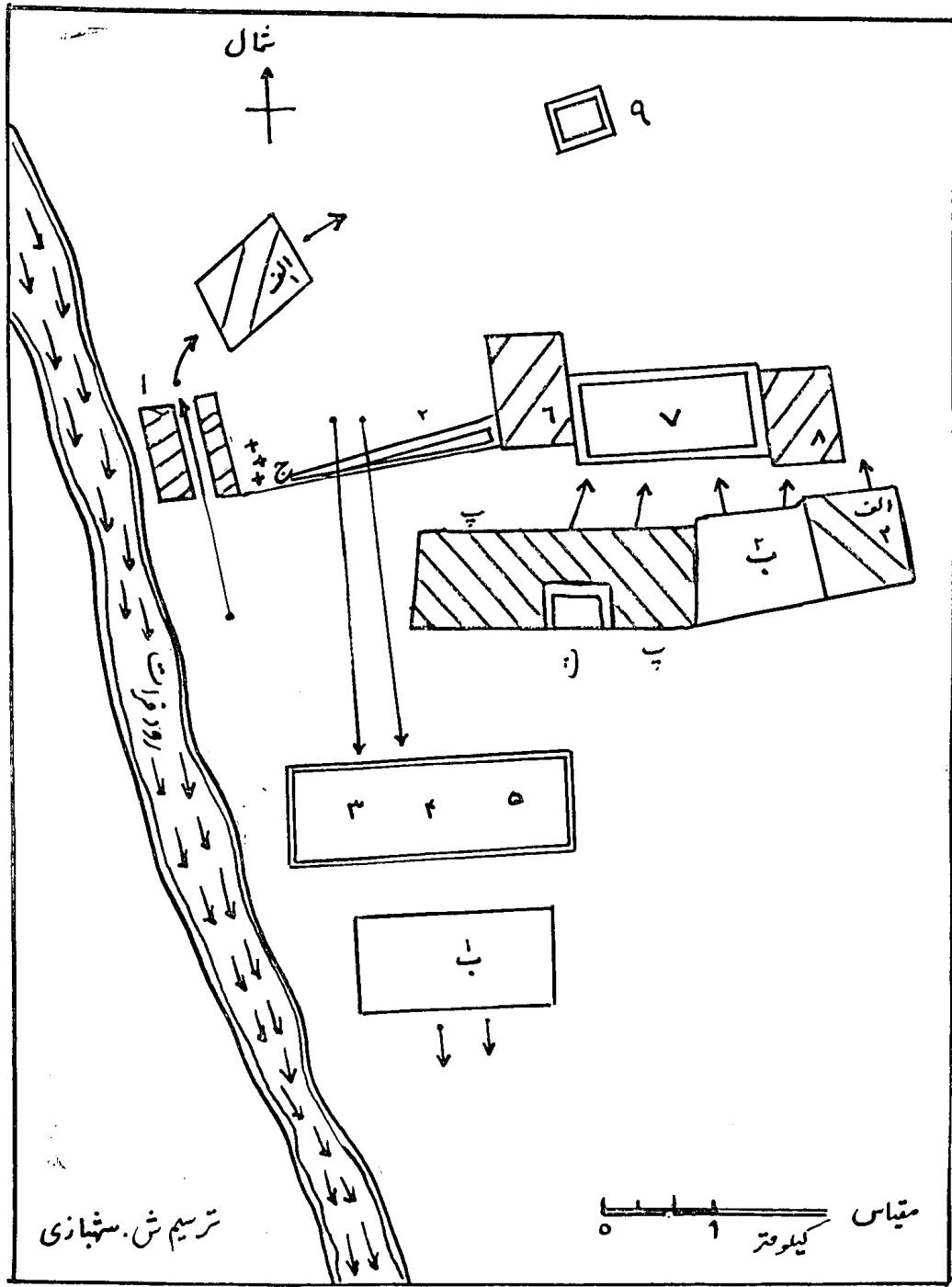






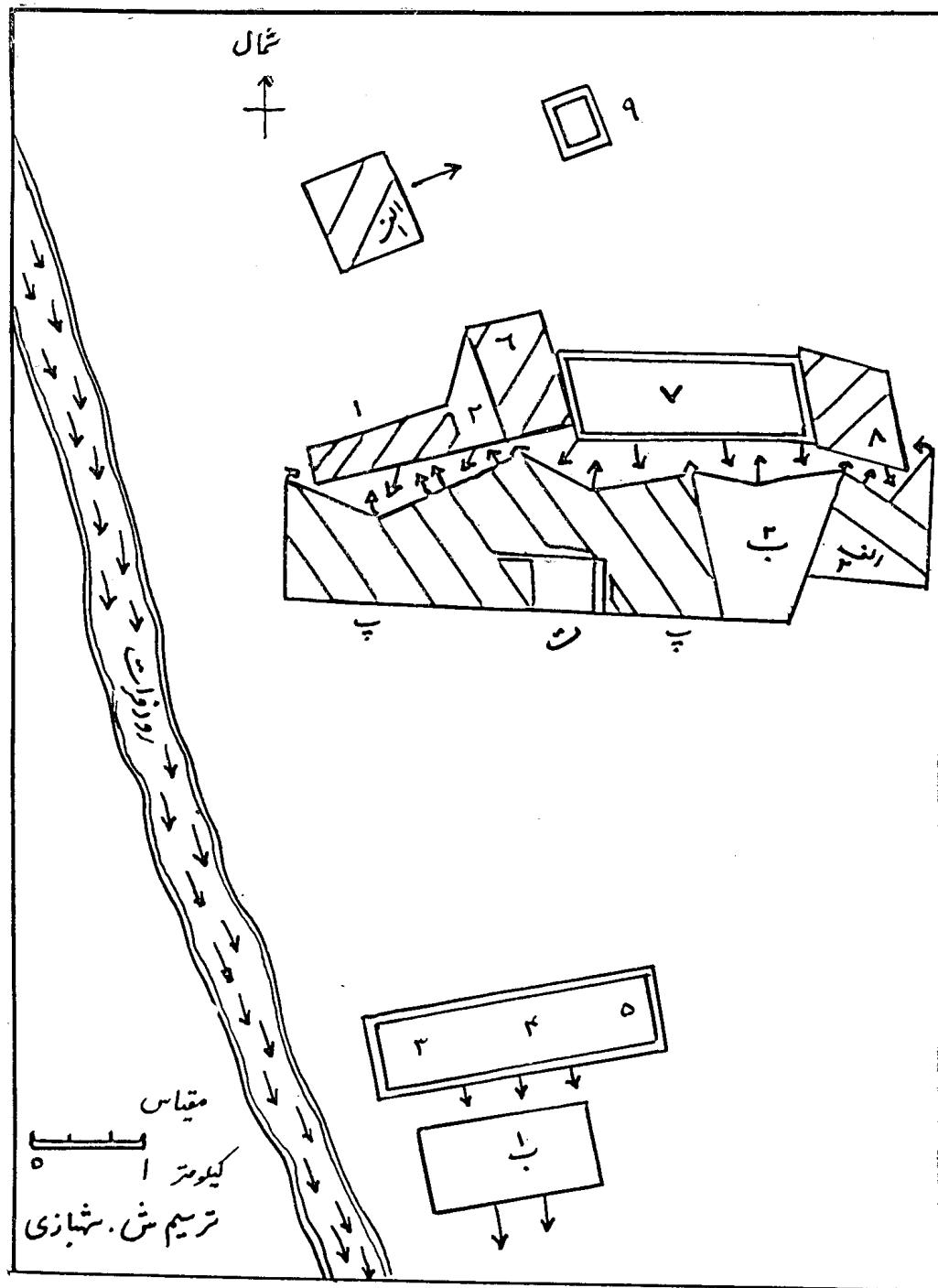
آرایش جنگی در کوناک





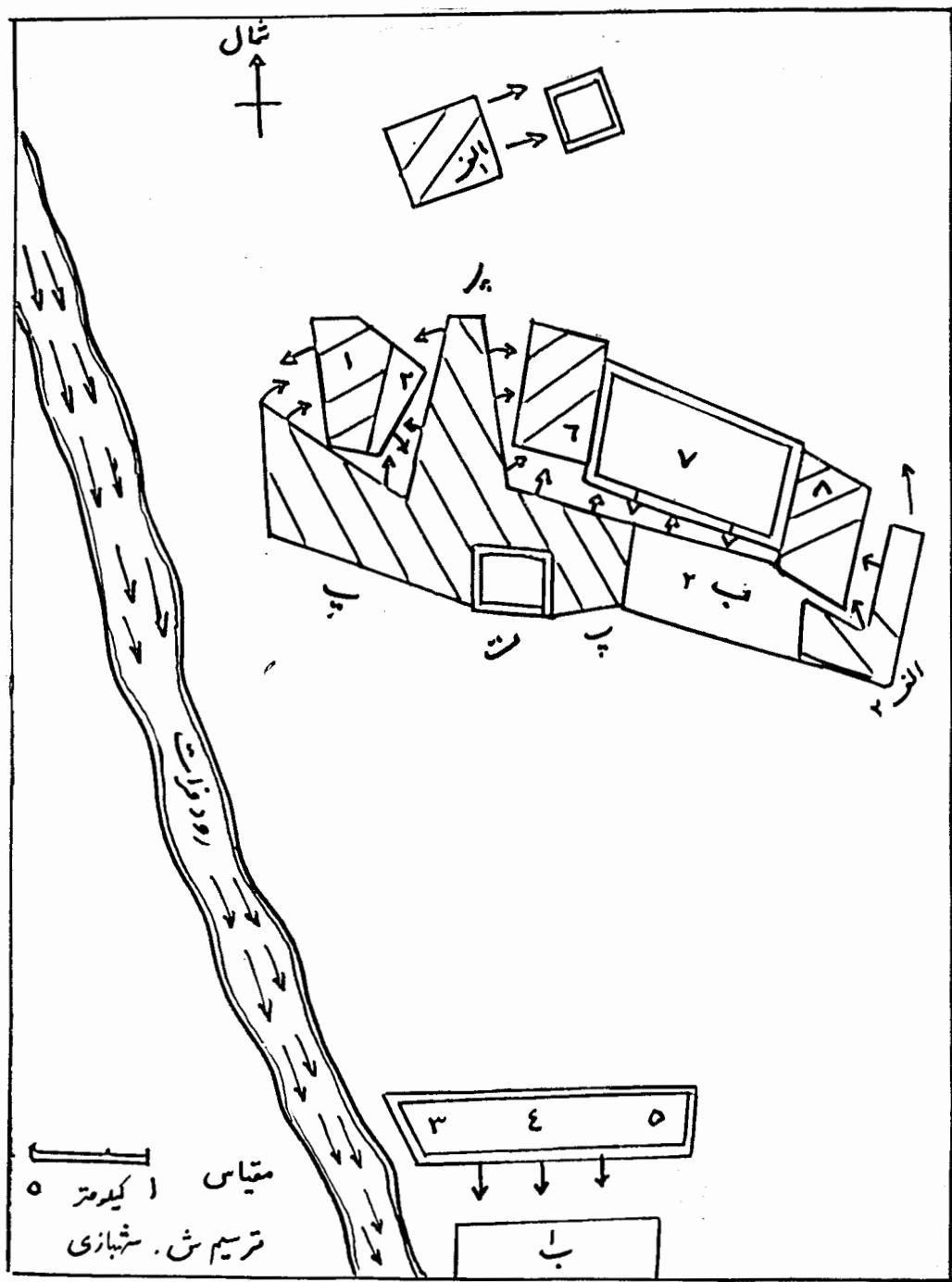
نرد کوناک - مرحله یکم





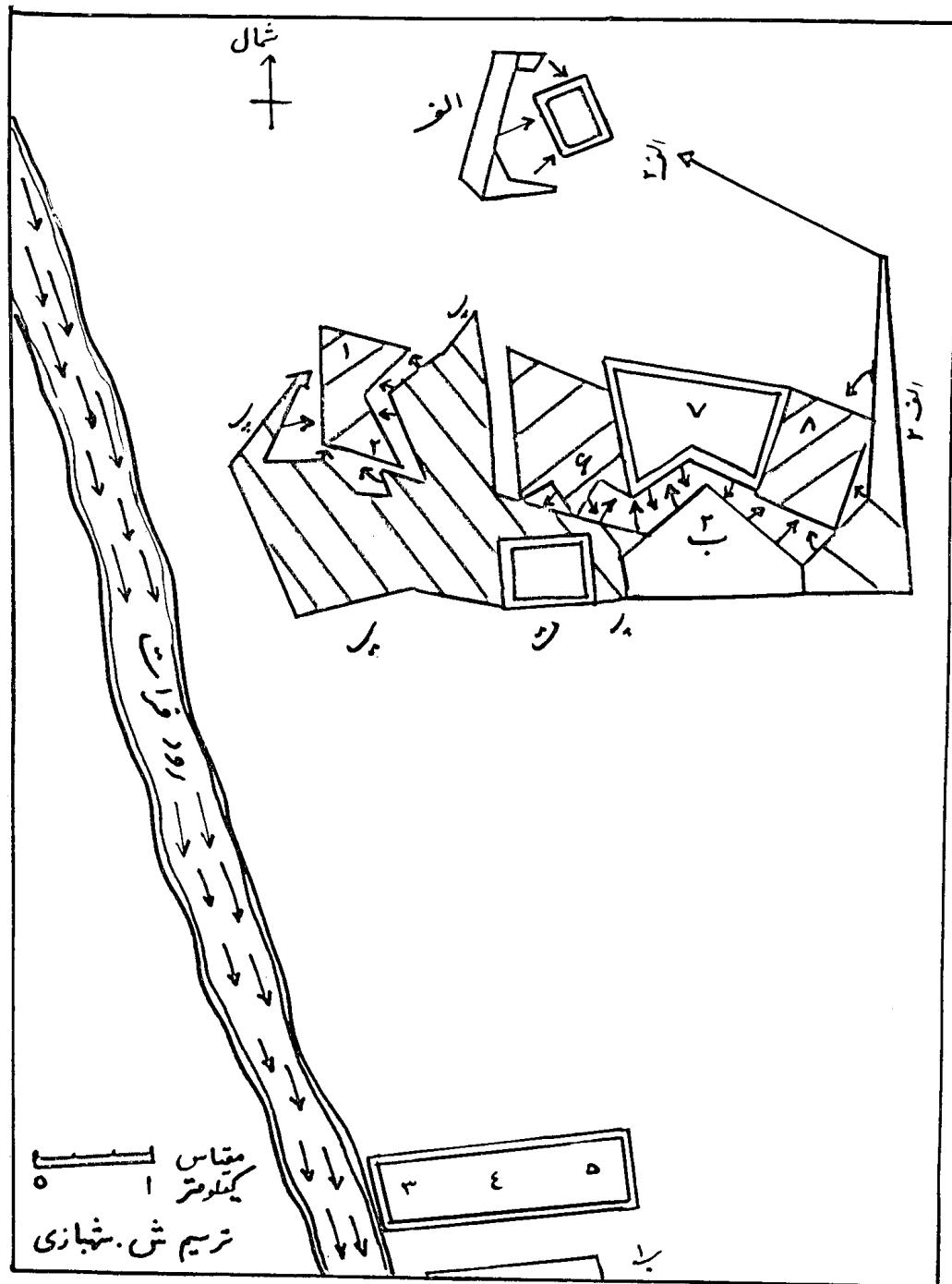
برد کوناکسا - مرحله دوم





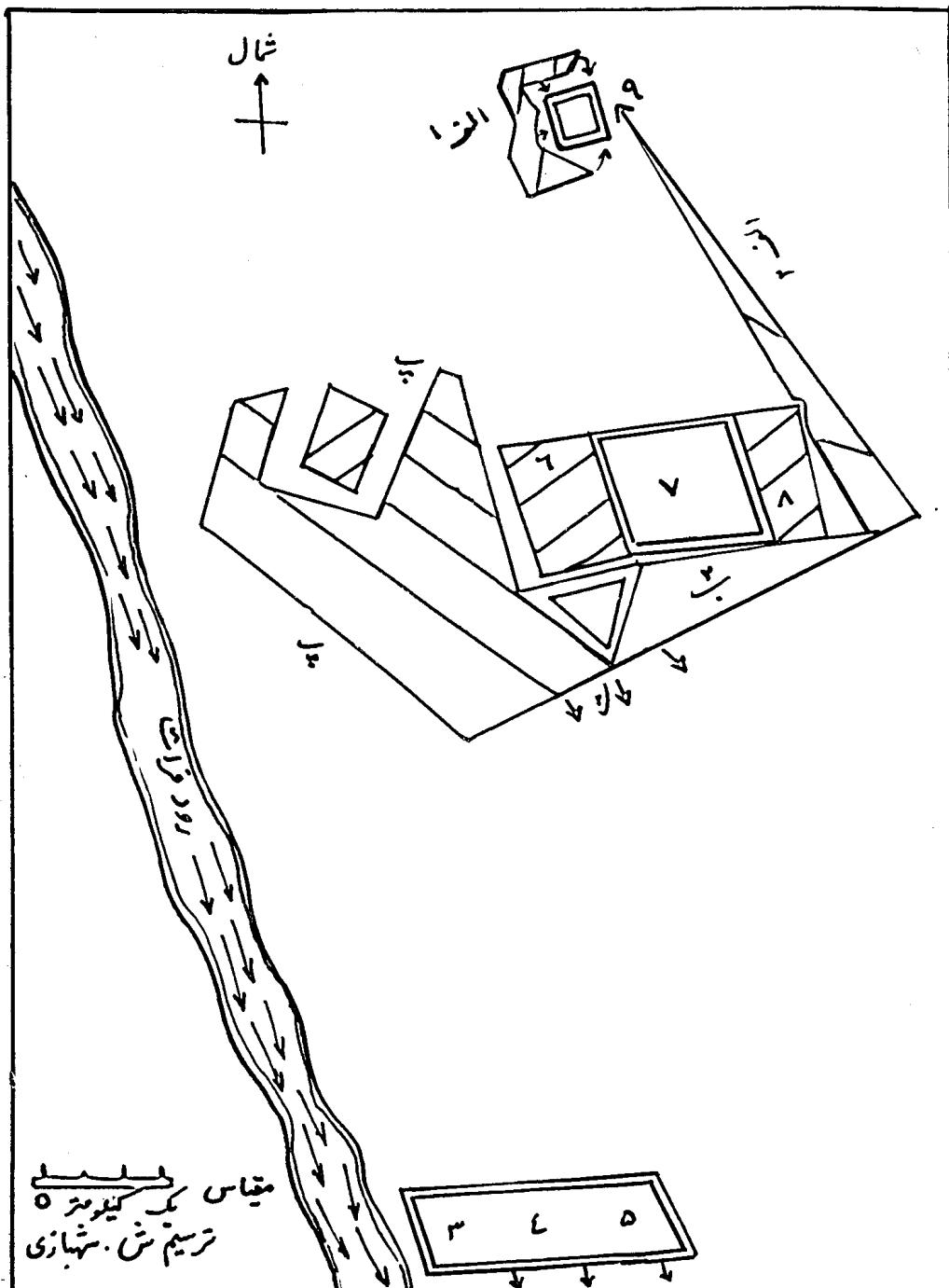
نردکوناک - مرحله سوم





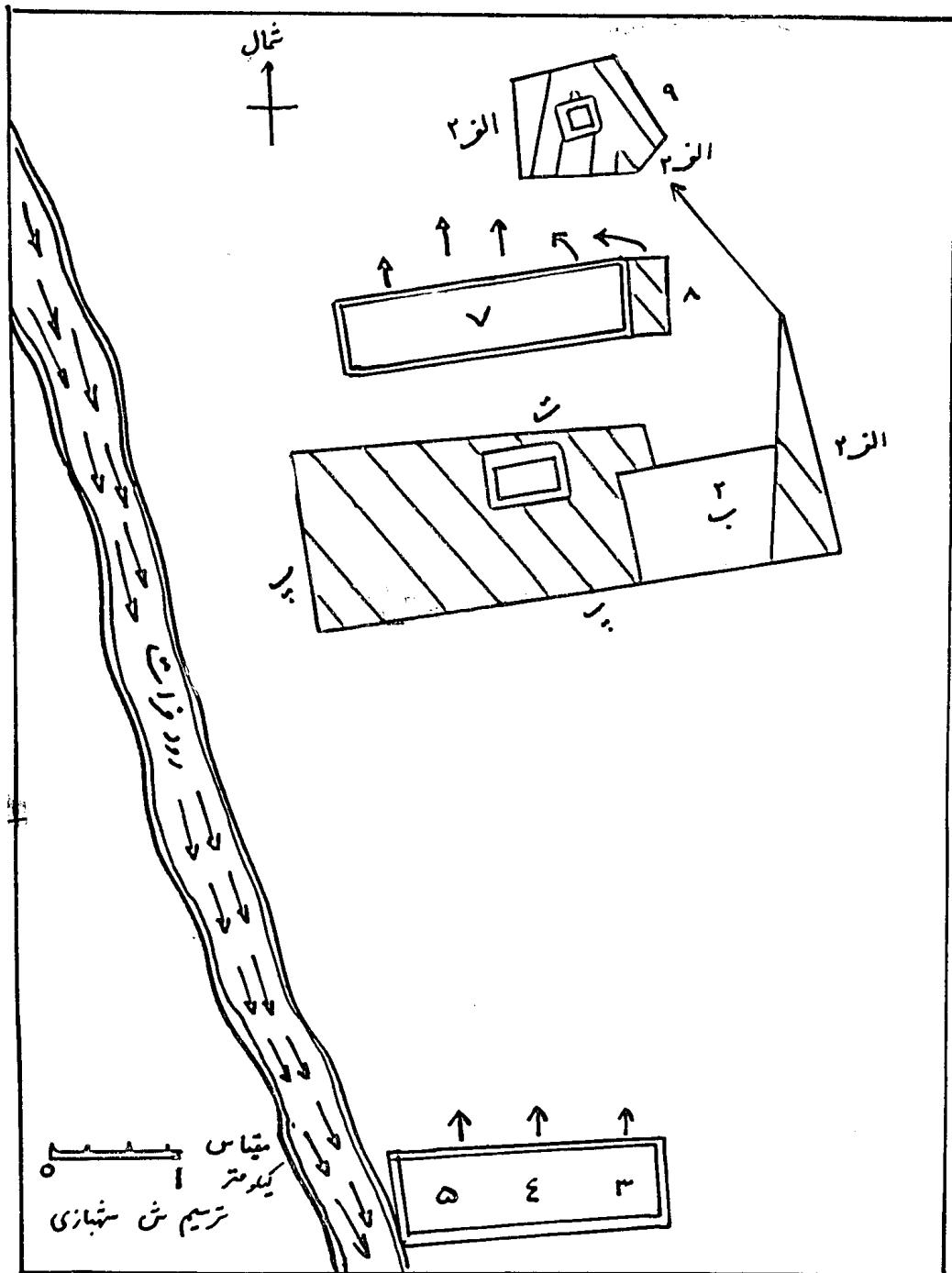
نبرد کوناک - مرحله چهارم





بردلوانک - مرحله پنجم





برد کوناک - مرحله ششم







## فهرست مأخذ

AINSWORTH, W. F. ,

Travels in the track of the Ten Thousand Greeks, Being a  
geographical and descriptive account of the expedition of  
Cyrus the Younger and of the retreat of the Ten Thousand  
Greeks as related by Xenophon, London ( 1844 ) ,

BARNETT, R. D. ,

« Xenophon and the Wall of Media, » in Journal of the  
Hellenistic Studies ( = JHS ) , Vol. LXXXIII ( 1963 ) , pp. 1-26.

BARTHOLOMAE, Ch. ,

Altiranisches Wörterbuch, 2nd edition, Berlin, Walter De  
Gruyter & Co. ( 1961 ) .

BIVAR, A. D. H. ,

“ A 'Satrap' of Cyrus the Younger, ” in Numismatic Chronicle,  
London ( 1961 ) , pp. 119 - 127 .

BOUCHER , A. ,

L' Anabasis des Xenophon, ( retrait des dix mille ) avec un  
Commentaire historique et militaire, Paris - Nancy ( 1913 ) .

BURY , J. B. ,

A History of Greece to the death of Alexander the Great,  
London ( revised edition by Russell Mriggs ) , Macmillan  
& Co. Ltd ( 1963 ed. ).

CHA

Cambridge Ancient History, Vol. VI Macedonia 401 - 301 B. C.,

Cambridge ( 1953 ed. ).

CTERIAS see KTESIAS

DIODORUS SICULUS ,

Bibliotheca Historica, English translation in 12 Vols,

Vols V & VI by C. H. Oldfather , Loeb Classical Library ,  
London ( 1950, 1954 ).

FARELL, W. J ,

" The Road of Cyrus the Younger through Syria. " in JHS, Vol.  
LXXXI ( 1961 ), pp. 153 - 55 .

GLOVER, T. R. ,

From Pricles to philip, London, 3rd ed. , ( 1919 ) .

GRIFFITH, G. T. ,

The Mercenaries of the Hellenistic World , ( 1953 ):

GROTE. GEORGE,

History of Greece to the death of Alexander the Great,

London ( 1862 - 65 ), Vols V & VI.

HERODOTUS ,

History, English translation with copious notes and

appendices, by H. G. Rawlinson, London, J. Murray (1858-61).

HIGNETT, C. ,

Xerxes' Invasion of Greece, Oxford ( 1962 ).

HILL, G. F.,

Catalogue of the Greek Coins of Arabia, Mesopotamia and  
Persia in the British Museum, London ( 1922 ) :

JUNGE, PETER JULIUS,

Dareios I, Konig der Perser, ( 1944 ).

يونگه ، پیتر یولیوس ،

داریوش یکم پادشاه پارسها ، ترجمه دکتر د. منشی زاده ، از انتشارات  
دانشگاه تهران ( ۱۳۳۵ )

JUSTINUS,

History of the World, Extracted from Trogus Pompeius,

Translated by J. Selby Watson, London ( 1853 ).

KENT, RONALD G. ,

Old Persian Grammar, Texts and Lexicon, 2nd edition,

New Haven ( 1953 ).

مهرین ، عباس .

ایران نامه ، ج ۲ ، بهره یکم ، تهران ۱۳۲۱

NEPOS, CORNELLius'

Lives of Eminent Commanders. translated by J. Selby Watson,

London ( 1853 ).

OLMSTEAD, ALBERT T. ,

History of the Persian Empire, The Achaemenid Period,

The University of Chicago Press, Chicago ( 1948 ).

Oxford Classical Dictionary , ( 1949 ), ( = Oxf. Cl. Dic. ).

PARKE, H. W. ,

Greek Mercenary Soldiers from the earliest times to the

Battle of Ipsus, ( 1933 ).

PARKER, R. A. , and DUBBFRSTEIN, W. H. ,

Babylonian Chronology 626 B. C. — A. D. 45, 2nd edition,

Chicago ( 1956 ) .

PLUTARCHUS.

Lives, ( the translation called Dryden's ), Corrected from

the Greek and Revised by A. H. Clough, in five volumes,

London, C. Nimmo ( 1893 ) ,

Alcibiades, Vol. II, pp. 1-51;

Artaxerxes, Vol. V, pp. 241 - 55,

Lysander, Vol. , pp. — 104 - 140

Pricles, Vol. , pp. — 318 - 371

RAWLINSON, HUGH GEORGE,

Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World, Vol.

III, London ( 1879 ) .

RENNELL, J. ,

Illustration of the History of the Expedition of Cyrus the

Younger, ( 1816 ) .

SCHAEDER, HANS HEINRICH,

Das Persische Weltreich ( Vortage der Friedrich — Wilhelm —

Universitat Berslau in Kriegswinter 1940 - 41, Berslau ) 1941 ) .

شهبازی ، ع . شاپور ،

« لشکر کشی کورش جوان ، « خردو گوشش ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ،

شیراز ، سال دوم ، ش ۲ ( امرداد ۱۳۴۹ ) س ۴۳۲ تا ۴۵۰ .

کورش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ، شماره ۱۹ ، شیراز ( ۱۳۴۹ ) ،

جهانداری داریوش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی ، شماره ۲۶ ،

شیراز ، ( ۱۳۵۰ )

TARN, Sir W. W. ,

«Persia, From Xerxes to Alexander,» CAH VI (1953 ed. ), 1-24.

THUCYDITES,

History, English trans. by C. F. Smith, Loeb Classical Library,  
London (1962 f) in four Volumes.

XENOPHON,

Anabasis, English trans. by C. L. Brownson, Loeb Classical  
Library, Two Volumes, London (1961).

IDEM,

CYROFAEDIA, English trans. in two volumes by W. Miller,  
Loeb Classical Library, Harvard (1960 - 61).

## فهرست علمی اعلام

این علامت ← بمعنی «نگاه کنید به» می‌باشد، و درشت بودن اعداد پنشان آنست  
که در آن صفحات ازهوضوعی و یادرباب کسی بتفصیل سخن رفته.

### آ

آرگینوسه	۵۳	آپدوس	۳۷، ۳۶، ۳۳
آریائی	۱۱۲، ۹۲، ۳۱، ۵	آن	۶، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵
آریستیپوس	۱۰۴، ۹۳، ۸۷	آن	۳۰، ۲۸، ۲۶
آریده، آریو، آریو، آریو، آریده	۱۲۴، ۸۴، ۱۲۴، ۱۳۰	آن	۳۷، ۳۴، ۳۳، ۳۱
وبعد	۱۵۳	آن	۴۰، ۴۲، ۴۶، ۴۵، ۴۱
آژدیلانوس	۱۵۴	آن	۴۸، ۴۷
آزیاس، دوست‌کورش	۱۰۵، ۱۰۵	آن	۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵
آزیس	۹۶، ۹۵، ۶۷	آن	۵۱
آسپازیا — میلنون		آن	۵۷، ۶۷
آسیا	۲۹، ۱	آن	۶۵، ۶۵
آسیائیان	۷۱	آن	۶۷، ۶۵
آسیایی کوچک	۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۴۱	آن	۶۷، ۶۵
آسیایی	۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۵۷	آن	۶۷، ۶۵
آفریقا	۸۰، ۸۱، ۸۲	آن	۶۷، ۶۵
آمیستریس — هومیاستره		آن	۶۷، ۶۵
		آرتاگوراس «چشم شاه»	۱۴۷، ۱۴۶
		آرکادی	۱۰۷، ۸۷، ۸۵
		آرگوس	۴۰

**الف**

ابر کامه، ابر کوماس	۱۱۱، ۱۱۰، ۵۹، ۶۱، ۱۱۱، ۱۱۲
استاتیرا، همسار اردشیر دوم، ۱۶، ۳۲، ۶۲	۱۱۹، ۱۱۴، ۱۱۲
آریثریده	۲۰
آستاتیرا	۱۱۹
آپیس، اپیسارت	۶، ۱۹، ۸، ۲۰، ۲۲
آپیس ندیس	۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۱
آپیس ندیس —> هو خشنره	۱۳۹
آراکس (ارس = خابور)	۱۱۴
آرباک	۱۴۱، ۱۲۰
آرتمه، آرتیمیس	۹۹، ۶۰
آرتمه او خشنره	۸۴
آرتهمیتی	۱۴۲، ۱۳۹، ۱۱۶
آرتوفیه	۱۳
آرتاگرسیس، آرتاگوراس	۵۹
آرتیموس —> آرتمه	۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۲
آردشیر یکم	۶۲، ۹۰، ۷
آردشیر دوم، ارشک	۱۰، ۱۶، ۳۲، ۴۲
آهورمزدا	۴۳، ۴۴، ۵۴، ۵۷
آهورویندت	۹۰-۹۱، ۸۲، ۸۱، ۷۰، ۶۳-۶۴
ایران، ایرانشهر	۱۱۰، ۸، ۷، ۵، ۳، ۲، ۱
ایران، ایرانشهر	۱۲، ۱۷، ۱۰، ۲۱
ایران، ایرانشهر	۳۲
ایران، ایرانشهر	۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۵، ۳۴، ۳۳
ایران، ایرانشهر	۴۲، ۴۳، ۴۵
ایران، ایرانشهر	۵۳، ۵۸، ۵۰، ۴۵
ایران، ایرانشهر	۶۱، ۶۲، ۶۴
ایران، ایرانشهر	۷۵، ۷۲
ایران، ایرانشهر	۸۳، ۸۱
ایران، ایرانشهر	۸۵، ۸۴
اوختن، اکسانس	۱۳
اوختن، اکسانس	۷۱، ۴
اوختن، اکسانس	۱۱۶-۱۱۸، ۱۰۰، ۸۸
اوختن، اکسانس	. ۱۱۸-۱۰۵
ارشک —> اردشیر دوم	
ارشیده	۱۵۳، ۱۳، ۹
ارگ ساردیس	۱۱۷
اروپا	۱۵۴، ۱

۵۹، ۵۷، ۴۵، ۴۴، ۳۸، ۲۳، ۳۰، ۲۳	۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۹۰
۱۰۲، ۷۷، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۴، ۶۲	۱۲۶، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۳
۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۸، ۱۰۳	۱۵۰، ۱۴۱، ۱۳۷-۱۲۸، ۱۲۳، ۱۳۰
۱۵۴، ۱۵۱، ۱۳۰-۴۴، ۱۲۴	۱۵۵، ۱۵۲
ایزد ۵۰۰ هر ۷۱	ایران خواهی، دریونان ۶
ایسوس ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۱	ایرانی، ۵۰۱، ۲۷، ۵۰۱، ۳۵، ۳۱، ۳۰، ۲۷
آیکس پتامی ۷۹، ۶۵-۶۶	۴۵، ۴۴، ۳۵، ۳۱، ۳۰، ۲۷
ایونیه ۹۰، ۸۹، ۲۰، ۸۱، ۳۸، ۳۵، ۳۴، ۲۹، ۲۰	۱۰۷، ۱۰۳، ۸۹، ۸۵، ۸۲، ۷۲، ۵۴
۹۹، ۹۱	۱۳۴، ۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۸
	۱۴۹
	ایرانیان ۱ و بعد، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۸، ۱۷، ۲۲

## ب

بغابو خشہ ۱۳، ۸	بابل ۹۳، ۹۹، ۹۳، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۴
بغفرنہ ۱۰۸-۱۰۹، ۸۸، ۸۵	۱۱۴، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۴
بغوده ۲۹، ۲۸	بابلی ۴۳، ۳۱
بلغ ۱۱۹	بارنت ۱۲۹-۳۰
بهشت سار دیس ۷۸	بالاپوش مادی ۱۰۷
بین النهرين ۱۱۱، ۱۰۱	بتخانه دلفی ۹۷
	بخت نصر ۱۲۷

## پ

پازین مکاری ۱۱۲-۱۱۳، ۹۴، ۸۸	پارمیان ۵
پاسارگاد ۶۲	پارس ۱۲۴
پنی گئوا ۱۲۸، ۸۴	پارسه شهر (تخت جمشید) ۶۱
پروشیاتی امادر کورش جوان، ۱۱-۹، ۱۰ و بعد	پارسی ۱۶، ۱۲۸، ۱۰۷، ۱۰۲، ۸۸، ۸۴، ۸۱
۶۲-۶۴، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۴۴، ۴۱، ۳۲	۷۲، ۶۲، ۵۸، ۵۳، ۴۳، ۴۵
۱۲۷، ۱۱۹، ۹۰	۱۲۹، ۱۲۸، ۱۰۷، ۱۰۲، ۸۸، ۸۴، ۸۱
پروکسنوس بئوتیائی ۹۷، ۹۳، ۸۷	۱۴۵
۱۰۰، ۹۸	پارسیان ۱۳، ۵، ۷۲، ۶۲، ۵۵، ۴۲، ۳۹، ۳۸
۱۵۳، ۱۳۱، ۱۲۴	۱۰۹، ۱۰۷، ۹۲، ۸۲
پریکلیس فرمانروای آتنی ۷۲	۱۶۴

پلوبنزویان، ۱۹، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰	پریکلس دوست کورش جوان ۱۴۱
پوسانیا شاه اسپارت ۸۰	پساکه (اسپ کورش) ۱۴۵
پی سیدیان ۹۱، ۹۸، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۱۰۲، ۹۹	پشتیگدان سالار ۸۵
پیشوتن ۱۸ - ۱۷	پلوتارخوس ۶۳، ۸۳، ۱۲۰، ۱۲۹، ۹۶
پیکریس ۸۵	۱۴۴، ۱۳۰، ۶۷، ۵۶، ۴۸، ۴۶، ۲۵، ۰۹، ۰۸، ۹۱، ۸۹، ۸۳، ۸۲، ۶۸
پیل تست ۱۲۰، ۹۴ و بعد	پلوپنزوی ۵۲، ۴۱، ۲۴، ۲۳

## ت

تارسوس ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹ - ۱۱۰	تموس ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۸۹ - ۹۰
تنگه بیلان ۱۰۱	تنگه ۱۱۱
تنگه جنه ۱۰۱	۱۱۱، ۱۰۲، ۱۰۰
تیری بازو ۱۴۱	۱۴۴، ۱۴۳
تیریوم ۱۰۸	تیریوم ۱۰۷
تیسافرنیس — چیسه فرن	تسالی ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۱۰۵

## ث

ثیسکوس (سكنه) ۱۱۴، ۱۱۳	ثراسیلوس ۳۳، ۳۹
ثواسی ۹۳	ثیبیس ۸۰
ثراسی بولوس ۵۲، ۵۳، ۸۰	

## ج

جستینوس ۶۳	جنگهای پلوپنزوین ۴۰، ۳۱، ۱۲۸، ۱۷، ۸
بعد، ۱۰۴ و بعد، ۱۱۰ و بعد، ۱۳۰ و پس از آن.	جنگاوران مزدور یونانی ۶۱، ۵۶، ۲۲، ۱۸، ۱۳

## ج

، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۵، ۳۴، ۳۲، ۲۹  
، ۵۶، ۵۴، ۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۴۱  
۸۹، ۸۲، ۸۱، ۶۳ - ۶۴، ۶۰، ۵۸  
۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۵، ۹۰ - ۹۱  
۱۱۹ تا آخر کتاب

دجشم شاه، ۱۴۶، ۳ و نیز ← آرتاگوراس  
چیش تخمه (تری تئخمه) ۳۲، ۱۶  
چیسده فرنه، دوست کورش جوان ۱۳۹، ۸۴  
۱۴۵، ۱۴۱  
چیسده فرنه، سپهبد بزرگ ایران، تیسا فرنیس  
۲۸، ۲۲ - ۲۶، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۶

## خ

۱۰۵، ۶۸  
خشیارشای دوم، پسر اردشیر یکم، ۹، ۱۳  
خوارزم ۱۱۹  
خور، خورشید ۱۲  
خیوس ۲۳، ۲۶، ۲۰

خنیس پسی فوس ۱۱۱، ۸۵  
خراسان ۱۱۹  
خرسون ۵۲، ۶۶، ۶۷  
خشش پاوان ۲، ۴، ۷  
خشیده اشا، پسر داریوش بزرگ ۷، ۴۲

## د

دجله، ۱۲۷، ۱۵۴  
درفش شاهنشاهی ۵، ۱۴۰، ۱۳۲ - ۳  
«دروازه بابل» (الاسود) ۱۲۵، ۱۱۶، ۱۱۵  
دروازه های سوریه ۱۱۹، ۱۱۹ - ۱۱۳  
دروازه های کلیکیه ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۲، ۱۰۱  
دریای سیا ۱۵۴، ۸  
دریای مدیترانه ۱۱۶، ۳۰، ۲۱  
دنه ۱۰۸  
دینن ۳، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۴  
دیودروس ۹۶، ۹۷، ۱۲۳، ۱۵۰

دارداکس ۱۳  
داریوش بزرگ ۹ و بعد، ۴۲، ۳۱، ۱۳، ۱۲، ۱۱۸، ۹۴، ۸۶، ۷۱، ۴۵  
داریوش دوم (شاه بزرگ)، ۱۶، ۱۱ - ۱۳، ۱۱  
داریوش بزرگ ۲۹، ۲۸، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۱۹  
داریوش بزرگ ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۲  
داریوش بزرگ ۵۵، ۵۴، ۵۰، ۴۹، ۴۶، ۴۴، ۴۳  
داریوشی (داریک) ۷۰، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷  
داریوشی (داریک) ۱۰۶، ۱۰۰، ۹۹، ۸۶  
دانسکی لین ۳۵

## ر

رُو خشنه	۳۲	راولینسن ج.، ۱۵۱، ۱۵۲
رودس	۲۶	راه‌شاهی ۱۱۵

## ز

زرپارسی	۲۲	زاست ۱۴۸
زرتشت	۱۳	زُوس ۱۳۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵

## س

سقراط (حکیم)	۹۸، ۹۷	ساردیس ۳۵، ۳۵، ۴۷، ۳۷، ۴۸ تا ۵۲، ۵۴
سقراط آخائی (دost کورش)	۱۵۴، ۹۳، ۸۶	، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۸۱، ۸۶
سکاهای	۵	، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۳
سوئن نسیس	۱۱۰ - ۱۱۱، ۱۰۶	۱۰۴، ۱۵۳
سوریده	۱۱۹، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۱	ساموس ۲۶، ۵۵، ۱۲۶
سوزیس	۱۰۵، ۸۶	سامیوس ۹۱
سوفینه توس	۱۵۰، ۱۰۰، ۹۷، ۹۶	سپهبد بزرگ (لقب کورش جوان) ۱۵۳
سیپ بار	۱۲۷	سته برزن (خواجہ اردشیر) ۱۴۸
سیز یکوس	۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۷	سته فرنه ۸۵
سیستان	۱۱۹	سدادی ۱۲۷

## ش

شاهنشاهی هخامنشی	۵ - ۱، ۴۲، ۶۱، ۸۶	شاه بزرگ ۵، و نیز ← دادیوش دوم و اردشیر دوم
	۱۵۳	
شوش	۸، ۳۹ تا ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۴	شاهنشاه ایران ۱، ۷۷، ۹۰، ۹۵
	۶۰، ۶۲، ۶۵	
شهرهای یونانی آسیا	۸۲	شاهنشاهی ایران ۵ - ۱، ۸۲، ۱۵۲

## ف

فرات، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵ تا ۹۶، ۹۵، ۸۰، ۶۸، ۶۷، ۵۸، ۵۴ ۱۵۴	۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۵ ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۲۸ ۱۴۵، ۱۳۷
فریگیه، ۱۷، ۱۹، ۲۸، ۱۹، ۶۸، ۱۰۴، ۹۹ ۱۰۸، ۱۰۵	۲۸، ۱۹، ۱۷ فرنگ بازو، سپهبد اردشیر یکم، ۱۷
فنیقیه، ۲۴، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۲۹ فنیقی، ۱۱۷، ۵۵ و نیز — ناوگان شاهی	فرنگ بازو، سپهبد بزرگ ایرانی، داماد اردشیر دوم، ۱۹، ۳۰ - ۳۱، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۰ ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۱ تا ۲۶، ۳۵، ۳۳
فوکیا، ۵۴، ۷۲	

## ق

قزلایرماق — هالوس	قارن — کاران
قفقاز ۴۴	قبرس ۷۹

## ک

کرتی، ۱۰۵	کاپادوکیه ۱۰۹، ۱۰۸، ۴۶
کزنن (گزنهن) ۵۸، ۷۷، ۷۶، ۷۴، ۶۳	کادوسیان ۵۹، ۱۳۲
۱۲۲، ۱۲۳، ۹۷ - ۹۸، ۹۶، ۹۲، ۷۸	کاران، کارانوس، قارن، ۱۳۲، ۴۶، ۷، ۳، ۲
۱۴۸، ۱۴۴، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۲۹	کارانوس — کاران
۱۵۴، ۱۵۰، ۱۴۹	کاریه، ۱۷، ۴۸، ۴۶۴، ۵۹، ۵۱
کلئارخوس، ۸۵، ۸۶، ۱۰۵، ۹۹، ۹۳	کاستاوس ۴۶
۱۰۷، ۱۰۵، ۹۹، ۹۳، ۱۲۴، ۱۱۶ - ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۰	کالسیدونوس ۲۰
۱۵۳، ۱۳۰، ۱۲۶، و بعد، ۱۰۵، ۱۰۴	کالسیدن ۳۹
کلینا ۱۰۵، ۱۰۴	کالیاس، ۸، ۱۶
کلیکیده ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۴	کالیکرایتادس ۵۳ - ۵۲
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۶ - ۱۰۹	کتفیاس ۱۴ - ۱۳، ۱۳ - ۱۲، ۳۲، ۵۹ - ۶۰، ۸۳
کنن ۵۳ - ۵۲، ۵۵، ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۷۹، ۷۹، ۶۸، ۶۵، ۵۵، ۵۰	کرامن اگرا ۱۰۵
کورش بزرگ ۱، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۳، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۳، ۱۲۰، ۱۲۰	۱۶۸

، ۱۴۴، ۱۳۷، ۱۲۹ - ۱۳۰	۱۱۸ - ۱۵۰
بیردکوناکسا ۱۵۲ - ۱۲۹	کورش جوان، ۱۵-۱۲، ۱۶، ۳۳
کیستروپدن ۱۰۷، ۱۰۵	۱۵۴ - ۴۰
	کوناکسا = کونیسا سفیتیب = ال نسیفیه، ۶۰

## گ

گروت ۵۲ - ۱۵۱	گنولینیس ۱۱۶
گز نیاس آرکادی، ۵۶، ۶۱، ۸۵، ۹۲، ۹۳	گالوس ۸۵ - ۱۱۶
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۵، ۱۰۰	گردین ۴۷، ۴۶
گلور ۱۵۲	گرگان ۲۲، ۱۶، ۹

## ل

لبوس ۲۰، ۲۶	لاراندا ۱۰۸
پلسكوس ۲۰، ۲۶	لاسدمون ۲۲، ۸۹، ۴۹، ۴۱، ۵۲، ۷۹، ۸۵
لودیه - ۱۸ - ۱۷	لاسدمونی ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۷
۴۹، ۴۶، ۳۸، ۳۵، ۱۷	۴۰
۹۹، ۶۰	۴۱
لیزاندر ۵۳ - ۵۷، ۶۰، ۵۵	لاسدمونیان ۲۱، ۲۹، ۲۸، ۲۳، ۲۲
۱۵۲، ۹۶، ۹۵، ۸۵، ۸۷ - ۸۰	۳۳، ۴۶، ۴۵، ۴۱، ۴۰، ۳۸، ۳۵، ۲۴
لیکون ۱۸	تا ۴۶
لیکونیا ۱۰۸	۶۰، ۵۸، ۵۷، ۵۵، ۵۲، ۵۰، ۴۹
	۱۵۴، ۱۴۸، ۱۳۱، ۹۰، ۸۰، ۶۸، ۶۷

## م

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۴	مائاندر، ۲۸
۱۳۱، ۱۵۳	۱۲۴، ۲۰
موزه بریتانیا ۱۰۶	مادها، ۱۲۷
۵۴	۱۲۴، ۱۳
میشداته، زخمی کننده کورش (۲) ۱۴۵	مصریان ۷، ۱۳۳، ۱۴۹
می تی لینه ۵۲	منان ۶۲
میریاندروس ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۳	منن ۷ - ۸۶، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۷

۱۰۰، ۹۰ مینداروس ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷	۴۲، ۷۲، ۵۴، ۵۶ میلیتوس ۲۰-۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۲
------------------------------------	---

## ن

ناوگان کورش ۹۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۶ نظم داریوشی ۱ و بعد، ۱۶	ناوگان ایرانی (شاهی، فتحی) ۸، ۲۴، ۲۵ ناوگان پلوپنزوسی (لاسدمونی) ۲۹
--	--

## و

ویشتاپه، پدر پیشوتن فرماندار لودیه ۱۸	وهاوکداریوش دوم ۹-۱۰ ویدرن ۳۲، ۱۶
---------------------------------------	--------------------------------------

## ه

هلسپونت فریگیه ۳۳، ۳۵، ۴۸، ۶۷ هنگستانه (همدان) ۱۱۰، ۹۵ هو خشنره، اخ زانه ۱۳-۱۲ هو پلیت ۷، ۵۶، ۶۴، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۹۳ ب بعد، ۹۲۰ هو میاستره، آمیسترمس ۳۲، ۱۶، ۱۰، ۱۵۴ هیرامنیس ۵۴، ۲۸	هئو قبه سکه ۵۴ هئومورک، پسر پیشوتن ۱۸-۱۹ هالوس، قزل ایرماق ۸ هخامنشی ۱۱، ۶۱، ۶۲، ۹۴، ۶۲، ۱۰۷، ۱۰۳ هخامنشیان ۱۶، ۵۹، ۲۰، ۱۵۳ هلاس ۵ هلسپونت ۶۵، ۳۷، ۳۶، ۳۴، ۳۱، ۲۸، ۱۷
---	---

## ی

۱۲۲، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۸ ۱۱۵۱، ۱۴۷، ۱۳۰-۴۴، ۱۲۸، ۱۲۶ ۱۵۴، ۱۵۲ یونانیان آسیا ۵۱، ۲۲، ۲۱ یونانی ۵۴، ۴۶، ۶۸، ۶۶، ۴۶، ۶۸، ۷۲-۷۱ ۱۰۵، ۱۰۳، ۹۱-۹۰، ۹۷، ۹۵، ۹۱، ۸۳ ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷ ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۷، ۱۲۸ یونکه ۱	یئونه-ایوننه یونان ۵، ۶، ۷ و بعد، ۱۷، ۳۱، ۰۵۴، ۰۵۳، ۰۵۲ ۱۲۹، ۰۸۷، ۰۸۸، ۰۸۹-۰۸۰، ۰۹۶-۰۹۷ ۱۵۲، ۱۵۱ یونان مرکزی ۸۳، ۸۰-۸۱ یونانیان ۵، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۶، ۲۵، ۰۸۴-۰۲۱ ۲۲ ۰۵۷، ۰۵۶، ۰۵۳، ۰۳۶، ۰۴۵، ۰۴۵، ۰۳۳، ۰۳۰ ۰۷۷، ۰۷۲، ۰۷۱، ۰۶۹، ۰۶۰-۰۶۱، ۰۵۹، ۰۵۸ ۰۱۰۷، ۰۱۰۳، ۰۱۰۲، ۰۹۶، ۰۹۲، ۰۹۱، ۰۸۱
---	---

۱۷۰



کارهای دیگر ع . شاپور شهبازی :

۱- کورش بزرگ‌زندگی و جها نداری بنیاد گذار شاهنشاهی هخامنشی ،  
از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز ، ش ۱۹ ( ۱۳۴۹ ) . با خلاصه کتاب به زبان  
انگلیسی .

۲ - جهانداری داریوش بزرگ ، از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز ، ش  
۲۶ ( ۱۳۵۰ ) ، با خلاصه کتاب به انگلیسی .

۳ - ترجمه کتاب

Die Völkerschaften auf den Reliefs Von Persepolis'  
Berlin ( 1966 )

اثر گرلدوالزر ، که بوسیله دورا اسموداخو بنظر دع . شاپور شهبازی ترجمه  
گشته است و بزودی بنام  
نقوش اقدام شاهنشاهی هخامنشی بنا بر حجاریهای تخت جمشید  
 منتشر خواهد شد .

۴ - « نقش فرشاهی کورش » ، مجله باستان‌شناسی و هنر ، شماره هفتم ،  
تابستان ۱۳۵۰ .

